

# صلح

## پایان جنگ نیست

رویگرد بهائی به جریان سازمند

وصول به صلحی پایدار

شامل منتخباتی از آثار

حضرت بهاءالله، حضرت باب، حضرت عبدالبهاء

حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم

مؤلفین

تریل جی هایس، ریچارد ای هیل، آن ماری شفر

آن جی آتکینسون، بتی ج فیشر

ناشر

مؤسسه ملی مطبوعات امری ویلمت



## آنچه که در این مجموعه می‌خوانید

۳	پیشگفتار
۷	بخش اول: چارچوبی برای صلح جهانی
۸	فصل اول: بیانیه‌ی وعده صلح جهانی
۲۶	بخش دوم: وعده و تلاش
۲۷	فصل دوم: نوجوانی و بزرگسالی: بلوغ مدنیت
۲۷	درک شرایط جهان امروز / ریشه‌های جنگ و جدال
۳۵	فراتر از خودخواهی و پرخاشگری: آزاد کردن قوا برای بازسازی اجتماعی
۳۸	برقراری یک نظم اجتماعی واحد: هدف تکامل انسان
۴۴	فصل سوم: شناخت ریشه‌های روحانی صلح
۴۴	مواهب بی‌مثیل روح انسان / منشأ مدنیت و سعادت
۴۹	درک نقش حیاتی دین
۵۱	دین: اعظم وسیله‌ی تضمین نظم و اخلاقیات
۵۵	بی‌دینی: منشأ خودخواهی، تجاوز و ستیزه‌جویی
۶۰	درک ریشه‌های بی‌دینی
۷۷	فصل چهارم: آماده کرده راه برای نظم جهانی
۷۷	برانگیختن اراده به عمل
۸۰	از بین بردن موانع صلح
۹۲	ملیت‌گرایی لجام‌گسیخته
۹۵	نزاع مذهبی
۱۰۲	انکار برابری مردان و زنان
۱۰۹	جهالت و عدم تعلیم و تربیت
۱۱۵	تعدد زبانها
۱۱۷	احیاء نگرش‌های اخلاقی منجر به صلح پایدار

۱۲۴	<b>فصل پنجم: ایجاد مدنیتی صلح‌آمیز و جهانی</b>
۱۲۴	تصدیق وحدت عالم انسانی: شرط لازم و اساسی
۱۲۸	ترک جمیع تعصبات
۱۳۲	کاهش تسلیحات جهان
۱۳۶	دعوت از مجمعی جهت تأسیس اتحادیه جهانی ملل
۱۴۰	حکومت بر امور عالم انسانی
۱۵۴	<b>فصل ششم: حصول هدف غائی: وحدت ذاتی عالم انسانی</b>
۱۵۴	تصدیق اساس روحانی وحدت
۱۶۱	مطالعه الگوی مؤثر وحدت و کثرت
۱۶۸	تصدیق قابلیت موهوبه الهیه برای ترقی انسان
۱۷۲	شرایطی که موجب پیشرفت مدنیت می‌شود
۱۷۵	ایجاد تحوّل در مدنیت به قوه سلطنت الهیه
۱۸۵	<b>بخش سوم: دعا و مناجات برای صلح</b>
۱۸۶	<b>فصل هفتم: دعا و مناجات برای برقرار صلح</b>
۱۹۰	<b>کتابشناسی مترجم</b>

## پیشگفتار

در بجهوحهٔ هرج و مرجِ زمان ما، اشتیاقی عظیم و پرشور برای حصول صلح در سراسر جهان در حال افزایش است. نه تنها ملل عالم مشتاق صلح هستند و در جهت جلوگیری از تخریب و ویرانی که می‌تواند از منازعه‌ای جهانی ناشی شود، فعالیت می‌کنند، بلکه مردم در جستجوی وسائلی برای دستیابی به روابط مسالمت‌آمیز در میان عناصر متنوع و ناهماهنگ جامعه - اعم از نژادی، مذهبی، فرهنگی و عقیدتی - هستند. بعلاوه، افراد تلاش می‌کنند روابط خانوادگی محکم و منسجمی برقرار نمایند و زمینه را برای ازدواج‌هایی پایدار و نویدبخش فراهم آورند، که هر دو مورد مزبور نشانه‌های دیگری است که به طلب صلح و ثبات دلالت دارد.

شرایط برای برقراری صلح محتمل جهانی، در واقع، اکنون وجود دارد. نوع بشر توانایی انتقال مؤثر اطلاعات در فواصل طولانی را دارد، که ملت‌ها و امت‌های فوق‌العاده پراکنده را قادر می‌سازد با فراوانی فزاینده و قابلیت دسترسی بیشتر به تعامل پردازند. دستاوردهای علمی در کشاورزی، اتوماسیون، و الکترونیک به افراد اجازه می‌دهد که وقت بیشتری داشته باشند که زندگی خود را از روحانیت برخوردار سازند و روابط اجتماعی خود را گسترش دهند. پیشرفت‌های به دست آمده در درک روانشناسی بشری بینش‌های بیشتری به دست می‌دهد که چگونه می‌توان چنین روابطی را سالم ساخت. اما علیرغم دستاوردهایی که برای جامعهٔ امروز مفید است، مردم هنوز رفتار کردن به طریقی را که برای صلح پایدار ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، دشوار می‌یابند.

بیت‌العدل اعظم، هیأت عالی حاکم بر جامعهٔ بهائی و هیأت تشریح و تقنین امر بهائی، با بیانیه‌ای اهل عالم را مخاطب قرار داده آنها را دعوت نموده که به برجیده شدن بساط جنگ به مفهومی بیش از ممنوعیت تسلیحات و امضاء معاهده‌ها و پیمان‌ها نظر افکنند و ملاحظه کنند که نظم جهانی جدیدی را کلیه ملل و اممی که خود را اعضاء یک خانوادهٔ بزرگ جهانی مشاهده می‌کنند، می‌توانند تقویت و حمایت کنند. این بیانیه همچنین از آنها می‌خواهد که این اعتقاد خود را که منازعه و خشونت ذاتاً در ماهیت بشر وجود دارد کنار بگذارند، بر عوامل فلج‌کننده‌ای که آنها را از یافتن راه‌حلی جهت مسائلی که با آن مواجه می‌شوند، غلبه نمایند، و از تشکیل مجمعی بین‌المللی از ملتها برای تعیین وسائل و راه‌هایی که اساس و بنیان صلح اکبر جهانی را خواهد گذاشت<sup>1</sup> حمایت نمایند. بخش اول این کتاب از همین بیانیه تشکیل شده است. بخش دوم به شرح و بسط مضامین مذکور در این بیانیه می‌پردازد و در این راه منحصرأ از متون

<sup>1</sup> توضیح مترجم: عبارت داخل علامت نقل قول در واقع نقل به مضمون بیان حضرت بهاء‌الله در لوح مقصود است که می‌فرماید، 'مفاوضه در صلح اکبر نمایند.'

مقدسه بهائی استفاده کرده تا این مجموعه مطالبی را که نسبتاً ناشناخته است در اختیار عموم مردم قرار دهد. بخش سوم حاوی گزیده‌هایی از دعا‌های بهائی برای رسیدن به صلح جهانی است.

جامعه جهانی بهائی، که در بیش از یکصد هزار شهر بزرگ و کوچک، و روستاها در سراسر کره ارض حضور دارد، قابلیت اصول بهائی برای ایجاد وحدتی پویا در میان امت‌های عالم را که تا کنون نسبت به یکدیگر حالتی بیگانه و خصمانه داشته‌اند، نشان می‌دهد. بهائیان، با پیروی از اصولی که در آثار و نوشته‌های بهائی ذکر شده، برای تصمیم‌گیری بر پایه مشورت و اقدام جمعی و احاطه مسئولیت سازمانی به محافل، اعم از محلی و ملی، که با انتخابات عمومی و رأی‌گیری سری انتخاب می‌شوند، اهمیت زیادی می‌دهند. بهائیان، چه به عنوان عضو محفل یا در سایر زمینه‌ها به خدمت مشغول باشند، می‌توانند در کمال مسالمت و به نحوی سازنده و خلاق با مردم از هر سنی، فرهنگی، نژادی، سابقه اجتماعی - اقتصادی، و آموزشی تعامل داشته باشند. آنها روش‌ها و نگرش‌های خالی از تعصب نسبت به اکتشافات علمی جدید و تعهد نسبت به ابتکار و نوآوری را تشویق می‌نمایند - این خصیصه‌ها برای کسانی که در طول تاریخ مستند و نوشته شده در ظل تشکیلات مذهبی قرار داشتند، ناسازگار است. وجه تمایز بهائیان در حمایت همه‌جانبه آنان از برابری زن و مرد، که حضرت بهاءالله، شارع امر بهائی، در میانه سده نوزدهم اعلام داشتند، به وضوح نشان داده می‌شود. این اصل در ترکیب تشکیلات اجتماعی بهائیان، در تأکیدی که برای تعلیم و تربیت دختران و زنان و مشارکت کامل آنها در علوم، هنرها و صنعت قائل می‌شوند، و در توصیه وسائل تقویت ازدواج و خانواده منعکس است. بهائیان بین آزادی زنان و حصول صلح جهانی رابطه‌ای مستقیم مشاهده می‌کنند و پیش‌بینی می‌کنند که وقتی زنان به طور کامل و برابر در امور جهانی مشارکت داشته باشند، وقتی که آنها در کمال اطمینان و توانایی در صحنه قانون و سیاست وارد شوند، جنگ متوقف خواهد شد؛ زیرا زنان مانع و بازدارنده جنگ خواهند بود.<sup>2</sup>

بهائیان زندگی انسان را به صورتی تکاملی ملاحظه می‌کنند و ظهور و سقوط تمدن‌ها را بخشی از پیشرفت کلی از مرحله خانواده و قبیله به دولت‌شهرها و کشورها درک می‌کنند. آنها آشوب و ناآرامی این زمان را نشانه‌ای از انتقال از حکومت دولت‌های ملی به حکومت کشورهای متحد جهانی مشاهده می‌کنند که صلح را تأسیس و حفظ خواهد کرد، و در عین حال از آزادی شخصی و ابتکار فردی حمایت خواهد نمود. بهائیان معتقدند که صلح جهانی اجتناب‌ناپذیر و حتمی است، و اطمینان دارند که اصحاب نظر و انگیزه نوع بشر را به سرنوشت باشکوهش رهنمون خواهند شد.

<sup>2</sup> ترجمه - خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲

رویگرد بهائی به حصول صلح مستلزم تغییرات بنیادی در جمیع جنبه‌های رفتاری - فردی، بین‌افراد، جمعی و بین‌المللی - بر پایه این اعتقاد است که افراد بشر دارای قابلیت ذاتی برای هماهنگی و همکاری هستند، که، متأسفانه ارتجاع مذهبی و انتشار عقاید تفرقه‌برانگیز آن را سرکوب کرده و از ظهور و رشدش جلوگیری کرده است. تعالیم بهائی تعلیم و تربیت برای شهروندی جهانی، حمایت و تقویت ارتباطات مؤثر و کارآمد، و از میان برداشتن کلیه تعصبات را توصیه می‌کند. این تعالیم از بازسازی اجتماعی و نظام اداری مبتنی بر اصل وحدت عالم انسانی حمایت می‌کند. هر یک از این تغییرات رفتاری سایر موارد را تقویت می‌کند، و تمام آنها مبناهایی برای تعهد بهائی جهت تشویق به برگزاری مجمعی بین‌المللی از ملل جهان است. بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، فرزند و جانشین منصوب حضرت بهاءالله، چنین مجمعی باید یک معاهده قویه ... تاسیس نماید که در آن، تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولتی و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتی بشریه مقرر و معین گردد.<sup>3</sup>

قسمت عمده کتاب حاضر، صلح فقط پایان جنگ نیست، از بیانات موثق و معتبری تشکیل شده که از قلم زعمای متوالی امر بهائی که قبل از بیت‌العدل اعظم هدایت جامعه را به عهده داشته‌اند، یعنی حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، صادر شده است. اگرچه این بیانات از لحاظ سبک به نحو بارزی متفاوت هستند، اما، اصول بنیادی آنها یکسان است، و به این ترتیب وحدت مضمون بین آنها وجود دارد.

چند فقره از آثار حضرت بهاءالله در این کتاب از مجموعه الواحی است که بین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۷۳ خطاب به سلاطین و امرای ممالک اصلی اروپا و خاورمیانه و خطاب به رهبران مذهبی جهان نوشته شده است. این اسناد در پیش‌بینی وقایع و شرایطی که در سده بیستم رخ خواهد داد و نیز از لحاظ تعیین واضح و دقیق وسائل حصول صلح و وحدت جهان، بسیار قابل توجه است.

در بسیاری از موارد، بیانات حضرت عبدالبهاء از سخنرانی‌هایی اخذ شده که در سفری شاق و دشوار به اروپا و آمریکا، که بین اوت ۱۹۱۱ و ژوئن ۱۹۱۳ صورت گرفت، ایراد شده و در طی این مدت زمان ایشان هشدار دادند که جنگ جهانی قریب‌الوقوع است و به نیروهای آشفته‌گی و بی‌نظمی اجتماعی که چنین جنگی آن را سبب خواهد شد اشاره کردند و اصول اتفاق و اتحاد جهانی را که حضرت بهاءالله بیان نموده‌اند، شرح و بسط دادند. گزیده‌هایی از آثار حضرت شوقی افندی، عمدتاً از یک رشته توقیعاتی که خطاب به بهائیان در مورد نظم جهانی خطاب به عالم غرب نوشته شده، استخراج شده است. ایشان در

<sup>3</sup> رساله مدتی، ص ۷۶

این آثار به تحلیل شرایط و روندها پرداخته و وسائلی را که تعالیم بهائی به رفع موانع وحدت می‌پردازند، توضیح داده‌اند.

بیت‌العدل اعظم بیانیه خود در مورد صلح جهانی را در ابتدای سالی صادر کرد که سازمان ملل متحد، آن را به عنوان سال بین‌المللی صلح نام‌گذاری کرده بود. اما دعوتی که در بیانیه بیت‌العدل اعظم مطرح گردید، از محدوده یک سال واحد، یا حتی یک دهه، فراتر می‌رود و وارد آینده می‌شود و به فراسوی حصول وحدت سیاسی جهان می‌رسد، که عناصر متنوع نوع بشر در یک خاندان واحد جهانی متحد می‌گردند و روح انسانی را برای ایجاد مدنیتی جهانی که از شکوهی خیره‌کننده برخوردار خواهد بود، آزاد خواهند کرد. هدفی که بهائیان تلاش می‌کنند به آن واصل شوند فراتر از خلع سلاح عمومی و برقراری صلح بین امت‌ها و ملت‌هایی است که تا کنون در نزاع و اختلاف به سر برده‌اند؛ بلکه دوستی و مودتی سازنده است که هدف آن کمک به ایجاد نظم اجتماعی است که کل عالم انسانی رضایت خاطر و تجلی مکنونات خود را در آن خواهد یافت.

در این دوران انتقال تاریخ، مطمئناً هیچ هدف مناسب‌تری را کسانی که دارای حُسن نیت هستند نمی‌توانند پی بگیرند.

پیتر خان



بخش اول

چارچوبی برای

صلح

## فصل اول

### وعدۀ صلح جهانی

بیانیهٔ بیت‌العدل اعظم اکتبر ۱۹۸۵

خطاب به اهل عالم

صلح بزرگی که آرزوی دل و جان نیک‌اندیشان جهان در قرون و اعصار بوده و درباره‌اش عارفان و شاعران در نسل‌های پی در پی سخن گفته و در کارگاه خیال نمودارش ساخته‌اند، صلحی که تحققش نوید تمام کتب مقدّسه در هر دور بوده، حال به دستیابی ملل عالم نزدیک گشته است. این اولین بار در تاریخ جهان است که می‌توان تمام کرهٔ زمین را با وجود اختلافات بی‌شمار مردمش، به شکل یک واحد مجسم کرد. پس، استقرار صلح جهانی نه تنها امکان دارد، بلکه اجتناب‌ناپذیر است و مرحلهٔ دیگری از ترقی و تکامل عالم است که به قول یکی از متفکرین بزرگ، "مرحلهٔ جهانی شدنِ عالم بشری" است.

صلح جهانی آیا فقط بعد از وقوع وحشت و بلائی عظیم که مولود تمسکِ مصرانهٔ بشر به روش‌های ناهنجار قدیمی است، باید تحقق یابد، یا آن که فی‌الحال صورت‌پذیر است و از طریق اراده و عزمی راسخ که نتیجهٔ مذاکره و مشورت باشد حاصل خواهد شد؟ اختیار یکی از این دو راه، امروز در مقابل اهل عالم قرار گرفته است. اگر بشر در این موقع بحرانی و حسّاس که مشکلات بی‌شمار ملل مختلفه به یک مشکل مشترک، یعنی بیم دربارهٔ سرنوشت جهان، مبدل گشته، در نابودی جنگ و آشوب موقّ نشود، به مسئولیت وجدانی خویش عمل نکرده است. اما، خوشبختانه نشانه‌های مثبت و امیدبخشی در افق عالم پیدا است:

از جمله، قدم‌های محکم و بلندی است که بشر به سوی یک نظم جهانی برداشته و به تأسیس جامعهٔ ملل در اوائل این قرن پرداخته که حال منجر به تشکیل سازمان ملل متحد با اساسی وسیع‌تر گشته است؛ از جمله، موفقیت اکثریت ملل جهان بعد از جنگ دوم جهانی به کسب استقلال کشورهای خویش است که مبین انجام و اتمام سیر تکاملی اقوام در تأسیس اوطان و شرکت این ملل نوحاسته با کشورهای کهنسال در امور و منافع مشترک است. از جمله، ازدیاد فراوان همکاری در فعالیت‌های علمی، تربیتی، حقوقی، اقتصادی و فرهنگی توسط مردمی است که تا به حال دشمن یکدیگر و جدا از هم بوده‌اند؛ از جمله، افزایش بی‌سابقهٔ تعداد سازمان‌های بین‌المللی خیریه و انسان‌دوست در چند دههٔ اخیر و توسعهٔ نهضت‌های زنان و جوانان به منظور خاتمه دادن به جنگ و ستیز است؛ از جمله، رشد و نمؤ طبیعی دسته‌های وسیع و منظمی از مردم عادی جهان است که خواهان ایجاد تفاهم بین خود از راه ایجاد روابط و اتصالات متقابل‌اند.

پیشرفت‌های علمی و فنی که در این قرن بسیار مبارک حاصل گشته، پیشاهنگ و طلیعه ترقیات عظیمه در تکامل اجتماعی جهان و مبین آن است که حال بشر برای حل مشکلات معمول خویش وسائل و ابزار لازم را در دست دارد. پیشرفت علوم فی الحقیقه وسائل و وسائلی را تدارک دیده که به مدد آنها می‌توان یک حیات پیچیده و معضل جهان متحد را بخوبی اداره کرد. با وجود این هنوز موانع بسیاری بر سر راه است. شک و تردیدها، کج‌فهمی‌ها، تعصبات، سوءظن‌ها و خودخواهی‌های کوتاه‌نظرانه بر روابط میان کشورها و بر مردم جهان مستولی گشته است.

ما، اُمّای امر بهائی، بنا به وظیفه روحانی و وجدانی خویش بر آنیم که فرصت را مغتنم شماریم و آنظار اهل عالم را به کلام نافذ حضرت بهاء‌الله، مؤسسه آئین بهائی، که بیش از یکصد سال پیش اوّل بار به فرمانروایان جهان ابلاغ فرمود متوجه سازیم. می‌فرماید:

*اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید.  
آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود؛ چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی‌آید.*

اتفاقات عالم و تجارب عمومی بشری این قضاوت و پیش‌گویی را تأیید نموده است، معایب و نواقص نظم کنونی جهان بخوبی واضح و نمایان است. زیرا کشورهای جهان که بصورت ملل متحد متشکل شده‌اند، از نابود کردن شبح جنگ عاجز و از منع تهدیدی که متوجه انهدام نظم اقتصادی جهان و شیوع هرج و مرج و ترور گردیده، ناتوانند و قادر نیستند مصائب و بلایائی را که این مشکلات و صدمات دیگر متوجه میلیونها نفر از بشر نموده از میان بردارند. حتی اینگونه تعدّیات و مخاصمات چنان تار و پود نظامهای اجتماعی و اقتصادی و دینی ما را فرا گرفته که بسیاری را بر آن داشته که زورگویی و تجاوز را در خمیره طبیعت بشری سرشته دانند و از میان بردنش را مستحیل و غیرممکن شمارند.

اتکاء به چنین نظر و اعتقادی نتیجه‌اش تضادی است که امور بشری را دچار فلج می‌سازد؛ زیرا از طرفی مردم تمام کشورها اعلان می‌کنند که نه تنها حاضر به صلح و سلامند، بلکه آرزومندند که صبح صلح و آشتی بدمد و ترس و هراس وحشتناکی که زندگی روزانه‌شان را معذب ساخته، نابود شود. از طرف دیگر، بی‌دریغ مَهر قبول بر این نظر می‌نهند که چون نوع انسان ذاتاً خودپرست و متعدّی است، از بنای یک نظام اجتماعی که در عین حال مترقی و صلح‌آمیز و متحرک و هم‌آهنگ باشد، عاجز و ناتوان

<sup>4</sup> لوح مقصود، ص ۱۸

است. نظامی که هم ابتکار و خلاقیت افراد انسانی را آزاد گذارد و هم مبتنی بر تعاون و تعاضد و تفاهم متقابل باشد.

هرچه نیاز ما به صلح جهانی بیشتر شود، لزوم ارزیابی درباره تضاد مذکور که مانع حصول صلح است، بیشتر می‌گردد و باید درباره تصوّراتی که معمولاً معیار وضع نامساعد تاریخ بشر است، تحقیقی بیشتر شود و اگر منصفانه تحقیق شود، معلوم می‌گردد که آن وضع نه تنها مبین فطرت اصلیه انسان نیست، بلکه نمایش نادرستی از روح بشری و حقیقت انسانی است. قبول این نکته مردم را بر آن می‌دارد که قوای سازنده اجتماعی را به حرکت آورند و چون آن قوا موافق با فطرت بشری است باعث هم‌آهنگی و همکاری می‌گردد، نه جنگ و ستیز.

اختیار چنین نظری مستلزم آن نیست که آنچه را که در گذشته بر سر بشر آمده منکر شویم. بلکه سبب می‌شود که علل بروز آن وقایع را درک نمائیم. آئین بهائی آشوب کنونی جهان و مصائب حاصله در حیات انسان را به منزله یک مرحله طبیعی از مراحل رشد و نمو یک جریان حیاتی و زنده بشری می‌شمارد که مآلاً و حتماً به وحدت نوع انسان در ظلّ یک نظم اجتماعی که حدود و مرزی جز مرز کره زمین ندارد، منجر خواهد شد. عالم بشری به منزله یک واحد ممتاز و زنده، مراحل تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخوارگی و کودکی یک فرد طی کرده و در این زمان به آخرین مراحل پر شور و شرف نوجوانی رسیده که خود مقدمه ورود به مرحله بلوغ موعود است.

اگر صادقانه اذعان کنیم که تعصب و جنگ و استثمار همه مظاهر مراحل کودکی و نابالغی بشر در مسیر گسترده تاریخی‌اش بوده و اگر قبول کنیم که این سرکشی و طغیان که امروز نوع بشر ناچار بدان مبتلا است، علامت وصول هیأت اجتماع به مرحله بلوغ او است، آنوقت جانی دیگر برای یأس و حرمان باقی نمی‌ماند؛ زیرا، دیگر همه آنها از لوازم ضروری و از عزم جزم بشر در بنای یک عالم مقرون به صلح و آرامش به شمار می‌آید.

این که آیا چنین امر خطیری ممکن‌الحصول و قوای سازنده چنان بنائی موجود است و این که آیا می‌توان بنیان‌هایی نهاد که جامعه انسانی را متحد سازد، مطالبی است که از شما تقاضا داریم تا درباره‌اش به تجربه و تحقیق پردازید.

هر قدر سالهای آینده محتملاً مشحون از عذاب و مصیبت باشد و هر قدر افق کنونی عالم تیره و تار دیده شود، جامعه بهائی معتقد است که نوع بشر بر مقابله با چنین امتحان و انقلاب بزرگی توانا است و از نتایج مطلوبه حاصله‌اش مطمئن است.

به عقیده ما، این انقلابات مدهش‌های که عالم انسانی به سرعت با آن روبرو می‌شود، سبب نابودی تمدن بشری نمی‌گردد، بلکه باعث بروز قوای مکنونه در حقیقت انسان می‌شود و مقام و رتبه و شأن هر انسانی را "ظاهر و عیان می‌سازد.

۱

مواهبی که نوع انسان را از سایر مظاهر وجود ممتاز می‌کند، در لطیفه‌ای مکنون است که از آن به روح انسانی، که عقل نیز از خواص ذاتی آن است، تعبیر می‌شود. این مواهب سبب شده که انسان را قادر بر ساختن بُنیان تمدن سازد و از لحاظ مادی مرقه‌اش نماید. اما موفقیت در این امور هرگز سبب ارضاء روح انسانی نگشته است. زیرا، روح انسانی لطیفه‌ای است که به عالم برتر مایل و به جهان غیب راغب است؛ پروازش به سوی حقیقت مطلقه و ذات لایدرک یا جوهرالجواهری است که نامش خدا است و ادیان که پی در پی در هر زمان بواسطه شمس ساطعه روحانی ظاهر شده و مهم‌ترین رابطه بین بشر و آن حقیقت عینی مطلقه بوده‌اند همه سبب شده‌اند که استعداد و قوای بشری بیدار و مصفا گردد و توفیقات روحانی انسان با ترقیات اجتماعی‌اش هم‌عنان شود. لهذا هیچ کوشش معتبری در راه اصلاح امور انسانی و تأسیس صلح جهانی نمی‌تواند از امر دین غافل ماند. سعی بشر در فهم حقیقت دین و عمل به فرائض دینی در صفحات تاریخ ثبت است. یک مورخ بزرگ دین را به قوه‌ای تعبیر نموده که در طبیعت بشری سرشته شده است. هرچند نمی‌توان منکر شد که سوء استفاده از این قوه در بروز بسیاری از فتنه‌ها و آشوبها در جامعه و ظهور جنگ و جدال بین افراد سهمی بسزا داشته است، ولی در عین حال هیچ ناظر منصفی قادر بر انکار تأثیر کلی دین بر آثار اساسی مدنیت انسانی نمی‌باشد. بعلاوه، لزوم دین برای نظم جامعه و تأثیراتی که دین بر قوانین و اخلاقیات بشری داشته، مگرراً به ثبوت رسیده است.

حضرت بهاءالله در وصف دین در مقام یک نیروی اجتماعی می‌فرمایند، دین سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان است.<sup>۵</sup> و درباره فساد و زوال دین چنین می‌فرمایند، اگر سراج دین مستور ماند، هرج و مرج راه یابد و تیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند.<sup>۶</sup> و آثار بهائی درباره نتایج حاصله از چنین وضعی حاکی است که "اگر عالم از پرتو دین محروم گردد، انحراف طبیعت بشری و تدنی اخلاق و فساد و انحلال مؤسسات انسانی به شدیدترین و بدترین وجه صورت پذیرد، طبیعت بشری به ذکت گراید، اطمینان سلب گردد، نظم و ضبط قانون از میان برخیزد و ندای وجدان

<sup>۵</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۱۲۷

<sup>۶</sup> همان

مسکوت ماند و پرده حیا دریده شود و حسن مسئولیت و هم‌بستگی و وفا و رعایت یکدیگر خاموش گردد و نعمت آرامش و شادمانی و امید بتدریج فراموش شود.<sup>۷</sup>

پس اگر بشریت به تضاد فلج‌کننده‌ای دچار گشته، باید به خود بنگرد و غفلت خویش را به یاد آورد و به ندهای گمراه‌کننده‌ای که به آن دل بسته بیندیشد و متوجه شود که چگونه به نام دین این همه سوء تفاهم و سرگردانی و آشفتگی به وجود آمده است. کسانی که چشم بسته و خودخواهانه اصرار به معتقدات مخصوص و محدود خود و تفاسیری غلط و ضد و نقیض از کلام پیامبران خدا به پیروان و مریدان خویش تحمیل نموده‌اند، مسئولیت سنگینی در ایجاد این سرگردانی و آشفتگی دارند، علی‌الخصوص که این آشفتگی بر اثر موانع و سدهای مصنوعی که میان عقل و ایمان و علم و دین برپا گشته غلیظ‌تر و شدیدتر می‌گردد. چون با نظر انصاف در کلام مؤسّسین ادیان بزرگ تحقیق شود و محیط اجتماعی زمانی که آن بزرگواران به رسالت خویش پرداخته‌اند در نظر آید معلوم می‌گردد که این مشاجرات و تعصباتی که سبب تدنی جامعه‌های دینی و بالتّیجه تدنی تمام شئون انسانی گشته، در پیشگاه دین مردود است.

شاهدی که نظر مذکور را تأیید می‌کند آن که در تمام ادیان بزرگ جهان این پند مکرر آمده که آنچه به خود نمی‌پسندی به دیگری مپسند و این تعلیم از دو طریق مؤید آن نظر است: یکی آن که جوهر و چکیده مفاهیم اخلاقی و آشتی‌بخش تمام ادیان است، در هر مکان و زمان که ظاهر شده باشند؛ و دیگر آن که نفس این تکرار جنبه وحدت ادیان را که حقیقت ذاتی آنها است به ثبوت می‌رساند، حقیقتی که مع‌الاسف بشر با تعابیر نارسا و نادرستش در تفسیر تاریخ بکلی از درک آن غافل مانده است.

اگر نوع بشر مریدان روحانی عصر طفولیت خویش را با دیدگانی واقع‌بین می‌نگریست و در فطرت حقیقی آنان به عنوان وسائط بنای تمدن عالم غور و تحقیق می‌کرد، یقیناً از نتایج و ثمرات ظهور پی در پی آنان بهره‌ای صدچندان می‌گرفت؛ افسوس که چنین نشد.

احیاء حمیت مفرطه از جانب متعصبان مذهبی را که حال در بسیاری از نقاط جهان به وجود آمده، نباید چیزی جز سكرات موت شمرد. زیرا، نفس عنف و تعدی و تجاوز که همراه اینگونه نهضت‌ها است، خود نشانه ورشکستگی و افلاس آنها است. واقعاً، از غم‌انگیزترین و عجیب‌ترین خواص این تعصبات مذهبی آن است که هم ارزش کمالات معنوی را که اسباب حصول وحدت عالم انسانی است، پایمال می‌کند و هم موفقیت اخلاقی و معنوی را که نصیب هر یک از آن ادیان گشته، خوار و بی‌اعتبار می‌سازد.

دین، قطع نظر از این که قوه‌ای حیاتی در تاریخ بشری بوده و قطع نظر از احیاء تعصبات جابرانه مذهبی در این ایام، در نظر عده روزافزون مردم جهان امری لغو و باطل و در قبال حل مشکلات دنیای

<sup>7</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۱۳۷ (بند آخر با ترجمه‌ای متفاوت)

جدید بسیار نارسا به شمار آمده است. لهذا مردم یا در پی کسب لذات و ارضاء شهوات مادی رفته‌اند و یا مرام‌های ساخته بشر را جانشین دین ساخته‌اند و آنها را سبب نجات جامعه از یوغ کمرشکن سرّ و فساد دانسته‌اند. اما، افسوس؛ تقریباً همه این مرام‌ها به جای آن که مفهوم وحدت عالم انسانی را در بر گیرد و به ترویج توافق و آشتی در میان مردم مختلف پردازد، از طرفی از حکومت‌های ملی بتی ساخته و سایر مردم جهان را مُنقاد و مطیع یک ملت یا یک نژاد یا یک طبقه قرار داده و مباحثه و مبادله افکار را ممنوع و متوقف دانسته و میلیون‌ها مردم گرسنه را بی‌رحمانه رها کرده تا قربانی معاملات خودسرانه بازارهای جهان گردند که خود باعث تشدید مصائب اکثریت نوع بشر گشته است؛ و از طرف دیگر اجازه داده است عدهٔ قلبی از آدمیان در ثروت و رفاهی غوطه‌ور شوند که آباء و اجدادشان حتی خوابش را هم نمی‌دیده‌اند.

چه رقت‌انگیز است کارنامهٔ مرام‌هایی که اصحاب عقل و دانش این جهان به جانشینی دین ساخته و پرداخته‌اند. قضاوت قاطع و ثابت تاریخ دربارهٔ ارزش آن مرام‌ها را باید در یأس و حرمان انبوه مردمانی جستجو نمود که در محراب آن مرام‌ها نماز می‌گزارند. این مرام‌ها که دهها سال توسط نفوسی که از این ممر در جامعهٔ انسانی مقام و منصبی یافته و با قدرتی بی‌حد و حصر و روزافزون به اجرای آنها پرداخته‌اند، چه ثمر داشته و جز مفاسد و امراض اقتصادی و اجتماعی مهلکی که در این سالیان اخیر قرن بیستم هر گوشهٔ جهان را مبتلا ساخته چه نتیجه‌ای به بار آورده است؟ تمام این مصائب ظاهری یک ضرر و آسیب معنوی داشته که انعکاسش در لاقیدی و بی‌مبالاتی متداول کنونی و نیز در خاموش شدن شرارهٔ امید در قلوب میلیون‌ها نفر از مردم محروم و بلاکشیدهٔ جهان بخوبی دیده می‌شود.

دیگر وقت آن فرا رسیده تا به حساب مروّجین مرام‌های مادی چه در شرق و چه در غرب، چه منسوب به کاپیتالیسم و چه به کمونیسم، که مدّعی رهبری اخلاقی جهانیان بوده‌اند، رسیدگی کرد و پرسید که آیا جهان جدیدی که این مرام‌ها وعده داده بودند در کجا است؟ آیا صلح جهانی که دعوی تحصیلش را داشته و خود را وقف آن می‌شمرده‌اند، چه شد؟ آیا وصول به مرحلهٔ پیروزی‌های فرهنگی که می‌گفتند بر اثر تفوق فلان نژاد و فلان کشور و فلان طبقه از طبقات بشر حاصل می‌شود، به کجا انجامید؟ چرا اکثریت مطلق جمعیت جهان در این زمان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی غوطه‌ورند و حال آن که ثروت‌های نامحدودی که حتی فرعونها و قیصرها و یا حتی امپراتوری‌های قرن نوزدهم خوابش را هم نمی‌دیدند، اینک در دست حاکمان امور بشری انبار شده است؟

باری ریشهٔ این خطا را که می‌گویند نوع انسان ذاتاً و قطعاً خودخواه و متجاوز است، باید در این نکته دانست که دنیادوستی و مادّیت‌پرستی که موجد و مولد و در عین حال صفت مشترک جمیع آن مرام‌ها

است، مورد تمجید و تقدیر واقع شده و همین جا است که باید زمینه بنای یک جهان جدید را که شایسته فرزندان ما باشد، پاک و هموار ساخت.

این که مقاصد و اهداف مادی نتوانسته است حاجات بشر را روا نماید، امری است که به تجربه رسیده و نفس این تجربه باید ما را برانگیزد تا برای یافتن راه حل مشکلات مهلک جهان کوشش‌های دیگر تازه‌ای مبذول داریم. شرائط تحمل‌ناپذیری که جامعه بشری را فرا گرفته، همه از شکستی مشترک حکایت می‌کند و این وضع به جای آن که گروه‌های متخاصم بشر را که در مقابل هم سنگر گرفته‌اند، تشویق به آرامش و دوستی کند، تهییج و تشویق به خصومت می‌نماید. پس این مرض را علاجی کلی و فوری باید یافت و درمان این درد در رتبه اول مربوط به طرز فکر جهانیان است. باید دید که آیا بشر در غفلت و سرگردانی خویش همچنان مداومت می‌ورزد و به مفاهیم کهنه و مندرس و خیالبافی‌های غیرمنطقی تمسک می‌جوید، یا آن که رهبران بشر، پیرو هر مرام و آئینی که باشند، حاضرند قدم همت به پیش نهند و با عزمی راسخ و مشورت یکدیگر متحداً به حل معقول مشکلات پردازند؟

چه نیکو است که خیراندیشان و خیرخواهان نوع انسان به این پند گوش فرا دهند: "اگر مرام‌های مطلوب نیاکان و مؤسسات دیرپای پیشینیان و اگر بعضی از فرضیات اجتماعی و قواعد دینی از ترویج منافع عمومی عالم انسانی عاجزند و حوائج بشر را که دائماً رو به تکامل می‌رود دیگر بر نمی‌آورند، چه بهتر که آنها را به طاق نسیان اندازیم و به خاموشکده عقائد و تعالیم منسوخه در افکنیم. در جهان متغیری که تابع قوانین مسلم کون و فساد است، چرا آن مرام‌ها را باید از خرابی و زوال که ناگزیر جمیع مؤسسات انسانی را فرا می‌گیرد، معاف و مستثنی دانست؟ وانگهی، معیارهای حقوقی و عقائد و قواعد سیاسی و اقتصادی فقط برای آن به وجود آمده که منافع عموم بشر را محفوظ دارد و نه آن که به خاطر حفظ اصالت یک قانون یا یک عقیده بشر قربانی شود."<sup>8</sup>

## ۲

تحریم سلاح‌های اتمی و منع گازهای سمی و غیرقانونی ساختن جنگ‌های میکربی ریشه علل جنگ را در جهان خشک نمی‌کند. هر چند که این اقدامات عاملی از عوامل مهم استقرار صلح محسوب است، باز به خودی خود سطحی تر از آن است که بتواند نفوذی عمیق و پایدار داشته باشد و ملل عالم آنقدر زیرک و صاحب ابتکارند که اسباب و وسائلی به شکل دیگر تدارک نمایند و به مدد غذا و مواد خام و پول و اقتصاد

<sup>8</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۵۹ با ترجمه ای متفاوت



و صنعت و مرام و تروریسم بنیان یکدیگر را براندازند و سیادت پایان‌ناپذیر خویش را بر دیگران تحمیل نمایند.

اختلال عظیم کنونی را که در امور بشری روی داده نمی‌توان از طریق رفع اختلافات و منازعات معین و مخصوص بین ممالک از میان برداشت، بلکه یک شالوده صحیح و موثق بین‌المللی باید یافت تا چاره کار گردد.

شکی نیست که رهبران کشورها از جوهر مشکلات عالم باخبرند و آن را پیوسته در مسائل روزافزونی که با آن مواجه هستند، منعکس می‌بینند و بقدری پیشنهاد و راه حل مشکلات از نفوس هوشیار و اهل تحقیق و سازمان‌های وابسته به ملل متحد پی در پی عرضه شده و روی هم انباشته گشته که دیگر کسی نمی‌تواند ادعا کند که از مسأله ضرورت مقابله با حوائج شدید زمانه غافل و بی‌خبر است. اما، مشکل اینجا است که در عزم و اراده ما فلج و عجزی حاصل شده که باید به آن توجه نمود و با جرأت و ثبات به حلش پرداخت. ریشه این عجز و ناتوانی چنان که گفته شد در این پندار نهفته است که بشر بالذات جنگجو و ستیزه‌خو است و لذا حاضر نیست برای حفظ مصالح نظم جهانی از منافع خصوصی ملی دست بردارد و نمی‌خواهد برای تأسیس یک حکومت جهانی با همه مزایای عظیمی که دارد، با جرأت دست به کار شود. علت دیگر آن است که جمهور خلائق که اکثراً بی‌خبر و تحت انقیادند، نمی‌توانند به اظهار این آرزو پردازند که طالب نظم جدیدی هستند که در سایه‌اش با سایر مردم جهان در صلح و آرامش و رفاه به سر برند.

قدم‌هایی که من باب آزمایش مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم به سوی تأسیس نظم عالم برداشته شده، بسیار امیدبخش است. تمایل روزافزونی که جرگه‌هایی از ملل مختلفه در ایجاد روابط میان خود بر اساس همکاری در حفظ منافع مشترک به منصه ظهور در آورده‌اند، مبین این نکته است که بالمال تمام ملل عالم قادرند که بر علت فلج و ناتوانی مذکور فائق آیند. اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا، جامعه و بازار مشترک کشورهای کارائیب، بازار مشترک آمریکای مرکزی، شورای تعاونی اقتصادی، جامعه اقتصادی اروپا، جامعه کشورهای عربی، سازمان وحدت آفریقا، سازمان کشورهای آمریکایی، شورای پاسیفیک؛ این سازمانها و نظائرش با مساعی و مجهودات مشترک خود راه را برای استقرار نظم جهانی هموار می‌سازند.

از علائم امیدبخش دیگر آن که انظار مردم روز به روز بیشتر به مشکلاتی که ریشه‌های عمیق‌تر دارد، معطوف می‌گردد، چنان که سازمان ملل متحد با وجود تمام نقائصش بیش از چهل بیاتیه و میثاق بین‌المللی علی‌رغم بسیاری از ممالک به تصویب رسانیده و مردم عادی را جان تازه‌ای بخشیده است.

اعلامیه بین‌المللی حقوق بشر، میثاق منع کشتار دسته‌جمعی و مجازات آن، و سایر اقداماتی که برای رفع تبعیضات نژادی، جنسی و مذهبی مبذول گشته، رعایت حقوق کودک، منع استعمال شکنجه، قلع و قمع گرسنگی و سوء تغذیه و استفاده از پیشرفت‌های علمی و فنی در راه صلح و به سود مردم؛ تمام این اقدامات اگر از روی شهامت و شجاعت مجری گردد و توسعه پذیرد، سبب خواهد شد که بزودی طلیعه آن روز فرا رسد که کابوس جنگ دیگر نتواند بر روابط بین‌المللی سایه افکند. لازم نیست که از اهمیت موضوع‌هایی که در این بیانیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی مندرج است، ذکر کنیم. امّا، بعضی از آن مطالب چون مستقیماً مربوط به استقرار صلح جهانی می‌گردد، مستحق توضیحی بیشتر است.

از جمله آن که، نژادپرستی که یکی از مهلک‌ترین و ریشه‌دارترین مفاسد و شرور است، سدّ محکمی در راه صلح به شمار می‌آید و حیثیت و اصالت انسان را زیر پا می‌گذارد و به هیچ بهانه و عنوانی نمی‌توان موجّهش دانست. نژادپرستی، ظهور استعداد‌های بی‌کران قربانیانش را معوق و عاقل می‌سازد و مروّجینش را به فساد و تبهکاری می‌کشاند و ترقّیات بشری را متوقّف می‌دارد. اگر بخواهیم بر این مشکل فائق آئیم، باید سعی کنیم تا تمام کشورها اصل وحدت عالم انسانی را که مستظهر به اقدامات مناسب حقوقی و تدابیر اجرایی است قبول کنند.

دیگر آن که، اختلاف فاحش و مفرط میان فقیر و غنی سرچشمه مصائب بسیار شده که جهان را از حال توازن خارج می‌کند و عملاً به پرتگاه جنگ می‌کشاند. بسیار کم‌اند جامعه‌هایی که درست به این مشکل پرداخته باشند. راه حلّ این مشکل را باید در ترکیبی از مجموعه‌ای از اقدامات روحانی و اخلاقی و عملی جستجو نمود و به آن با دیده تازه‌ای که مستلزم مشورت با متخصصین در میدان‌های وسیع و متنوع باشد نگریست. مشورتی که خالی از شائبه مجادلات مرامی و اقتصادی باشد و در آن مردمی را که قرارها و تصمیم‌های متّخذ در زندگیشان تأثیر مستقیم دارد ذی‌مدخل سازد. این امر نه تنها وابسته به لزوم تعدیل معیشت و از میان بردن فقر و ثروت مفرط است، بلکه با حقائق روحانی‌ای مربوط است که ادراکش سبب اتّخاذ یک روش و رفتار جدید بین‌المللی می‌گردد که خود سهمی عظیم در حلّ آن مسأله دارد.

دیگر آن که مبالغه و افراط در تمسک به اصول ملیّت که امری جدا از حسنّ وطن‌پرستی سالم و مشروع است باید جای خود را به اخلاص و وفاداری وسیع‌تر یعنی محبّت عالم انسانی تفویض نماید. حضرت بهاء‌الله چنین می‌فرمایند، *عالم یک وطن محسوب است و من علی‌الارض اهل آن*.<sup>۹</sup> این مفهوم که عالم وطن ما است، نتیجه‌ای است که بر اثر ترقّیات علمی و بر اثر وابستگی غیر قابل انکار کشورها به یکدیگر حاصل شده و جهان حکم یک وطن یافته است. در عین حال بدیهی است که جهان‌دوستی

<sup>۹</sup> لوح مقصود، ص ۱۲

ممانعتی با وطن پرستی ندارد، بلکه امروز در جامعه جهانی مصلحت هر جزء هنگامی به بهترین وجه تأمین می شود که منافع کلّ منظور و ترویج گردد. از این جهت فعالیت های بین المللی کنونی در میدان های مختلف که سبب ایجاد محبت متقابل و هم بستگی در میان اهل عالم می گردد، باید افزایش یابد.

دیگر آن که، اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث نزاع ها و جنگ های بی ثمر و مانع ترقی و پیشرفت گشته و روز به روز نزد مردم دیندار و بی دین، هر دو، مبعوض تر و منفور تر جلوه می کند. پیروان ادیان باید به مسائل اساسیه ای که علت این منازعات گشته روبرو گردند و جوابی صریح برای آن بیابند و ببینند که این اختلافات را، هم از لحاظ عملی و هم نظری، از چه راهی می توان مرتفع ساخت. امر مهمی که مقابل رهبران مذهبی قرار گرفته، این است که با قلبی سرشار از جوهر شفقت و حقیقت جوئی، نظری به حال اسف بار بشر اندازند و از خود پرسند که آیا نمی توانند در پیشگاه خالق متعال خاضعانه اختلافات فلسفی و مشاجرات دینی خود را با سعه صدر و حلم و مدارا به کنار افکنند و قادر گردند که با یکدیگر برای حُسن تفاهم بیشتر بین ابناء بشر و ایجاد صلح و سلام، همت و همکاری نمایند.

دیگر آن که، آزادی زنان و وصول به تساوی میان زن و مرد، هر چند اهمیتش چنان که باید هنوز آشکار نباشد، یکی از مهم ترین وسائل حصول صلح جهانی محسوب است. انکار تساوی بین زن و مرد نتیجه اش روا داشتن ظلم و ستم به نیمی از جمعیت جهان است و چنان عادت و رفتار ناهنجاری را در مردان به وجود می آورد که اثرات نامطلوبش از خانه به محل کار و به حیات سیاسی و مآلاً به روابط بین المللی کشیده می شود. انکار مساوات میان زن و مرد هیچ مجوز اخلاقی و عملی یا طبیعی ندارد و فقط زمانی که زنان در جمیع مساعی بشری سهمی کامل و متساوی داشته باشند، از لحاظ اخلاقی و روانی جو مساعدی خلق خواهد شد که در آن صبح صلح جهانی پدیدار گردد.

دیگر آن که، تعلیم و تربیت عمومی که هم اکنون سپاهی از مردم متعهد را از تمام ادیان و کشورها برانگیخته و بر خدمت خویش گماشته، باید مورد عنایت و حمایت حکومت جهان قرار گیرد. زیرا، بلا تردید، جهل علت اصلی سقوط و عقب ماندگی مردم و پایداری تعصبات است. هیچ کشوری موفق نمی شود مگر آن که تمام مردمش از تعلیم و تربیت نصیب یابند. فقدان منابعی که قدرت کشورها را در سبیل تعلیم و تربیت عمومی محدود می کند، باید اصحاب قدرت را بر آن دارد که اولویت و ارجحیت را به تعلیم زنان و دختران اختصاص دهند. زیرا، بواسطه مادران درس خوانده و تعلیم یافته است که ثمرات علم و دانش را سریعاً و قاطعاً می توان در تمام جامعه بشری انتشار داد. نکته مهم دیگری که در این مورد باید در نظر داشت آن که اقتضای زمانه چنان است که جهان دوستی و مفهوم اهل عالم بودن به عنوان یکی از اصول تربیتی به تمام اطفال جهان تلقین گردد.

دیگر آن که باید به اختیار یک زبان بین‌المللی، که علاوه بر زبان مادری به تمام مردم عالم آموخته شود، توجهی فراوان مبذول داشت. زیرا، عدم مخابره و تفاهم بین مردم است که مساعی بشر را در حصول صلح جهانی تضعیف می‌کند و اختیار زبان بین‌المللی تا حد زیادی سبب حلّ این مشکل می‌شود. باری در آنچه مذکور افتاد، بر دو نکته باید تأکید نهاد. اول آن که، منسوخ کردن جنگ تنها به امضاء قراردادها و عقد معاهدات وابسته نیست، بلکه به اقداماتی معضل و پیچیده بستگی دارد که مستلزم یک نوع تعهد و اهتمام جدید در حلّ مسائلی است که معمولاً کمتر کسی آنها را مسائلی مربوط به حصول صلح جهانی می‌شمارد. اساساً حصول امنیّت اجتماعی فقط بر مبانی پیمان‌های سیاسی خیالی واهی و باطل است. دیگر آن که، اول و الزم قدم در راه حلّ مسائل مربوط به صلح جهانی آن است که موضوع صلح از مرحله صرفاً عملی و اجرائی باید به سطحی بالاتر یعنی توجه به موازین اخلاقی و اصولی ارتقاء داده شود. زیرا، جوهر صلح و آرامش چکیده یک امر درونی است که با مفاهیم روحانی و معتقدات معنوی تقویت می‌گردد و فقط با به کار بستن این مفاهیم و معتقدات است که راه حلّ ثابت استواری را برای تأمین صلح جهانی می‌توان پیدا کرد.

برای حلّ هر مشکل اجتماعی می‌توان بر اصول روحانی یا به قول دیگر بر ارزش‌های انسانی اتکاء نمود. زیرا هر شخص خیراندیشی برای مشکلات راه حلی پیشنهاد می‌نماید، ولی خیراندیشی و داشتن دانش عملی معمولاً کافی و وافی برای حلّ مشکل نیست. اینجا است که اهمیّت و ضرورت اصول روحانی بیشتر معلوم می‌شود، زیرا هم سبب به وجود آوردن محیط مساعدی می‌شود که موافق و متوازن با فطرت اصلیه انسانی است و هم یک رفتار و یک تحرّک و یک اراده و آرزویی را بر می‌انگیزد که بموجب آن راه‌های عملی برای حلّ مشکل مکشوف‌تر و اجرایش آسان‌تر می‌گردد. رهبران کشورها و تمام صاحبان رتبه و مقام وقتی می‌توانند بهتر به حلّ مشاغل پردازند که ابتداء اصول و مبادی مربوط به آن مشاغل را بشناسند، سپس در پرتو آنها به اقدام پردازند.

### ۳

اولین سؤالی که جوابش را باید پیدا کرد این است که چگونه جهان کنونی را با این مخاصمات عمیقش می‌توان به جهانی دیگر تبدیل کرد که همکاری و هم‌آهنگی بر آن مستولی باشد. نظم جهانی را فقط بر اساس محکم اعتقاد به وحدت عالم انسانی می‌توان استوار ساخت و این یک حقیقت روحانی است که به تأیید علوم بشری نیز رسیده است. علوم مردم‌شناسی، روانشناسی و کالبدشناسی انسان را فقط یک نوع می‌دانند. نوع انسان یکی است، هرچند که در جنبه‌های ثانوی تفاوت‌های بی‌شماری داشته باشد.

اذعان به این حقیقت مستلزم ترک تمام انواع تعصبات است. تعصب قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، وطنی و جنسی، تعصب ناشی از تقدّم در تمدن مادی و تعصب در اعتقاد به برتری و افضلیّت، به هر سبب که باشد، باید تمام متروک و فراموش شود.

قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن به صورت یک کشور است که بمنزله وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد. از این جهت اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و در مدارس تعلیم داد و در هر کشوری پیوسته از آن حمایت کرد تا در بنای جامعه بشر مقدمات یک تغییر اصلی بر اساس وحدت فراهم شود.

در نظر بهائی قبول وحدت عالم انسانی لازمه اش تجدید بنا و خلع سلاح جهان متمدن است؛ جهانی که در جمیع شئون حیاتش، یعنی در سازمان سیاسی اش و در آمال روحانی اش و در تجارت و اقتصادش و خط و زبانش کاملاً متحد و یگانه بوده، در عین حال در خواصّ ملی هر یک از کشورهای متّحده اش بی نهایت متنوع باشد.<sup>۱۰</sup>

در توضیح این امر اساسی حضرت شوقی افندی، ولیّ امر بهائی، در سال ۱۹۳۱ چنین بیان فرموده که، این امر در پی تخریب اساس موجوده جامعه انسانی نیست، بلکه مقصدش توسعه اساس و تعدیل مؤسسات آن است تا با مقتضیات و حوائج این جهان دائم التّغییر موافق و ملایم گردند. این امر با هیچ تابعیت و وفاداری مشروعی مخالفت ندارد و روح صداقت و اخلاص حقیقی را تضعیف نمی نماید؛ قصدش آن نیست که شعله وطن پرستی صحیح و سالم را در دل مردمان خاموش سازد و نظام حاکمیت مستقلّ ملی را که لازمه دفع شرّ تمرکز افراطی قوه حاکمه در مرکز واحد است، از بیخ و بن براندازد و یا از تنوعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز ملل و اقوام جهان است، غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد. بلکه، ندایش دعوت به اعتناق و وفاداری وسیع تر و آمالی بلندتر از آن است که تا به حال باعث حرکت و تقدّم نوع انسان بوده است و بتأکید تمام از جهانیان می طلبد تا دوافع و منافع ملی را تحت الشعاع و مادون مقتضیات ضروریّه اتحاد جهان قرار دهند؛ اگر از طرفی مرکزیت یافتن افراطی را مردود می شمارد و از طرف دیگر از هر کوششی برای یکسان و یکنواخت ساختن جهان امتناع می ورزد. شعارش وحدت در کثرت است...<sup>۱۱</sup>

<sup>۱۰</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۶۰ با ترجمه ای متفاوت

<sup>۱۱</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۵۷ با ترجمه ای متفاوت

وصول به این مقاصد مستلزم طیّ مراحل چند در تعدیل و اصلاح روش‌ها و مسالک سیاسی است که حال به پرتگاه هرج و مرج کشیده شده است، زیرا قوانین واضح و معین و اصولی که روابط بین‌المللی را تنظیم نماید و مقبول عامّ و قابل اجرا باشد، موجود نیست. جامعه ملل و سازمان ملل متحد و بسیاری از سازمان‌های دیگر و قراردادهایی که وضع کرده‌اند، البته در تخفیف بعضی از تأثیرات منفی منازعات بین‌المللی مفید بوده‌اند، اما بنفسها نتوانسته‌اند از بروز جنگ ممانعت نمایند، چنان که از خاتمه جنگ جهانی دوم تا کنون جنگ‌های بسیاری رخ داده و هنوز ادامه دارد.

تسلط این مشکل بر جهان از قرن نوزدهم میلادی پیدا بود و این همان زمانی است که حضرت بهاءالله اول بار طرّحی را برای تأسیس صلح عمومی اعلان و نیز اصل امنیت مشترک را در رسالات خویش به فرمانروایان جهان در آن زمان ابلاغ فرمود. حضرت شوقی افندی در توضیح آن ابلاغات چنین می‌فرماید، " آن بیانات عالیات را معنایی جز این نیست که مقدمه ضروری برای تشکیل جامعه مشترک المنافع تمام ملل جهان که همانا تقلیل شدید قدرتهای بی حدّ و حصر ملی است، به وجود آید، یعنی باید یک نوع حکومت عالی که مافوق حکومت ملی است بر اثر تکامل جهان، تدریجاً قوام گیرد که تمام ملل عالم در راه استقرارش به طیب خاطر حقّ اعلان جنگ و محاربه را برای خود تحریم کنند و از بعضی از حقوق در وضع مالیات و نیز از کلیه حقوق تسلیحات، مگر به اندازه و به منظور حفظ نظم داخلی کشورهای خود، صرف نظر نمایند. چنین حکومت اعلائی باید متضمّن یک قوه مجریه مقتدری باشد که سلطه بلامنازعش را علیه هر عضو طاغی اتحادیه جهانی تنفیذ نماید و همچنین یک پارلمان جهانی داشته باشد که اعضایش را تمام مردم در هر کشور انتخاب و دولت‌های متبوعه نیز آن را تأیید نمایند و همچنین دارای محکمه کبرای بین‌المللی باشد که رأی‌ش برای همه، حتی کشورهایی که به طیب خاطر حاضر به رجوع به آن محکمه نبوده‌اند، نافذ و جاری باشد.

"در چنین جامعه جهانی، تمام موانع اقتصادی بکلی مرتفع گردد و وابستگی سرمایه‌داران و کارگران و لازمیت و ملزومیت آن بالصراحه تصدیق گردد. جامعه‌ای که در آن عربده و هیاهوی تعصبات و مشاجرات دینی تا ابد مسکوت ماند و شعله دشمنی‌های نژادی عاقبت الامر خاموش شود؛ جامعه‌ای که در آن مجموعه‌ای از قوانین بین‌المللی که ثمره قضاوت دقیق نمایندگان پارلمان جهانی است، تدوین شود و ضامن اجرایش مداخله فوری و شدید مجموعه قوای مرکب از نیروهای کشورهای متحده باشد؛ و بالاخره باید یک جامعه جهانی به وجود آید که در آن جنون وطن‌پرستی جنگجو و پرخاشگر به اعتقاد راسخ به جهان‌دوستی عمومی و دائمی تبدیل شده باشد. این است کیفیت اجمالی نظامی که حضرت بهاءالله

پیش‌بینی فرموده و در آینده به منزله گواراترین میوه عصری شناخته خواهد شد که به تدریج رو به کمال و بلوغ می‌رود.<sup>۱۲</sup>

تحقق این اقدامات بسیار وسیع را حضرت بهاء‌الله چنین بیان فرموده، «لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند.»<sup>۱۳</sup>

جرات و عزم و همت و حسن نیت و محبت بی‌شائبه‌ملل نسبت به یکدیگر، که همه صفاتی روحانی و معنوی است، برای برداشتن قدم اصلی در راه صلح لازم است و وقتی مثمر ثمر می‌شود که در قالب اراده به عمل انجامد و برای تحریک اراده لازم باید به حقیقت انسان، که متجسم در افکار او است، توجه نمود و نیز اگر به اهمیت نفوذ افکار انسان پی بریم و بدانیم چقدر به موضوع ارتباط دارد، کاری می‌کنیم که آن سر مکنون از طریق مشورتی صریح و بی‌طرفانه و صمیمانه به نتیجه و تصمیمی منتهی شود، سپس نتیجه آن مشورت از قوه به فعل در آید. حضرت بهاء‌الله مؤکداً توجه ما را به محسنات مشورت و ضرورت آن در اداره و انتظام امور انسانی معطوف داشته می‌فرماید، «مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظن و گمان را به یقین تبدیل نماید. او است سراج نورانی در عالم ظلمانی؛ راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود؛ بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا.»<sup>۱۴</sup> جهد در راه حصول صلح از طریق مشورت چنان جو مساعد و مناسبی را در میان جهانیان به وجود می‌آورد که هیچ نیروئی نمی‌تواند مانع ظهور نتیجه عالی آن گردد.

درباره مذاکرات چنین مجمعی، حضرت عبداله‌بهاء، فرزند حضرت بهاء‌الله و مبین منصوص تعالیمش، چنین می‌فرماید، «مسأله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قوی و میثاق و شروط محکمه‌ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده به اتفاق عموم هیأت بشریه مؤکد فرمایند. این امر اتم اقوم را که فی‌الحقیقه سبب آسایش آفرینش است، کل سگان ارض مقدس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولتی و روابط و ضوابط مابین هیأت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذا لک قوه حریتیه هر حکومتی به حدی معلوم، مخصص شود. چه، اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سائر گردد. باری، اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید، کل دول عالم بر اضمحلال او قیام

<sup>۱۲</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۵۶-۵۵ با ترجمه‌ای متفاوت

<sup>۱۳</sup> لوح مقصود، ص ۸

<sup>۱۴</sup> مائده آسمانی، ج ۸، ص ۶۰

نمایند، بلکه هیأت بشریّه به کمال قوّت بر تدمیر آن حکومت برخیزد. اگر جسم مریض عالم به این داری اعظم موفق گردد، البتّه اعتدال کلی کسب نموده و به شفای دائمی باقی فائز گردد.<sup>۱۵</sup>

افسوس که انعقاد چنین مجمع بزرگی بسیار به تأخیر افتاده است.

ما از صمیم قلب از رهبران تمام کشورها تمنا می‌کنیم که این فرصت مناسب را مغتنم شمارند و در راه تشکیل چنین مجمع جهانی قدمی محکم بردارند. تمام نیروهای تاریخ نوع بشر را جبراً به چنین اقدامی که نشانه طلوع فجر بلوغ موعود عالم است سوق می‌دهد.

آیا وقت آن نرسیده که سازمان ملل متحد با پشتیبانی تمام اعضایش به تشکیل چنین مجمعی که سرآمد وقایع عالم بشری است، قیام نماید؟

چه نیکوست در همه جا زنان و مردان و جوانان و کودکان از فوائد جاودانی چنین اقدام لازمی باخبر گردند و بانگ رضا و قبول خویش را به عنان آسمان رسانند. چه خوش است نسل کنونی نسلی باشد که چنین عصر پر جلالی را در تکامل حیات اجتماعی انسان آغاز نماید.

#### ۴

سرچشمه این خوش‌بینی‌ها عبارت از تجسم عالمی است که از حدّ اختتام جنگ و ایجاد سازمانهای همکاری بین‌المللی بالاتر رود. صلح پایدار در میان ملل هر چند مرحله‌ای است مهم و ضروری، اما حضرت بهاء‌الله آن ا بنفسه مقصد غائی تکامل اجتماعی نوع انسان نمی‌دانند؛ زیرا ماورای متارکه جنگ که در مراحل اولیّه اجباراً بر اثر وحشت از فاجعه جنگ اتمی به وجود آید و ماورای صلح سیاسی که به اکراه میان کشورهای رقیب و مظنون به یکدیگر حاصل شود و ماورای اقدامات عملی برای امنیت متقابل و همزیستی و حتی ماورای بسیاری از تجارب همکاری و تعاونی که بر اثر حصول عواملی که قبلاً مذکور داشتیم در جهان پدید می‌آید، ماورای تمام اینها یک مقصد غائی عالی نهفته است که عبارت است از اتحاد و اجتماع اهل عالم تحت لوای یک خانواده جهانی.

در این زمان ادامه اختلاف و بیگانگی چنان خطرناک است که دیگر ملل و مردم جهان تاب تحملش را ندارند و نتایجش چنان وحشتناک است که تصوّرش را هم نمی‌توان کرد و چنان واضح است که شاهدهی نیز نمی‌خواهد. حضرت بهاء‌الله یک قرن پیش چنین فرمود، "اصلاح عالم و راحت امم... ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق."<sup>۱۶</sup> حضرت شوقی افندی در توضیح این نکته که "ثالثه انسان بلند است و مشتاق

<sup>۱۵</sup> رساله مدنیّه، ص ۷۶

<sup>۱۶</sup> مجموعه اشراقات، ص ۲۷۹



و آرزومند که به شطر اتحاد واصل شود و شهادت دیرینه‌اش خاتمه یابد، "چنین فرموده، "اتحاد اهل عالم مابه‌الامتياز عصری است که حال جامعه انسانی به آن نزدیک می‌شود. مجاهدات در حصول اتحاد خانواده و قبیله و تأسیس حکومت شهری و وطنی، یکی بعد از دیگری به محک تجربه آمده و با موفقیت تحقق یافته است. حال، اتحاد جهانی هدفی است که بشر پریشان به سویش روان است. دوره تأسیس اوطان خاتمه یافته و هرج و مرجی که ملازم حاکمیت مطلقه حکومت ملی است، حال به اوج خود رسیده است و جهانی که به مرحله بلوغ وارد می‌گردد، باید این طلسم را بشکند و به وحدت و یگانگی و جامعیت روابط انسانی اعتراف نماید و یکباره دستگاهی ابدی به وجود آورد که این اصل اساسی وحدت را در حیاتش تجسم بخشد.<sup>۱۷</sup>

تمام قوای تغییردهنده و مبدله عصر ما نظر مذکور را تأیید می‌کند، چنان که شواهدش را در مثال‌های بسیاری می‌توان یافت و قبلاً به عنوان علائم امیدبخش صلح جهانی در نهضت‌ها و تحولات بین‌المللی مذکور شد. سپاهی از مردان و زنان از هر فرهنگ و هر نژاد و هر ملت که حال در سازمان‌های متعدد ملل متحد به خدمت مشغولند، نمونه‌ای از "کارمندان اداری جهانی" هستند. توفیقات مؤثرشان در اجراء وظائف نشان می‌دهد که حتی در شرایط نامناسب و ناملازم نیز می‌توان به درجه‌ای از همکاری بین‌المللی نائل آمد. باری، میل و کشش به وحدت و یگانگی چون یک بهار روحانی در حال شکفتن است و در کنگره‌های بی‌شمار بین‌المللی که مردمان مختلف را از هر طبقه و کشور کنار هم می‌آورد، جلوه‌گر است و همان جاذبه وحدت است که خواهان طرح نقشه‌های بین‌المللی مخصوص کودکان و جوانان است و همان است که مصدر و منبع نهضت شگفت‌انگیز در سبیل اتحاد ادیان است که بموجب آن پیروان ادیان و مذاهبی که طی تاریخ به جان یکدیگر افتاده بودند، به اتحاد می‌گرایند. پس می‌توان گفت که از یک طرف شیوع تمایلات جنگ‌جویی و تفوق‌طلبی و از طرف دیگر حرکت و سوق به سوی وحدت عالم انسانی از جمله خصائص و تصرفات پر دامنه و مشهود حیات عالم در این سالیان اخیر قرن بیستم است.

تجاریبی را که جامعه بهائی به دست آورده می‌توان به عنوان نمونه و مثالی بارز از این اتحاد روزافزون دانست. جامعه بهائی جامعه‌ای است مرکب از سه تا چهار میلیون نفر از بسیاری از کشورها و فرهنگها و طبقات و افرادی که سابقاً متدین به ادیان مختلف بوده و حال در خدمات روحانی و اجتماعی و اقتصادی که در اغلب نقاط عالم که خدماتشان مورد نیاز است، مشغول به کار و کوششند. جامعه‌ای است که در صورت یک واحد زنده و متحرک که مظهر تنوع خانواده انسانی است و آموزش را با نظامی مقبول بر اساس اصول مشورت اداره می‌نماید و نیز از فیوضات هدایت الهی که در تاریخ بشری جاری گشته

<sup>17</sup> نظم جهانی بهائی، ص ۱۶۴-۱۶۳ با ترجمه‌ای متفاوت

مستفیض می‌گردد. وجود جامعه بهائی در حدّ خود دلیل مثبت دیگری است که آنچه مؤسس بزرگوارش دربارهٔ وحدت عالم انسانی از قبل بیان فرموده، امری است قابل اجرا و شاهد دیگری است بر این که عالم انسانی با وجودی که با مشکلات عدیده ناشی از رسیدن به مرحلهٔ بلوغ مواجه است، باز قادر است که در یک جامعهٔ جهانی متحد زندگانی نماید. اگر تجربهٔ بهائی بتواند به نحوی از انحاء در افزایش امید بشر در ایجاد وحدت عالم انسانی کمک و مساعدتی معنوی بنماید، ما با کمال منت و سرور آن را به عنوان مثال برای تحقیق و مطالعهٔ جهانیان بر طبق اخلاص می‌نهیم.

چون به اهمیت عظیم مبارزه‌ای که حال در مقابل جمیع جهان قرار دارد، بیندیشیم، با کمال خضوع سر تعظیم به پیشگاه خالق متعال فرود می‌آوریم که با محبت نامحدودش جمیع بشر را از یک سلاله خلق فرمود و جوهر ثمین حقیقت انسانی را بر او عرضه داشت و به شرف هوش و دانائی و بزرگی و هستی جاودانی سرافرازش فرمود و انسان را از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود، اختیار نمود.<sup>۱۸</sup>

ما به یقین مبین معتقدیم که انسان از برای اصلاح عالم خلق شده و "شؤونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست"<sup>۱۹</sup> و کمالات و فضائلی که لایق مقام شامخ انسان است امانت و بردباری، رحمت، شفقت و مهربانی به تمام بشر است. معتقدیم که "مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود."<sup>۲۰</sup> این است قوای محرکهٔ ایمان راسخ ما به این که وحدت و صلح و سلام مقصدی ممکن‌الحصول است که حال نوع انسان به سوی آن روان است.

در این هنگام که این رساله در شرف تحریر است، ندای مشتاق بهائیان را می‌توان شنید که با وجود ستم‌ها و مظلومی که حال در موطن آئین خویش می‌بینند، بی‌پروا به ارتفاع آن ندا پرداخته‌اند و با اعمال خویش و آمال راسخ و ثابت خود شهادت می‌دهند که صلح مطلوب که رؤیای بشر در طی اعصار و قرون بوده، حال بر اثر نفوذ کلام خلاق حضرت بهاء‌الله که مؤید به قوهٔ الهی است، تحققش قطعی است. لهذا، آنچه ما می‌گوییم عرضهٔ رؤیایی در قالب الفاظ نیست، بلکه گفتار ما از کردار و ایمان و جانبازی مدد گرفته است.

ما در این رساله تمنای هم‌کیشان خویش را در سراسر دنیا برای حصول صلح و وحدت به گوش عالمیان می‌رسانیم و با همهٔ مظلومانی که قربانی تعدی و تجاوزند، با همهٔ آنان که در آرزوی خاتمهٔ دشمنی

<sup>۱۸</sup> مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۹

<sup>۱۹</sup> متنباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۴۰

<sup>۲۰</sup> همان، ص ۲۱۹

و نزاعند، با نفوسی که تعلقانیشان به اصول صلح و نظم جهانی سبب ترویج مقاصد جلیلی است که خداوند  
مهربان ما را برای آن خلق فرموده، می‌پیوندیم و با همه آنان همگام و هم‌عنانیم.  
برای آن که شدت شوق و امید و غایت اطمینان خود را از اعماق دل و جان به گوش جهانیان  
برسانیم این وعده مبارک حضرت بهاءالله را نقل می‌کنیم که می‌فرماید، این نزاع‌های بیپوده و جنگ‌های  
مهلک از میان برنخیزد و صلح اکبر تحقق یابد.<sup>21</sup>

### بیت العدل اعظم

---

<sup>21</sup> بیان حضرت بهاءالله خطاب به ادوارد براون که ترجمه‌های گوناگونی از آن را در کتاب "حضرت بهاءالله" تألیف محمدعلی فیضی، ص ۲۴۱، قرن  
بدیع، طبع کانادا، ص ۳۹۰، بهاءالله، شمس حقیقت، ص ۴۷۶، حضرت بهاءالله، تألیف ریاض قدیمی، ص ۱۳۴، توفیق قد ظهر یوم‌المیعاد، ص ۲۲۷،  
بهاءالله و عصر جدید، طبع برزیل، ص ۴۹ و منابع دیگر می‌توان مشاهده نمود.



بخش دوم

وعدہ

و

تلاش



## فصل دوم

### نوجوانی و بزرگسالی: بلوغ مدیّت

درک شرایط جهان امروز

ریشه‌های جنگ و جدال

مشاهده فرمایید سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن. گاهی به حرب مشغول و هنگامی به بلاهای ناگهانی معذب؛ باسء و ضراء ارض را احاطه نموده، معذک احدی آگاه نه که سبب انجیست و علت آن چه... دو نفس دیده نمی‌شود که فی‌الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آن که کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند. (حضرت بهاءالله، لوح مقصود، ص ۵)

جهان را ظلام عناد فرا گرفته و گردباد بغضا احاطه نموده؛ نار عدوان است که شعله به عنان آسمان زند؛ سیل خونریز است که از دشت و کُھسار جاری و ساری و جمیع نفوس در نهایت بی‌قراری. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۳۰۸)

جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال؛ ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته؛ جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز می‌نمایند. بنیان بشر است که زیر و زبر است؛ هزاران خانمان است که بی سر و سامان است. در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته به خاک و خون است و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون. سروران سرداری نمایند و به خونریزی افتخار کنند و به فتنه‌انگیزی مباهات نمایند. یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم. این است مدار فخر و مباهات بین نوع بشر. در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حق‌پرستی مقدوح. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲)

الیوم در جمیع عالم دولتی از دُول مطمئن و مستریح نه. زیرا امتیّت و اعتماد از بین بشر برخاسته، ملوک و مملوک کلّ در معرض خطرند. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۱)

عجیب است، توخّش انسان تا به کی در عالم باقی است؟ چگونه ممکن است که از صبح تا شام خلق جنگ کنند، یکدیگر را بکشند و خون همدیگر را بریزند، آنهم برای چه مقصدی؟ یک مشت خاک

را مالک شوند. اگر حیوانات جنگ کنند، لابد سبب و علتی دارد که معذور باشند. اما، مصیبت اینجا است؛ انسان با آن که ممتاز از جمیع کائنات است، چنان تدنی نماید که جنس خود را برای یک قطعه زمین ریز ریز و خاک سیاه را به خون بشر رنگین سازد. اشرف مخلوقات از برای ادنی و پست‌ترین چیزی که خاک است به جنگ پردازد. این زمین ملک کسی مخصوص نیست؛ مال جمیع خلق است. این خاک خانه انسان نیست، بلکه قبر اوست. هر قدر فتوحات عظیمه کند و مملکت‌ها اسیر نماید، عاقبت چیزی از آن اراضی مخروبه که برایش باقی ماند همان دو شبر زمینی است که قبر ابدی اوست. اگر برای تحسین و ترقی احوال جمهور یا نشر تمدن، توسعه دادن مملکتی لازم باشد، البته بنهایت دوستی می‌شود مقدار لازمه را به دست آورد. اما، جنگ را نفوس فقط واسطه اجرای هوی و هوس خود قرار داده‌اند و محض مقاصد شخصی و منافع دنیوی معدودی چقدر خانمانها خراب شود و قلوب هزاران رجال و نساء شرح شرحه گردد.<sup>۲۲</sup> چقدر از زنان در مصیبت مرگ همسران سوگوار شوند، و چقدر داستانها که از توخس و ستمگری‌ها می‌شنویم. چقدر اطفال یتیم در عزای پدرانی که از دست داده‌اند زاری و گریه نمایند و چقدر از زنان که به مصیبت پسرانی که کشته شده‌اند اشک ریزند و آه کشند. هیچ چیز بیش از ظهور و بروز توخس انسان غم‌انگیز و وحشتناک نیست. (ترجمه - خطابه ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱، Paris Talks، ص ۲۹-۲۸)

قرنها و دهرها عالم انسانی مشغول جنگ و جدال بوده. زمانی بهانه جنگ، دین بوده، زمانی وطن پرستی بوده، تعصب نژادی بوده، سیاست ملی بوده، فتح اقالیم و توسعه تجارت بوده؛ خلاصه، عالم انسانی در طی تاریخی که معلوم و مشهود است ابداً در صلح و آرامش نبوده است. چه مقدار خونها ریخته شده، چقدر پدران به غم از دست دادن پسران اسیر شده و چه قدر پسران که به عزای پدران نشستند و چه قدر مادران که در فقدان عزیزانشان گریستند. افراد بشر خوراک و هدف میادین جنگ شده‌اند، و همه جنگ و جدال مضمون و موضوع تاریخ شده است. خشونت و توخس حتی بیش از حیوانات خصیصه انسانها شده. شیر، ببر و خرس و گرگ به سبب احتیاج است که وحشی هستند. اگر توخس، ظلم و بی‌رحمی نباشد، از گرسنگی خواهند مرد. شیر نمی‌تواند بچرد؛ دندانهایش فقط برای خوردن گوشت مناسب است. در مورد سایر حیوانات وحشی نیز این مصداق دارد. درنده‌خویی برای آنها طبیعی است چه که وسیله معاش و خوراک آنها است؛ اما درنده‌خویی انسان از خودخواهی، حرص و طمع، و ظلم و ستم نشأت می‌گیرد. ناشی از ضرورت طبیعی نیست. انسان بدون آن که نیازی باشد هزار همنوع خود را می‌کشد، قهرمان می‌شود، و طی قرن‌های آینده به او فخر و مباهات می‌شود. شهری بزرگ در یک روز

<sup>22</sup> ترجمه خطابه ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱ تا اینجا از صفحه ۱۸۳ 'بهاء‌الله و عصر جدید' نقل شد و بقیه آن ترجمه گردید.



توسط جنرال فرمانده ویران می‌شود. جهالت و غفلت انسان به درجه‌ای است که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند؛ اما اگر انسانی صد هزار نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند. ملت ناپلئون از او بتی ساختند. اگر شخصی یک دلار سرقت کند، او را دزد گویند و در حبس اندازند؛ اگر با هجوم نظامی به مملکتی بی‌گناه تجاوز کند و غارت نماید، تاج قهرمانی بر سرش گذارند. چه قدر نوع بشر جاهل و نادان است. خشونت به ملکوت انسان تعلق ندارد. فخر انسان آن است که حیات ببخشد، نه ممت. از برای او سزاوار آن که سبب سعادت انسان شود، اما از آنجا که به توحش حیوانی مباحثات کند، واضح است که مدنیت الهیه در جامعه بشری تأسیس نیافته است. (ترجمه - خطابه ۶ مه ۱۹۱۲)

هر زن و مرد فکوری از هر طبقه که باشد، چون از جمیع جهات آثار تجزی و آشفتگی و ورشکستگی را عیان بیند، این سؤال برایش مطرح می‌شود که آیا جامعه‌ای که به وضع امروز دچار گشته، به تنهایی و بی مدد غیر قادر است از مردابی که هر دم در آن فروتر می‌رود، خود را بیرون بکشد. غیر از نظام وحدت عالم انسانی، هر نظام دیگری بارها آزمایش و همواره ثابت شده است که بکلی ناقص و نارسا است. هر روز آتش جنگی پس از جنگی دیگر افروخته شده و کنفرانس‌هایی بی‌شمار طرح جلساتی افکنده و به مشورت نشسته‌اند. معاهدات، قراردادهای و میثاق‌هایی را با دقت و صرف اوقات مذاکره کرده به امضاء رسانده و تجدید نظر کرده‌اند. انواع نظام‌های حکومتی را با صبر و حوصله آزموده و مداوماً تغییر شکل داده‌اند. نقشه‌های اقتصادی جهت بازسازی بسیار طرح شده و آنها را با دقت به مرحله اجراء در آورده‌اند. با وجود تمام این اقدامات، بحرانی از پس بحرانی دیگر، آن هم با چنان سرعتی وقوع یافته که جهان بی‌ثبات را به همان سرعت به حسیض قهقرا سوق می‌دهد. گودالی هولناک دهان گشوده تا همه را در یک بلیه عمومی در کام خود فرو کشد و همه را در بر گیرد، چه از ملل مرقه باشند چه غیر مرقه؛ چه حکومت دموکراسی داشته باشند، چه دیکتاتوری یا سرمایه‌داری و یا رنجبری؛ چه اروپایی باشند و چه آسیایی؛ چه مؤمن و چه کافر؛ چه سیاه و چه سفید. بحدتی که یک ناظر شگاک و بدبین ممکن است به طعنه بگوید که خدای خشمگین این کره بدبخت زمین را به خود وا گذاشته و او را به نابودی ناگزیری محکوم ساخته است. (حضرت شوقی افندی - نظم جهانی بهانی، ص ۱۴۳)

جوهر مطلب ... این است که علت اصلی ناآرامی این عصر ... این است که زمامدارانی که سرنوشت افراد و ملل را در قبضه خود دارند، نتوانسته‌اند سیستم‌های اقتصادی و دستگاه‌های سیاسی خویش را با حوائج و نیازمندی‌های این عصر سریع‌الانتقال هم‌آهنگ و مطابق سازند. باید پرسید این بحران‌های پی

در پی که جامعه کنونی را به لرزه می‌افکند، آیا در درجه اول بدان سبب نیست که پیشوایان و زمامداران جهان عاجز از آنند که مقتضیات این عصر را درست تشخیص دهند و یکباره خود را از افکار از پیش ساخته و عقائد دست و پا گیرشان برهانند و دستگاه حکومتشان را چنان تغییر دهند که با موازین وحدت عالم انسانی که همانا مقصد اصلی و غائی آئین حضرت بهاءالله است منطبق گردد؟ (نظم جهانی بهائی، ص ۴۹)

انشاءالله از همت اولیا و حکمای ارض اهل عالم به ماینبفهم آگاه شوند. غفلت تا کی؟ اعتساف تا کی؟ انقلاب و اختلاف تا کی؟ ... فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید. آثار هرج و مرج مشاهده می‌شود؛ چه که اسبابی که حال موجود است، به نظر موافق نمی‌آید. از حق جلّ جلاله می‌طلبیم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را به خیر منتهی فرماید و به آنچه سزاوار است مؤید دارد. (حضرت بهاءالله - لوح مقصود، ص ۱۸-۱۷)

قَدْ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلْنَاكُمْ مِنْ اوراقِ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ اثمارِ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ لَعَلَّكُمْ اُنْتُمْ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ لَتَسْكُنُونَ. لَاتَنْظُرْنَ اِلَى غَيْرِكُمْ اِلَّا بِمَا تَنْظُرْنَ اِلَى اَنْفُسِكُمْ لِثَلَا يَظْهَرَ بَيْنَكُمْ مِنْ كُرْهِ ... وَ لَتَكُونَنَّ كَلِكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً...<sup>۲۳</sup> (حضرت باب - منتخب آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۹۲)

الیوم هیچ فخر و مباهاتی از برای انسان اعظم از خدمت برای صلح اعظم نیست. صلح نور است؛ جنگ ظلمت است. صلح حیات است؛ جنگ ممات است. صلح هدایت است؛ جنگ ضلالت است؛ صلح اساس الهی است؛ جنگ تأسیس شیطانی است. صلح نورانیت عالم انسانی است؛ جنگ هادم بنیاد بشر است. وقتی نتایج را در عالم وجود ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم که صلح و دوستی عوامل سازندگی و بهبودی است، اما جنگ و جدال سبب ویرانی و اضمحلال است. جمیع کائنات مظهر دوستی و استحکام مواد اولیه‌اند، و عدم عبارت از فقدان انجذاب و اتفاق آنها. عناصر مختلف در ترکیب در کمال وفاق متحد شوند، اما وقتی که این عناصر اختلاف یابند، یکدیگر را دفع کنند و نتیجه انحلال و نابودی است. هر شیئی از این طبیعت نصیبی دارد و این اصل بر آن حاکم است، چه که اساس خلقت در تمام مدارج و عوالم مظهر یا نتیجه محبت است. ملاحظه کنید الیوم عالم در اثر جنگ مضطرب و ناآرام است. صلح سلامت و سازندگی است؛ جنگ بیماری و ویرانی است. وقتی که عَلم حقیقت برافراشته شود، صلح عَلت سعادت و

<sup>۲۳</sup> مضمون کلام حضرت باب به فارسی چنین است: هر آینه شما را از یک درخت آفریدیم و شما را برگها و میوه‌های یک درخت قرار دادیم تا که شاید یکدیگر را دلداری دهید و آرامش بخشید. به دیگران همانگونه نگاه کنید که به خود می‌نگرید، تا که مبادا در میان شما کدورتی رخ دهد ... و سعی کنید که جمیع شما یک امت باشید.

سکون و ترقی عالم انسانی شود. در جمیع ادوار و اعصار، جنگ عامل تمدنی و ناراحتی بوده، در حالی که صلح و اخوت مورث امنیت و ملاحظه مصالح بشری گشته است. این تمایز به طور اخص در شرایط فعلی عالم مشهود و معلوم، چه که جنگ در قرون سالفه به آن درجه از توحش و خرابی که امروز رسیده، نرسیده بود. اگر دو مملکت در گذشته به جنگ می پرداختند، ده یا بیست هزار نفر قربانی می شدند، اما در این قرن نابودی صد هزار نفر در یک روز کاملاً ممکن است. علم کشت و کشتار آنقدر تکمیل شده و وسائل حصول آن آنقدر قابلیت یافته که در مدت کوتاهی کل یک ملت را می توان محو و نابود کرد. لهذا، ابداً روشها و نتایج جنگهای قدیم را نتوان با امروز مقایسه کرد.

مطابق قانون ذاتی کلیه پدیدههای عالم وجود به اعلی درجه ترقی خود می رسند، و بعد از آن نظم و شرایط جدیدی برقرار می گردد. چون وسائل و علم جنگ به حد کمال و قابلیت خود رسیده، امیدواری که تحوّل در عالم انسانی ایجاد شود و در قرون آتیه جمیع قوا و اختراعات انسان در ترویج منافع صلح و اخوت مورد استفاده قرار گیرد.

(ترجمه - خطابه ۱۳ مه ۱۹۱۲)

ای آحاد نفوس انسانی، راهی برای توقف این قتل و خونریزی شدید پیدا کنید. زمان مناسب فرا رسیده و میقات معین واصل شده. قیام کنید، بذل مجهودات کنید، قوه ای فوق العاده نشان دهید، و علم صلح عمومی به اهتزاز آید و از خشم مقاومت ناپذیر این سیل خروشان که خسارت عظیم به بار آورد و جز دمار و ویرانی حاصلی ندارد ممانعت کنید. (ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء - نجم باختر، سال ۱۸، شماره ۱۱)

### اثرات مخرب مدنیت مادی

التّمدّن الذی یذکره علماء مصر الصّناع و الفضل، لو یتجاوز حدّ الاعتدال لکثره نعمة علی النّاس کذلک یخبرکم الخبیر. انه یصیر مبدء الفساد فی تجاوزه کما کان مبدء الاصلاح فی اعتداله.<sup>۲۴</sup>  
(منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۲۰)

در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده، آلت جهنمی به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفاسد قویّه قاهره ممکن نه، مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای

<sup>۲۴</sup> مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: تمدنی که اهل علم و فن می ستایند، اگر از حد اعتدال تجاوز نمایند، درد و رنج فراوان بر مردمان وارد آورد. اینگونه خداوند دانا شما را آگاه می کند. و چون در تمدن زیاده روی شود سبب فساد گردد و چون به اعتدال گراید سبب اصلاح عالم شود. (نقل مضمون از صفحه ۱۸۰ نظم جهانی بهائی)

مظلوم را و به صلح اکبر<sup>۲۵</sup> تمسک نمایند. اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود، ولکن از افنده و عقول مستور و آن اسبابی است که قادر است بر تبدیل هواء ارض کَلْها و سمّیت آن سبب هلاکت. (حضرت بهاء الله - ورق نهم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳)

ملاحظه کنید؛ مدنیت مادی امروز چه ثمری دارد؟ آیا وسایل جنگ و ویرانی به وجود نیاورده؟ در زمان‌های گذشته سلاح جنگ شمشیر بود؛ امروز تفنگ بی‌دود است. سفینه‌های جنگی یک قرن پیش کشتی‌های بادبانی بودند؛ حالا ما کشتی‌های بزرگ جنگی داریم. وسایل و ابزار انهدام انسانی در این عصر تمدن مادی به میزان زیادی تکثیر شده است. اما اگر مدنیت مادی منطبق با مدنیت الهی تنظیم شود، اگر انسانی که از شخصیت اخلاقی برخوردار است و انسانی که روشنفکر و اندیشمند است برای ارتقاء نوع انسان و ترقی قابلیت روحانی او متحد شوند، سعادت و ترقی انسان قطعی خواهد بود. در این صورت، جمیع ملل عالم از ارتباط نزدیکی بهره‌مند شده می‌توانند با یکدیگر معاشرت نمایند، و ادیان در دین واحد متحد گردند، چه که حقیقت الهی در کلیه آنها حقیقت واحد است. ابراهیم این حقیقت را اعلام کرد؛ مسیح آن را ترویج نمود؛ کلیه انبیاء که در عالم ظاهر شدند تعالیم خود را بر آن اساس استوار کردند. لهذا، اهل عالم این مبنای حقیقی و تغییرناپذیر را برای صلح و اتحاد دارند، و جنگ، که هزاران سال مهاجم بوده، از میان خواهد رفت. (ترجمه - خطابه ۶ مه ۱۹۱۲)

عالم مادی هر قدر ترقی کند، نمی‌تواند موجب سعادت نوع بشر شود. فقط زمانی که مدنیت مادی و مدنیت روحانی مرتبط شوند و هماهنگ گردند، سعادت تضمین گردد. در این صورت تمدن مادی قوای خود را مصروف نیروهای شرجهت از میان بردن وحدت نوع انسان نخواهد کرد، چه که در مدنیت مادی، خیر و شر با هم پیش می‌روند و یک سرعت خواهند داشت. فی‌المثل، ترقی مادی انسان در دهه گذشته<sup>۲۶</sup> را ملاحظه کنید. مدارس، دارالعلم‌ها، بیمارستان‌ها، مؤسسات خیریه، معاهد علمیه، و معابد فلسفه تأسیس شده است، اما در کنار این شواهد رشد و توسعه، اختراع و تولید وسایل و اسلحه برای از میان بردن انسانها هم به همان نسبت ازدیاد یافته است.

... اگر اصول اخلاقی و اساس مدنیت الهیه با پیشرفت مادی انسان متحد شود، لابد براین است که سعادت عالم انسانی حاصل شود و بشارت صلح بر وجه ارض از هر جهت اعلام گردد. (ترجمه - خطابه ۷ مه ۱۹۱۲)

Lesser Peace<sup>25</sup>

<sup>26</sup> این سخنرانی در تاریخ ۷ مه ۱۹۱۲ در پیتسبورگ، ایالت پنسیلوانیا ایراد شده است.

از زمان ورود به این کشور<sup>۲۷</sup> متوجه شدم که چقدر مدنیت مادیّه ترقی عظیم کرده، تجارت به حدّ اعلای توسعه رسیده، فنون، کشاورزی و جمیع تفصیلات مدنیت مادیّه به عالی‌ترین مراحل کمال نائل شده، اما مدنیت معنویّه ابدأ پیشرفت نداشته است. مدنیت مادیّه مانند زجاج است، و مدنیت روحانیّه مانند سراجی درون آن زجاج. اگر مدنیت مادیّه و روحانیّه اتحاد یابند، ما سراج و زجاج را با هم خواهیم داشت و نتیجه کمال خواهد بود. چه که مدنیت مادیّه مانند جسمی است در نهایت جمال، و مدنیت روحانیّه مانند روح حیات است. اگر آن روح عالی حیات در این جسم جمیل وارد شود، جسم همچون مجرای برای انتشار و توسعه کمالات عالم انسانی خواهد شد. (ترجمه - خطابه ۱۴ آوریل ۱۹۱۲)

از برای انسان دو بال لازم است. یک بال قوه جسمانیّه و مدنیت مادیّه؛ و بال دیگر قوه روحانیّه و مدنیت الهیه. طیران با بال واحد مستحیل است. دو بال لازم و ضروری است. لهذا، هر قدر مدنیت مادیّه ترقی نماید، ابدأ به کمال واصل نشود مگر آن که مدنیت مادیّه هم ترقی کند. (ترجمه - خطابه ۱۴ آوریل ۱۹۱۲)

دو ندای فلاح و نجاج از اوج سعادت عالم انسانی بلند است ... یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق به جهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانیّه و مربی کمالات صوری نوع انسان است و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف مابیه الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار عالیّه و نتایج عقول سلیمه است که به همت حکما و فضلائی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است و مروج و قوه نافذه آن حکومت عادلّه است. و ندای دیگر ندای جانفزای الهی است و تعالیم مقدسه روحانی که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانی است و اس اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانی است که تعلق به عالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیّه را روشن و منور فرماید و قوه نافذه اش کلمه الله است. ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم به کمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود، ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد. زیرا، از ترقیات مدنیّه و تزین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید، ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلایای مبرمه نیز حاصل گردد. لهذا، چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر

<sup>27</sup> مقصود ایالات متحده است. حضرت عبدالهه در ۱۱ آویل ۱۹۱۲ یک سفر هشت ماهه به ایالات متحده و کانادا را شروع کردند.

و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسمیه و اکتشافات علمیه و فنیّه نمائی، گویی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشری است و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیات است، نمائی، واضح و مشهود گردد که مدنیت با توحش توأم و هم‌عنان است. مگر آن که مدنیت جسمانیّه مؤید به هدایت ربّانیّه و سنوحات رحمانیّه و اخلاق الهیه گردد و منضمّ به شئون روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۰۷)

دلیل اصلی مفسادی که اکنون بر جامعه مهاجم، عدم روحانیت است. مدنیت مادیّه عصر ما آنقدر قوا و توّجّات نوع بشر را به خود جذب نموده که ناس به طور اعمّ دیگر ابدأ احساس نمی‌کنند که احتیاج دارند خود را از سطح قوا و شرایط وجود مادی یومیّه به مدارج عالیّه ارتقاء بخشند. برای آنچه که ما باید احتیاجات روحانی بخوانیم تا آنها را از حاجات و مقتضیات وجود جسمانی ما متفاوت سازد، به اندازه کافی طالب وجود ندارد.

لذا، بحران جهانی که بر نوع بشر تأثیر می‌گذارد، اساساً علل روحانی دارد. روح عصر، به طور کلی، لامذهبی و الحاد است. دیدگاه انسان نسبت به حیات آنقدر خام و ماده‌گرایانه است که نمی‌تواند او را به ارتقاء خود به عوالم عالیّه روحانیّه قادر سازد.

(ترجمه - مکتوب ۸ دسامبر ۱۹۳۵ از طرف حضرت ولیّ امرالله به یکی از احباء - انوار هدایت، شماره ۴۴۹)

بشر بلادیده و حرمان کشیده که نه تنها مقصد و جهتش را گم کرده بلکه امید و اعتمادش را نیز از دست داده، بی‌محافظ و بی‌رهنما، بی‌اندیشه و نایبنا، لب‌پرتگاه بلا قدم‌زنان به قضای محتوم تن در داده است، و در حالی که از حاشیه سایه خارجی حیات مشوّشش به قلب تاریکی می‌گراید، به عمق ظلمت بیشتری فرو می‌رود.

(نظم جهانی بهائی، ص ۱۴۴)

باید سیر تجزی و تلاشی جاری گردد و نفوذ فاسد کننده‌اش هر روز عمیق‌تر شود و در ارکان این عصر متزلزل رسوخ نماید و هنوز مصائب دردناک بیشتری لازم است تا کشورهای متخاصم و اصول و عقائد متناقض و طبقات و نژادهای مختلف را در کوره بلیات عمومی ذوب نماید و در قالب مصیبات شدید ریزد و از آنها جامعه متحدالمرامی به وجود آورد که با نظامی متحد وهم‌آهنگ کار کند. بلیاتی که تصوّرش را نتوان کرد، بحران‌هایی که به خوابش نتوان دید، انقلابات، جنگ، قحط و غلا و آفات همه شاید دست به دست هم دهند تا در دل و جان بشر غافل حقایق و اصولی را حکّ نمایند که همواره از

شناسائی و پیرویش سر می‌پیچیده است. باید جامعه بشری به درد و رنجی دچار شود که بکلی زیر و زبرش سازد تا بتوان بار دیگر به جای آن خرابه، بنائی آباد نهاد و حیاتی جدید ایجاد نمود.

(نظم جهانی بهائی، ص ۱۴۹-۱۴۸)

هیكل عالم انسانی مریض و علیل و ناتوان گشته و یگانه علاج سریع‌التأثیر وحدت افراد بشری است. صلح اعظم حیات آدمی است. محبت نورانیت و محیی جهانی انسانی است. یگانه سرور آدمی وصول به کمال روحانی است. امید من چنان است که به فضل و مرحمت جمال مبارک حیات جدیدی یابیم و دارای استعدادی تازه شویم و واصل به سرچشمه بدیع و بی‌مثیل قوای گردیم که صلح اعظم با نوایای خالصه الهیه بر اساس ارتباط عالم بشری با عالم حق تأسیس و مستقر گردد.

(نقل ترجمه خطابه ۱۶ آوریل ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء از فصل پانزدهم درگه دوست)

### فرا تر از خودخواهی و پرخاشگری: آزاد کردن قوا برای بازسازی اجتماعی

در انسان دو مقام است. یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض ربوبیت است؛ یک مقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد، یعنی جنبه حیوانی. مثلاً غضب و شهوت و حرص و ظلم و جفا، اینها از خصائص حیوانی است. همینطور علم و حلم و وفاء و جود و سخاء و عدل از فضائل عالم انسانی است. اگر جنبه انسانی غالب گردد و اخلاق حیوانی مغلوب شود سبب علویت فطرت است. این نفوس مقدّس از عالم حیوانی بیزار شده‌اند و به اخلاق رحمانی آتصاف یافته‌اند؛ یعنی مظهر عدل و مظهر حبّ و مظهر انصاف و مظهر الطاف شده‌اند، نورانی شده‌اند، آسمانی شده‌اند، روحانی شده‌اند، لهذا مقدّسند.

(خطابه اول نوامبر ۱۹۱۱، خطابات ۱، ص ۹۷)

صدهزار عزازیل از اعمال خود انسان ظاهر می‌شود؛ چه، اگر ناس به تعلیمات الهی تمسک نمایند و رفتار کنند، اثری از عزازیل در ارض نم‌اند. اختلافات ارض و نفاق و جدال و محاربه و امثال آن سبب و علت ظهور عزازیل است ... عالمی که جز نزاع و جدال و فساد در او امری ظاهر نه، او مقرر عرش عزازیل است و محلّ سلطنت او.

(لوح مقصود، ص ۲۶-۲۵)

روح فساد و شرارت، شیطان یا هر آنچه که به عنوان شرّ تعبیر گردد، به طبیعت پست انسان اشاره دارد. مظهر این طبیعت دنی به طرق مختلف تعبیر شده است. در انسان دو تجلی موجود: یکی تجلی طبیعت است و دیگری تجلی عالم روحانی. عالم طبیعت ناقص است. خرافات و تخیلات را کنار گذارید و آن را ملاحظه کنید. اگر انسان را بدون تربیت و در حالت توخّش در صحاری آفریقا رها کنید، یقیناً

غافل و نادان بماند. خداوند ابداً روح شرارت نیافریده؛ کلیّه این عقاید و عناوین مظاهری است که طبیعت بشری یا دنیوی انسان را بیان می‌کند. (ترجمه - خطابه ۲۹ اوت ۱۹۱۲)

حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سیاه درتده خلق ننموده، بلکه وجود انسانی به احسن‌التقویم و به نهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده. لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت این است که به الفت و محبت نوع خویش پردازد، بلکه به کافّه حیوانات ذی‌روح به عدل و انصاف معامله نماید. و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگی است و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی. ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز به صفت حیوان وحشی مبعوث و ممسوخ می‌شود. دمی پلنگ درتده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبند. ولی علویّت انسان در خصائل و فضائلی است که از خصائص ملائکه ملاً اعلی است. پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود، شخصی است آسمانی و فرشته‌ای است ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه‌ئی رحمانی؛ و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید، مشابه به اردل حیوان درتده گردد تا به درجه‌ای رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد، او در یک شب صد هزار اغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید. اما انسان دو جنبه دارد: یکی علویّت فطریّه و کمالات عقلیه و دیگری سفلیّت حیوانیه و نقائص شهوانیه. اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید. اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است؛ ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق. (مکاتیب عبداله، ج ۱، ص ۳۱۳)

انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات؛ یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال؛ در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیّت. این است که گفته‌اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز. یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال؛ جنبه حیوانیّت دارد و جنبه ملکیت؛ و مقصود از مربی این است که نفوس بشریه را تربیت بکند تا جنبه ملکیت بر جنبه حیوانیّت غالب شود. پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیّه که عین نقص است غالب شود، اشرف موجودات است؛ اما اگر قوای شیطانیّه بر قوای رحمانیه غالب شود، انسان اسفل موجودات گردد؛ این است که نهایت نقص است و بدایت کمال و مابین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست... علم صفت انسان است، جهل صفت انسان است؛ صدق صفت انسان است، کذب صفت انسان است؛ امانت صفت انسان است، خیانت صفت انسان است؛ عدل صفت انسان است، ظلم



صفت انسان است... مختصر این است که جمیع کمالات و فضائل صفت انسان است و جمیع رذائل صفت انسان. (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷۷ و ۱۷۸)

از این تفصیل مشروح گذشته میرهن است که شرف و بزرگواری انسان به خون‌خوارگی و تیزچنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی و تتبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده؛ بلکه سبب بلنداختری و جوان‌بختی صیت عدالت‌پروری و دلجویی عموم رعایا از اعالی و ادانی و تعمیر ممالک و مُدُن و قُری و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع اس‌اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزئید ثروت و غنای عمومی است. (رساله مدتیّه، ص ۷۹)

انسان باید از تأثیرات عالم مادی، از عالم طبیعت و احکام آن منقطع گردد؛ چه که عالم مادی عالم فساد و ممات است. عالم مفسده و ظلمت است، حیوانیت و توخّش است، خون‌خوارگی، جاه‌طلبی و حرص و طمع، و خودپرستی، نفس‌پرستی و شهوت است؛ عالم طبیعت است. انسان باید خود را از کَلَبِة نقائص مبراً سازد، باید این تمایلات را که مخصوص عالم ظاهری و مادی وجود است بکلی فدا کند. از طرف دیگر، انسان باید سجایای سماوی کسب کند و به صفات الهی نائل شود. او باید صورت و مثال الهی گردد، باید طالب فیوضات ابدیه شود، باید محبّت الهی ظاهر سازد، نور هدایت گردد، شجر حیات شود و مخزن فیوضات الهیه گردد. یعنی، انسان باید جمیع صفات و کیفیات عالم طبیعت را فدای سجایا و صفات عالم الهی نماید. (ترجمه - خطابه ۲۶ نوامبر ۱۹۱۲)

تا به کی به پر نفس و هوی پرواز نمائیم و تا به کی در اسفل جهل به نکبت کبری چون امم متوحّشه به سر بریم؟ پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدّن و انسانیت است به آن تشبّث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکیمه عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همّت به اجرای مقتضیات آن برنندیم؛ حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و به عقل دوربین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلّیه و جزئیّه و مهمّه و عادیّه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کلّ احیان بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنّع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم. چه قدر انسان شریف و عزیز است اگر به آنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه خود عمر گرانیامه را بگذراند. اعظم سعادت سعادت انسانیه و اوست مُدرک حقائق آیات آفاقیه و انفسیه اگر سمند همّت بی‌همتا را در میدان عدل و تمدّن جولان دهد... و اکبر شقاوت شقاوت بشری است اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهک در شهوات

نفسانیّه مآند. در این صورت در درکات اسفل توخّش و نادانی از حیوانات مضرّه پست تر افتد ... باری باید دامن همّت به کمر غیرت زد و از هر جهت به اسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدّن و صنایع و عزّت و شرف و علوّ منزلت جمعیت بشریّه تشبّث نمود تا از زلال یتّیّت خالصه و سلسال جهد و کوشش، اراضی قابلیت انسانیّه به ریاحین فضائل ذاتیه و شقائق حقائق خصائل حمیده سرسبز و خرّم گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد. (رساله مدتیّه، ص ۶-۴)

انسان بزرگ است، همّتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم. از حقّ می طلبم شما را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار مقام انسان است. (لوح مقصود، ص ۲۲)

### برقراری یک نظم اجتماعی واحد: هدف تکامل انسان

حال، ارض حامله مشهود؛ زود است که اثمار منیع و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود. (حضرت بهاء الله - نظم جهانی بهائی، ص ۱۱۰ / قرن بدیع ص ۴۳۳)

زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد. ان ربّک لهو الحقّ علامّ الغیوب. (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۱۳)

امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است. باید کلّ به کمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسّک نمایند به آنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است. (همان، ص ۱۲)

مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود. (همان، ص ۲۱۹)

ملاحظه کنید چگونه هزاران سال نزاع و جدال بر عائله عظیم بشری حاکم شده؛ و اعضاء آن همیشه در جنگ و خونریزی گرفتار. عالم انسانی در تاریخ، الی یومنا هذا، در اثر عداوت و نزاع نه به صلح دست یافته و نه از آرامش بهره ای برده است. تاریخ سراسر عبارت از جنگ های مستمرّ و متوالی است که به علل مذهبی، فرقه ای، نژادی، وطنی و سیاسی ایجاد شده است. عالم انسانی ابداً آرامش نیافته است. نوع انسان همیشه مشغول نزاع بوده، به انهدام پایه و اساس، غارت اموال و تملک اراضی و اقالیم یکدیگر پرداخته، بخصوص در اوان توخّش و بربریت که کلّ اجناس و امم اسیر فاتحین می شدند. چه کسی نابودی حیات انسانی را که منبث از این عداوت و نزاع است می سنجد یا تخمین می زند؟ چه قوایی برای تداوم حروب به کار گرفته شده و چه نیروهایی برای اهداف و مقاصد غیر انسانی حرب و سفک دماء به کار برده شده است؟ در این قرن انور ضرورت یافته که این قوا به امر دیگر معطوف گردد و در سایر جهات مورد

استفاده قرار گیرد، در سبیل جدید مودت و وحدت حرکت کند، علم جنگ بالمره فراموش شود و قوای عالیة انسانی به فنون مبارکه صلح تخصیص یابد. بعد از امتحانی طولانی و کسب تجربه، متقاعد شده‌ایم که نتایج شیطانی اختلاف و نفاق جز ضرر و خسارت نیست؛ حال باید در جستجوی وسائلی باشیم که بتوان از منافع اتفاق و اتحاد نصیب برد. وقتی چنین وسائلی یافت شد، باید آنها را بیازماییم.

(ترجمه - خطابه ۱۴ جولای ۱۹۱۲)

در این قرن عظیم مهم‌ترین امر عبارت از وحدت عالم انسانی است. اگرچه در قرون و اعصار سالفه به این موضوع تا اندازه‌ای توجه مبذول شد، اما حال در شرایط مذهبی و سیاسی عالم از مواضع عظیمه و مسائل جسیمه شده است. تاریخ نشان می‌دهد که در اعصار ماضیه جنگهای مداوم و نزاعهای مستمر در میان امم و ملل و فرق مختلفه جریان داشته؛ اما حال، الحمدلله، در این قرن انوار، قلوب متوجه اتفاق و اتحاد است، و اذهان به تأمل درباره مسأله یگانگی نوع انسان پرداخته. الیوم علم و وقوفی عمومی حاصل شده که به وضوح به طلوع فجر وحدت عظیم دلالت دارد.

(ترجمه - خطابه ۱۴ جولای ۱۹۱۲)

الحمدلله قرون و اعصار متوالیه است که ندای مدتیت بلند است و عالم بشری روز به روز تقدّم و ترقی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آن که عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت. مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آن که جسم به درجه بلوغ رسید. چون به درجه بلوغ رسید، استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیه حاصل نمود؛ و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد؛ و قوای روحانی جلوه کرد. بهمینین، در عالم امکان، نوع انسان ترقیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدتیت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آن که استعداد ظهور جلوه و کمالات روحانیّه الهیه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت. پس، ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود؛ شمس حقیقت اشراق کرد؛ انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت. امیدواریم که اشراق این انوار روز به روز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت‌الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۰)

جمع کائنات مرتبه یا مرحله بلوغی مخصوص دارند. بلوغ شجر در وقتی است که ثمر ظاهر شود ... حیوان نیز مرحله رشد و کمالی دارد و در عالم بشر بلوغ در وقتی است که عقل و درایت انسان به اعظم درجه رشد و قوت رسد ... بر همین منوال حیات اجتماعی عالم انسان نیز مراحل و مراتبی دارد؛ در وقتی در

مرحله طفولیت بود و در وقت دیگر در عنفوان شباب؛ اما حال به مرحله بلوغ موعود رسیده، آثارش از جمیع جهات نمودار است ... آنچه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر نیازمندی‌های نوع انسان را برطرف می‌ساخت، از عهده حوائج دوره تجدد و بلوغ بر نیاید. زیرا انسان دیگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و باید امروز به فضائل و قوائی جدید فائز گردد و قوانینی جدید و استعدادی جدید یابد. انسان در این زمان به مواهب و فیوضات جدیدی مخصّص گشته است و دیگر آن مواهب و فیوضاتی که در ایام صباوت داشت، هرچند در وقت خود کافی و وافی بود، امروز از تکافوی حوائج مرحله بلوغش عاجز است. (نقل ترجمه خطابه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۲ از صفحه ۱۰۳ نظم جهانی بهائی)

در دوره‌های سابق هرچند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل بود، زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم، بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسور. لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و محال. اما، حال وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خسته عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر به قسمی که هر نفسی بواسطه نشریات مقتدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملل؛ و همچنین جمیع قطعات عالم، یعنی ملل و دول و مدّن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچیک استغنی از دیگری نه. زیرا روابط سیاسیّه بین کلّ موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود. لهذا، اتفاق کلّ و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم. زیرا این قرن انوار، عالم دیگر و قوتی دیگر و نورانیّتی دیگر دارد. این است که ملاحظه می‌نمائی در هر روزی معجزه جدیدی می‌نماید و عاقبت در انجمن عالم شمع‌های روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیّت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته. شمع اول وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است؛ آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد و شمع سوم وحدت آزادی است؛ آن نیز قطعاً حاصل گردد و شمع چهارم وحدت دینی است؛ این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم به قوت الهیه جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطن است، در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز بنهایت قوت ظاهر شود، جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت جنس است؛ جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند و شمع هفتم وحدت لسان است، یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند. این امور که ذکر شد، جمیعاً قطعی الحصول است، زیرا قوتی ملکوتیه مؤید آن.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۶)

در حقیقت دنیا به طرف سرنوشت خود سیر می‌کند. ارتباط و اختلاط ملل و شعوب ارض، صرف نظر از این که پیشوایان مختلفه دنیا هر چه بگویند و بکنند، امری است که می‌توان گفت اکنون به انجام رسیده است. وحدت اقتصادی آن اکنون اعتراف و شناخته شده؛ سعادت و آسایش جزء در آسایش کلّ است و رنج جزء باعث رنج کلّ می‌باشد. ظهور حضرت بهاءالله چنان که خود آن حضرت فرموده به آن سیر دامنه‌داری که اکنون در کار است پرواز جدید آموخت؛ آتشی که این مصیبت عظمی برافروخته عبارت از نتایجی است که از عدم شناسایی آن سیر حاصل شده و بعلاوه در انجام رسانیدن آن نیز کمک سریع می‌نماید. مبارزه طولانی و جهانگیر و مصیبت‌انگیز توأم با اغتشاش و خرابی عمومی البتّه ملل را متشنج و وجدان دنیا را تحریک و توده‌های مردم را بیدار نموده؛ در اصل و مبنای فکر جامعه تغییر اساسی حاصل کرده و عاقبت اعضای خون‌آلود و منفصل نوع بشر را در هیکل واحد متحدالاعضاء و تجزیه‌ناپذیر می‌آمیزد. (حضرت ولی امرالله - قد ظهر یوم‌المیعاد، ص ۲۴۰)

لهیبی که عدالت ملکوتی او برافروخته، نوع بشر غافل را تطهیر کرده و عناصر متخالفه متنازعه آن را چنان تطهیر می‌کند و التیام می‌دهد که هیچ عامل دیگری از عهده آن بر نیاید. این نار صرفاً برای مجازات و خرابی نیست، بلکه قوه تهذیبیه خلاقه‌ای است که منظورش نجات تمام ارض به وسیله وحدت است. خداوند خفیاً و متدجاً و مصرّاً نقشه‌های خود را به انجام می‌رساند. هرچند آنچه در این ایام به نظر ما می‌رسد، منظره عالم در مانده است که در دام‌های خود گرفتار و نسبت به ندای ملکوتی که مدت یک قرن است او را به خدا می‌خواند، بکلی بی‌اعتنا و از روی بیچارگی مفتون ندهای فریب‌دهنده‌ای شده است که می‌خواهند آن را به گرداب عمیقی بکشانند. خداوند جز این منظوری ندارد که با وسائلی که او به تنهایی قادر به تمهید آن است و معنی کامل آن را خود به تنهایی می‌تواند درک نماید، برای نوع بشری که مدت‌ها متفرق و معذب بوده، آن قرن ذهبی عظیم را ایجاد نماید. اوضاع کنونی و حتی آینده قریب در حقیقت تاریک و تاریکی آن غم‌انگیز است؛ ولی مستقبل بعید درخشانده و درخشندگی آن با جلال است؛ آنقدر درخشنده است که هیچ چشمی نمی‌تواند آن را تصور نماید. (همان، ص ۲۲۶-۲۲۵)

آنچه ما در حال حاضر، یعنی دوره وخیم‌ترین بحران‌های تاریخ مدنیّت<sup>۲۸</sup> مشاهده می‌کنیم، این اوقاتی که زمان زوال و تولد ادیان<sup>۲۹</sup> را به خاطر می‌آورد، مرحله عنفوان جوانی دوره تکامل تدریجی و

<sup>28</sup> عبارت داخل علام نقل قول کلام یکی از متفکرین مشهور اروپایی است. به صفحه ۴۴ نظم جهانی بهائی مراجعه نمایید. ترجمه متفاوتی از عبارت فوق در صفحه مزبور موجود، جهان در این زمان خطرناک‌ترین مرحله تمدن خود را می‌گذراند.

<sup>29</sup> این کلام نیز از یکی از متفکرین دیگر است. به همان صفحه نظم جهانی بهائی مراجعه کنید. ترجمه‌ای که در آنجا ذکر شده اینگونه است، در چنین عصر و زمانی است که ادیان از بین می‌روند و دوباره متولد می‌شوند.

پرزحمت انسانی می‌باشد و مقدمهٔ وصول به مرحلهٔ رشد و بلوغ است که وعدهٔ آن ضمن تعالیم مبارکه مندرج و در نبوات حضرت بهاء‌الله مودوع است. اغتشاش دین دورهٔ استحاله از خصائص حدت و غرائز کم‌خردی جوانی است که نادانی‌ها و اصراف‌ها و نخوت‌ها و اعتماد به نفس و نافرمانی و بی‌اعتنایی به نظم و ترتیب از مختصات آن است. قرون طفولیت و صباوت بشر اکنون گذشته و دیگر باز نخواهد گشت، در حالی که قرن عظیم که نتیجهٔ تمام قرون و نشانهٔ بلوغ تمام نوع بشر است، باید در آینده ظاهر شود. تشنجات این دورهٔ استحاله و اغتشاش عظیم در تاریخ عالم انسانیت از ضروریات اولیه و مبشر قرب وقوع حتمی آن اعظم قرون، "آخرالزمان" است که در آن سفاهت و آشوب جنگ و جدال که از اول طلوع تاریخ بشر صفحات وقایع آن را سیاه کرده، بالاخره منتهی به عقل و درایت و آسایش و صلح ثابت و عمومی و دائمی خواهد گردید و در آن قرن اختلاف و انشقاق ابناء بشر جای خود را به صلح و آشتی عمومی و وحدت کامل عناصر مختلفهٔ متشکلهٔ جامعهٔ انسانی واگذار خواهد کرد. این در حقیقت اوج شایستهٔ سیر کمالی خواهد بود که از خانواده، یعنی کوچک‌ترین واحد در مراتب تشکیلات جامعهٔ بشری، شروع شده و باید پس از آن که متتابعاً قبیله و شهر- دولت را به وجود آورد، عملیات خود را ادامه داده منجر به وحدت عالم انسانی گردد که آخرین منظور و تاج افتخار تکامل انسانی در این سیاره است. به طرف این مرحله است که نوع بشر خواه یا ناخواه و بناچار نزدیک می‌شود. برای وصول به این مقام است که این بلای دامنه‌دار و مبرم که نوع بشر بدان دچار شده، خفياً جاذبهٔ هموار می‌سازد. (همان، ص ۲۳۰-۲۲۸)

در فریاد بلند اعتراضی که ملی‌گرایی بعد از جنگ<sup>۳۰</sup> در دفاع کوکوران و حفظ نفوق بلاقید و شرط حاکمیت خود، و در ردّ صریح مفهوم آبردولت جهانی برآورد، آیا نمی‌توانیم اجرای مجدد منازعات مصیبت‌باری را در ابعاد وسیع‌تر مشاهده کنیم که از توگد ملل بازسازی شده و اتحاد یافتهٔ غرب خبر می‌دهد؟ آیا تاریخ موقت در مورد این ملل ظهور دردناک اما اجتناب‌ناپذیر بلاد و امیرنشین‌های رقیب، متوجه به جزئیات امور و مستقل را در موجودیتی ملی و متحد، و تکامل مرام‌های ابتدایی و کوتاه‌بین در مفاهیم عالی‌تر، شریف‌تر و جامع‌تر را در کمال وضوح نشان نداده است؟ آیا منازعه‌ای مشابه در صحنهٔ جهانی عالم انسانی که دائماً در حال پیشرفت و ترقی است، در حال بروز و ظهور نیست؟ آیا ممکن است به نتیجه‌ای جز آنچه که حقیقت حرکت عالم انسانی به سوی مفاهیم دائماً در حال توسعه، و جلال مستمراً در حال تلاؤ و لمعان سرنوشتش را مورد تأیید مجدد قرار می‌دهد، منجر گردد؟ حرکات قهقرائی و موانع، مانند آنچه که اخیراً شاهد آن بوده‌ایم، بالاتر دید ظهور ثمرات جئیّه بر شجر توسعه و ترقی انسانی را به تأخیر

<sup>30</sup> جنگ جهانی اول

خواهد انداخت. معهذ، شدت و سببیت مناقشه، فشار بحث و استدلالی که در مخالفت با آن مطرح می‌گردد، نمی‌تواند جز اتساع اساس، و تحکیم بنیادی که بنای مجلل عالم متحد انسانی نهایتاً باید ساخته شود، نتیجه دیگری داشته باشد. (ترجمه - بیان حضرت ولی امرالله در صفحه ۱۴۶ *Baha'i Administration*)

قوای ارض نمی‌توانند در مقابل امتیازات و فیوضاتی که خداوند برای این قرن عظیم و جلیل مقدر فرموده مقاومت نمایند. این مقتضای زمان و لازمه دوران است. انسان در مقابل هر امری مقاومت تواند مگر آنچه که اراده الهی بر آن تعلق یافته و برای این عصر و مقتضیات آن در نظر گرفته باشد. حال، الحمدلله، در جمیع ممالک و اقالیم عالم، عاشقان صلح و آرامش یافت می‌شوند، و این اصول در میان نوع انسان، بخصوص این کشور<sup>۳۱</sup> انتشار می‌یابد. سبحان‌الله، این تفکر رواج می‌یابد، و نفوس انسانی مستمراً به عنوان مدافعین وحدت نوع انسان قیام می‌کنند، و به بذل مساعی می‌پردازند تا به صلح بین‌المللی و استقرار آن مساعدت کنند. لابد بر این است که این دموکراسی عالی قادر است آن را تحقق بخشد، و رایت اتفاق بین‌المللی در اینجا به اهتزاز در خواهد آمد و از اینجا در میان جمیع ملل عالم منتشر خواهد شد. الحمدلله شما را مشحون از چنین احساسات و آرزوهای متعالی می‌بینم، و امیدوارم که وسائل انتشار این نور در میان جمیع انسانها باشید. به این ترتیب شمس حقیقت از افق شرق و غرب سطوع خواهد کرد. ابرهای تیره و تاریک از میان خواهد رفت و حرارت اشعه الهی غمام را زائل خواهد ساخت. حقیقت انسان به عنوان صورت و مثال الهی که خالق اوست مشهود خواهد گشت. افکار انسان چنان اوج خواهد گرفت که موقیقت‌های گذشته چون ملعبه صبیان مشاهده خواهد شد، چه که آراء و عقاید سالفه و تعصبات مربوط به جنس و دین همیشه سبب تنزک انسان بوده و برای ترقی و تکاملش مخرب و مضر بوده است. بسیار امیدوارم که در این قرن، افکار عالی به سعادت انسان منتج گردد. این قرن شمس قرون سالفه شود، و لمعان آن ابدی شود، که در آینده نفوس انسانی بگویند که قرن بیستم قرن انوار بود، قرن بیستم قرن حیات بود، قرن بیستم قرن صلح بین‌المللی بود، قرن بیستم قرن فیوضات الهیه بود، قرن بیستم آثاری از خود به جای گذاشت که به ممر قرون و اعصار پایدار بماند. (ترجمه - خطابه ۱۳ مه ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء)

مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر: امروز روزی است بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و می‌شود.

(کتاب عهدی - مجموعه الواح طبع مصر، ص ۴۰۰)

<sup>۳۱</sup> ایالات متحدہ

مواهب بی‌مثیل روح انسان / منشأ مدنیت و سعادت

از برای نعمت مراتب لانهای بوده و خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان. اوّل نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده؛ اوست مُدرک و اوست هادی و اوست مبین. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲۷)

مقام انسان بزرگ است، بسیار عظیم است. خداوند انسان را به صورت و مثال خود آفریده است. به او قدرتی عظیم عنایت فرموده که قادر به کشف اسرار کائنات است. انسان با استفاده از آن، به جای آن که فقط به حواس ظاهره محدود گردد، می‌تواند با نتایج کمال مطلوب نائل گردد. چون با حیوانات در نعمت حسّ مشترک است، بدیهی است که با قوّه فکر و شعور و قدرت نفوذ در حقائق انتزاعی برتر از حیوانات است. او حکمت الهیه را کسب می‌کند؛ با تفحص در اسرار خلقت می‌پردازد؛ به ولادت ثانویه نائل می‌شود - یعنی از عالم مادی متولد می‌شود، درست همانطور که از بطن امّ متولد می‌شود؛ به حیات ابدیه فائز می‌شود؛ به خداوند تقرّب می‌جوید؛ قلبش مشحون از حبّ الهی می‌گردد. این اساس عالم انسانی است؛ این صوت و مثال الهی است؛ این حقیقت انسان است. (ترجمه - خطابه ۱۷ اوت ۱۹۱۲)

اعظم موهبت الهی به انسان، موهبت عقل و ادراک است. ادراک قوه‌ای است که انسان به واسطه آن نسبت به عوالم متعدّده خلقت کسب معرفت می‌کند، از مراحل مختلف وجود اطلاع می‌یابد، و همچنین از بسیاری از آنچه که مرئی نیست خبر می‌گیرد. انسان بنفسه با این نعمت مجموع خلایق سابق است - او می‌تواند از این عوالم مطلع باشد؛ او با این نعمت می‌تواند، با حصول معرفت علمیه اغلب از بصیرت مشاهده آتیه بهره‌مند گردد. عقل فی‌الحقیقه اعظم نعمت ثمینه‌ای است که به فیض و فضل الهی به انسان عنایت شده. در میان موجودات، فقط انسان است که از این قوّه عالی برخوردار است. کلّ خلقت، قبل از انسان، محدود به قانون لایتغیر طبیعت است. خورشید به این عظمت، نجوم کثیره، اقیانوس‌ها و دریاها، کوه‌ها، رودها، اشجار و کلبه حیوانات، اعم از کوچک و بزرگ - هیچیک قادر نیستند از اطاعت قانون طبیعت امتناع کنند.



فقط انسان دارای آزادی است، و با ادراک یا عقل خود، توانسته بر بعضی از این قوانین سلطه یابد و آنها را با حاجات خود منطبق سازد. او با قوه عقل و سائلی را کشف کرده که به وسیله آنها قارات عظیمه را در قطارهای سریع‌السیر طی می‌کند و با کشتی از ابحر عظیمه عبور می‌کند، و با تقلید از طیور در سفاین هوایی در هوا پرواز می‌کند. انسان توانسته به انحاء مختلف از قوه کهربائیه استفاده کند - برای نور، برای قوه محرکه، برای ارسال پیغام از یک طرف کره ارض به طرف دیگر - و به قوه کهربائیه او حتی می‌تواند صدایی را در فواصل بعیده استماع کند. او با این نعمت ادراک یا عقل توانسته از اشعه شمس برای برداشتن عکس ناس و اشیاء استفاده کند و حتی عکس اجرام سماویة بعیده را بگیرد. ما ملاحظه می‌کنیم که انسان به انحاء متعدده توانسته قوای طبیعت را به اراده خود تسلیم خویش نماید. چقدر اسف‌انگیز است که مشاهده کنیم انسان چگونه از نعمت‌های موهوبه برای ساختن آلات حرب استفاده می‌کند، تا اوامر الهیه را نقض نماید که می‌فرماید، "قتل نکن"، و از وصایای مسیح تخطی کند که فرمود، "یکدیگر را دوست بدارید". خداوند این قوه را به انسان اعطاء فرموده تا برای ترقی مدنیت استفاده کند، برای خیر بشریت استفاده کند، برای ازدیاد محبت و اتفاق و صلح استفاده کند. اما انسان ترجیح می‌دهد که این موهبت را به جای آبادانی در ویران کرده به کار ببرد، برای بی‌عدالتی و ظلم، برای نفرت و عداوت و خرابی به کار ببرد، برای اضمحلال هم‌نوعانش که حضرت مسیح فرموده باید مانند خود به آنها عشق بورزد، استفاده کند. من امیدوارم که شما از قوه ادراک خود برای ترویج وحدت و آسایش نوع انسان، برای تنویر افکار و اعطاء مدنیت به ناس، برای خلق محبت در جمیع اطراف خود، و برای تأسیس صلح عمومی استفاده کنید. علم<sup>۳۲</sup> را تحصیل کنید، معرفت کثیر حاصل نمایید. لابد بر این است که الی آخر الحیات می‌توان علم اندوخت. همیشه از علم و معرفت خود برای استفاده سایرین بهره ببرید؛ تا جنگ از وجه ارض جمیل بالمره زائل گردد و بنای جلیل صلح و اتفاق مرتفع گردد. (ترجمه - خطابه ۲۶ اکتبر ۱۹۱۱ / Paris Talks ص ۴۱)

فضائل عالم انسانی بسیار است، اما علم شریف‌ترین آنها است. تمایز انسان از حیوان در اثر این فضل عظیم است. این قیض الهی است؛ مادی نیست؛ الهی است. علم عبارت از لمعان شمس حقیقت است، قوه تحقیق و کشف حقایق عالم است، وسیله‌ای است که انسان سبیل وصول به حق را می‌یابد. منشأ جمیع قوا و صفات انسان بشری و موروثی است - از جریانات طبیعی حاصل می‌شود - مگر عقل که فوق طبیعی است. علم با تحقیقات عقلانی و فکری به کشف کل اشیاء موقف می‌شود. گذشته و حال را به هم پیوند می‌دهد، تاریخ ملل و وقایع گذشته را مکشوف می‌سازد، و جوهر کل معرفت بشری و موقفیت‌های

<sup>32</sup> کلمه علم در زبان فارسی، که حضرت عبدالبهاء تکلم می‌فرمودند، معنایی به مراتب وسیع‌تر از مجموعه معارف سازمان‌یافته دارد و شامل علوم فنی و انسانی هر دو می‌گردد.

حاصله در طی قرون و اعصار را در اختیار انسان امروز می‌گذارد. با جریانات فکری و استنتاج‌های منطقی عقل این قوه عالیّه در وجود انسان می‌تواند در اسرار آینده نفوذ کند و وقایع آتی را پیش‌بینی نماید ...

اهل علم قوه ادراک دارد و موهوب به بصیرت است، اما شخص نادان و غافل از رشد و توسعه نابینا است. ذهن جستجو کننده دقیق است، زنده است، مراقب است؛ ذهن بسته و بی تفاوت اصم و مرده است. اهل علم شاخص و مظهر حقیقی عالم انسانی است، چه که با جریان استدلال و تحقیق استقرایی از هر آنچه که به عالم انسانی، مقام و موقف آن، شرایط و وقایع آن مربوط است، آگاه می‌شود. چنین نفسی به مطالعه هیأت اجتماعی بشری می‌پردازد، مسائل اجتماعی را درک می‌کند و شبکه و بافت مدنیت را به وجود می‌آورد. فی الحقیقه، علم را می‌توان به آینه تشبیه کرد که اشکال و تصاویر لایتناهی از اشیاء موجود در آن ظاهر و منعکس می‌شود. نفس بنیاد رشد و توسعه جمیع افراد و ملت‌ها است. بدون این مبنای تحقیق، رشد و توسعه امکان ندارد. بدون این مبنای تحقیق توسعه و پیشرفت مستحیل و محال. لهذا، با بذل مجهودات مستمرّ تحصیل علم و معرفت کنید و طالب وصول به جمیع آنچه که در حیز قوای این موهبت عالیّه است باشید... ما چگونه از این مواهب استفاده می‌کنیم و این فیوضات را توسعه می‌بخشیم؟ با جهت دادن مساعی خود به طرف وحدت نوع بشر. ما باید از این قوا در تأسیس وحدت عالم انسانی استفاده کنیم، این فضائل را با حصول وحدت سیاهان و سفیدها مورد تأکید قرار دهیم، این عقل و شعور ربّانی را به ترویج و تکمیل مودت و دوستی در میان جمیع شاخه‌های عائله بشری تخصیص دهیم تا تحت صیانت و عنایت الهی شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند و حیbian همدیگر شوند. در این صورت عالم انسانی چون یک ملت شود، و یک نژاد و نوع گردد - بمثابه امواج یک بحر شود. (ترجمه - خطابه ۲۳ آوریل ۱۹۱۲)

به دیده بصیرت ملاحظه نمائید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنائع و بدائع مختلفه متنوعه کلّ از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله‌ای که در این بحر بی‌پایان بیشتر تعمق نمودند، از سائر قبائل و ملل پیشترند. عزّت و سعادت هر ملتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند ... و شرافت و مفخرت انسان در آن است که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد. در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگردد مشاهده کند که به توفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیأت بشریه است؟ لا والله. بلکه لذت و سعادت اتم و اکبر از این نه. (رساله مدتیّه، ص ۴)

قوة متفکره مخزن صنایع و علوم و فنون است. جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لثالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد.  
(ورق یازدهم از کلمات فردوسی - مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۴۰)

### تمایل به تعالی

نفس ... أنها آية الهیة و جوهره ملکوتیة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنّها اولّ شیء حکمی عن الله موجدہ و أقبل الیه و تمسک به و سجد له. در این صورت به حق منسوب و به او راجع و من غیر آن به هوی منسوب و به او راجع.  
(مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۹۰)

ای دوست، دل که محلّ اسرار باقیه است محلّ افکار فانیه نکن و سرمایه عمر گرانمایه را به اشتغال دنیای فانیه از دست مده. از عالم قدسی به تراب دل میند و اهل بساط انسی، وطن خاکی میسند.  
(هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۸)

خداوند جمیع کائنات را تحت قانون ترقی مدارج مادی خلق کرده، اما انسان را آفریده و به او قوایی عنایت فرموده تا به طرف عوالم روحانی و متعالی ارتقاء یابد. خداوند کائنات مادی را به صورت و مثال خود و قوای مکنونه جهت وصول به مثال مزبور خلق فرموده است. انسان را بر کلّ اشیاء و کائنات تفوق بخشیده است. کلیه مخلوقات و موجودات به جز انسان، اسیر طبیعت و دنیای حسّ هستند. اما در انسان قوه مطلوبی به ودیعه گذاشته شده که به وسیله آن می‌تواند حقایق عقلانی یا روحانی را درک کند. خداوند هر آنچه را که برای زندگی در این عالم لازم است فراهم آورده، اما انسان مخلوقی است که هدف از آن انعکاس فضائل الهیه است ... خداوند ابواب فضائل عالیه و توفیقات متعالیه را در پیش روی انسان گشوده؛ در وجود او اسرار ملکوت الهی به ودیعه گذاشته؛ قوه درآکه به او عنایت فرموده تا به مدد عقل، و تأیید روح القدس، در حقایق عالیه رسوخ کند و به اکتشاف پردازد و از اسرار عالم معنی خیر گیرد. چون این قوه رسوخ در معارف عالیه، قوه فوق بشری است، فوق طبیعی است، انسان مرکز تجمع قوای روحانی و مادی گردد تا روح الهی در وجود او ظاهر شود، انوار ملکوت در فضای مقدّس قلب بتابد، آیات صفات و کمالات الهیه در این طراوت حیات مکشوف و معلوم گردد، جلال ابدی و وجود سرمدی حاصل شود، معرف الهی بدرخشد، و اسرار عالم قدرت مکشوف گردد.  
(ترجمه - خطابه اول سپتامبر ۱۹۱۲)

طبیعت ترقی ندارد، انسان ترقی دارد؛ طبیعت شعور ندارد، انسان شعور دارد؛ طبیعت اراده ندارد، انسان اراده دارد؛ طبیعت اکتشاف حقائق نکند، انسان اکتشاف حقائق نماید؛ طبیعت از عالم الهی خبر ندارد،

انسان خبر دارد؛ طبیعت از خدا بی خبر است، انسان از خدا خبر دارد؛ انسان کسب فضایل می کند و طبیعت محروم از آن است؛ انسان دفع رذائل کند، طبیعت دفع رذائل نتواند. پس معلوم شد که انسان اشرف از ماده است؛ یک قوه معنویّه دارد که فوق عالم طبیعت است؛ انسان قوه حافظه دارد، طبیعت ندارد؛ انسان قوه معنویّه دارد، طبیعت ندارد؛ انسان قوای روحانی دارد، طبیعت ندارد. پس انسان اشرف از طبیعت است. زیرا قوه معنویّه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۱۴۱)

انسان همیشه رو به ترقی بوده و سبب ترقی آن قوه عاقله است و قوه فیوضات الهیّه .. دیگر امتیازی اعظم از این از برای انسان نمی شود. این واضح است که انسان اشرف ممکنات است؛ انسان آینه نماینده حق است. (خطبات مبارکه، ج ۱، ص ۱۱۵)

همّت انسان باید بلند باشد. باید سعی کند آسمانی و روحانی باشد، سیلی به آستان الهی بیاید و در ساحت حق مقبول واقع شود. تقرّب الهی جلال ابدی است. مشحون از فضائل عالم انسانی بودن، سلطنت ابدی است. تقدیس و تنزیه تمام از هر لوث و آلودگی، موهبت بی انتهی است. عالم انسانی را ملاحظه کنید. ببینید چگونه ملت ها آمده و رفته اند. آنها همه گونه افکار و اهداف داشته اند. بعضی از آنها اسیر نفس و هوی بوده، منهمک در شهوات طبیعت پست و دنی خود شده اند. آنها به ثروت، راحت و آسایش، و شهرت دست یافته اند. نتیجه و ثمر چه بود؟ محو و نابود شدند و به نسیان افتادند. تفکر کنید. با دیده بصیرت نگاه کنید. هیچ اثری، یا ثمری، یا نتیجه ای یا فایده ای از آنها باقی نماند؛ بکلی از میان رفته اند - بکلی فراموش شده اند. (ترجمه - خطابه ۱۱ ژوئن ۱۹۱۲)

خداوند نعمت های روحانیّه و نعمت های مادّیّه برای ما خلق کرده؛ مواهب مادّیّه و روحانیّه عطا فرموده، بصر ظاهر داده تا انوار شمس ملاحظه کنیم و بصیرت باطن داد تا پی به جلال الهی بریم. سمع ظاهر عنایت فرموده تا از نعمات لذت بریم و سمع باطن داده تا ندای خالق خود را استماع کنیم. باید به قوه فؤاد، روح و وجدان جهد کنیم تا کمالات و فضائل مکنونه در حقائق عالم ماده را به منصّه ظهور رسانیم ... با تعلیم و تربیت این فضائل مودعه الهیه در حقیقت انسان ظاهر و آشکار شود. (ترجمه - خطابه ۴ مه ۱۹۱۲)

باید ما بکشیم تا استعداد و لیاقت پیدا کنیم تا ندای ملکوت ابهی بشنوم، بشارات الهی را استماع نمائیم، به نفثات روح القدس زنده شویم و سبب اتحاد جمیع ملل و امم گردیم و علم وحدت عالم انسانی بلند کنیم و اخوت روحانیّه بین بشر نشر دهیم و به رضای الهیّه و حیات ابدیّه فائز گردیم. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۹۶)

يا ابن الوجود مشکاتی أنت و مصباحی فیک فاستر به و لاتفحص عن غیرى لآنی خلقتک غنیاً و جعلت النعمة علیک بالغة.  
(کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۱، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۰)

### درک نقش حیاتی دین

بنیان‌گذاران ادیان: وسائل ترقی روحانی و اجتماعی عالم انسانی  
اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن یحقّق الأبرفان مظهر نفسه. (مجموعه الواح، ص ۳۶)

لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ماسویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده‌اند و خلق را به حق دعوت فرموده‌اند.  
(مجموعه اقتدارات، ص ۷۶)

ذات قدم ... عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود قرار فرموده. من عرفهم فقد عرف الله...  
(لوح سلمان، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۴۵-۱۴۴)

این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند. مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او؛ و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی ... و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است.  
(کتاب ایقان، ص ۷۴ و ۷۷)

این مرایا مظاهر مقدسه هستند که از حقیقت الوهیت حکایت می‌کنند، مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است. همین‌طور صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدسه ظاهر و آشکار. این است که حضرت مسیح می‌فرماید، الأب فی الابن. مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار است. اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و آمده در این آینه جای گرفته؛ زیرا حقیقت الوهیت را صعود و نزولی نیست؛ دخول و خروجی نیست؛ مقدس و منزّه از زمان و مکان است؛ همیشه در مرکز تقدیس است. زیرا تغییر و تبدیلی از برای حقیقت الوهیت نیست؛ تغییر و تبدیل و انتقال از حالی به حالی از خصائص حقیقت حادثه است.  
(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۱)

مظاهر مقدّسه الهیّه مظهر جلوه کمالات و آثار آن حقیقت قدیمه مقدّسه‌اند و این فیض ابدی و جلوه لاهوتی حیات ابدیه عالم انسانی است. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۸)

در هر حال مذکر و هادی و معرف و معلّم لازم؛ لذا سفر و انبیاء و اصفیا فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند و کلّ عارف شوند به ودیعه ربّانیه که در ایشان بنفوس ایشان گذاشته شده. (لوح مقصود، ص ۳-۲)

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود؛ نخستین، رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به روشنائی دانائی؛ دویم، آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن. پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند... پیمبران یزدان هر گاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر چه سزاوار آن روز بود، مردم را به سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد؛ چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است... مردمان را بیماری فرا گرفته؛ بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید. (باران پارسی، ص ۴۶ و ۴۹)

این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسائط فیض کلّیه‌اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافیین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم مُلکّیه ساذج و منیر گردانند و افئده مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیّه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و غم ظهور بر اتلال قلوب و افئده بر افرازد. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۱)

حق ظاهر شده که ناس را به صدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و به اثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کلّ را مزین فرماید. (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۹)

گفته می‌شود انسان آیت کبرای الهی است؛ یعنی کتاب تکوین است. زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربیت مربی حقیقی بیفتد و تربیت شود، جواهر الجواهر گردد؛

نورالانوار شود؛ روح الارواح گردد؛ مرکز سنوحات رحمانیه شود؛ مصدر صفات روحانیه گردد؛ مشرق انوار ملکوتی شود؛ مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند، مظهر صفات شیطانی گردد؛ جامع رذائل حیوانی شود؛ مصدر شوون ظلمانی گردد. (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷۸)

در حین اشراق این شمس، عالم جدید می شود و آنهار حیوان جاری می گردد و آبِحِر احسان به وجود می آید و سحاب فضل مرتفع می شود و نسماّت جود بر هیاکل موجودات می وزد و از حرارت این شمس های الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث می شود و از عنایت این ارواح معرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه میذول می گردد. (کتاب ایقان، ص ۲۶)

جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا به این مقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است، مشرف و فائز شوند. این است که در جمیع اعهاد و آزمان، انبیاء و اولیاء با قوت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته. (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۴۱)

وقتی که مظاهر مقدّسه ربّانی یا انبیاء الهی در عالم ظاهر می شوند، دور نورانی، عصر رحمت الهی طلوع می کند. کل اشیاء قمیص جدید در بر کنند. اذهان، قلوب و جمیع قوای بشری تجدید شود، کمالات احیاء گردد، علوم، اکتشافات و تحقیقات طراوت و تازگی یابد، و هر آنچه که با فضائل عالم انسانی مرتبط باشد، از حیات جدید نصیب برّد. (ترجمه - خطابه ۲۵ اوت ۱۹۱۲)

رسالت انبیاء، نزول کتب مقدّسه، ظهور مربّیان ربّانیه و مقصود از فلسفه الهیه، کلّ متمرکز بر تعلیم حقایق بشریه است تا مانند مرایا پاک و طاهر شوند و نور و محبت شمس حقیقت را منعکس سازند. لهذا، امیدوارم که شما، چه در شرق باشید چه در غرب، با تمام دل و جان بکوشید تا یوماً فیوماً عالم انسانی جلال و شکوه یابد، روحانی تر شود، منزّه تر گردد؛ و جلال شمس حقیقت به نحو اکمل در قلوب انسانی تجلی کند همانطور که شمس ظاهر در آینه ظاهر گردد. این شایان عالم انسانی است. این است تکامل حقیقی و ترقی بشری. این است فیض نامتناهی. (ترجمه - خطابه ۲۵ آوریل ۱۹۱۲)

### دین: اعظم وسیله تضمین نظم و اخلاقیات

انّ الذین اتوا بصائر من الله یرون حدود الله السّبب الأعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الذی غفل انّه من همج رعاع. (کتاب اقدس، بند ۲)

اول موهبت الهیّه در عالم انسانی دین است. زیرا دین تعالیم الهی است. البتّه تعالیم الهیّه بر جمیع تعالیم مقدّم و فائق است. دین انسان را حیات ابدی دهد؛ دین خدمت به عالم اخلاق کند؛ دین دلالت به سعادت ابدیه نماید؛ دین سبب عزّت قدیمه عالم انسان است؛ دین سبب ترقّی جمیع ملل است. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۳۰۷)

اوامر الهیّه از سماء عزّ احدیه نازل؛ باید کلّ به آن عامل شوید. امتیاز و ترقّی و فوز خلق به آن بوده و خواهد بود. هر نفسی که به آن عمل نمود، رستگار شد. (منتخبانی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۸۵)

این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتا. نورانیت امکان به دیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدّسه الهیّه. فی الجمله ملاحظه شود، مشهود گردد که در عالم وجود، ظاهراً و باطناً، اعظم اساس متینِ رصین و اکبر بنیانِ قویمِ رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویّه و صوریّه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیّه بشریّه است، دیانت است. اگرچه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبّر در اسّ اساس ادیان الهیّه ننموده‌اند و روش بعضی مدّعیان کاذبه تدّین را میزان قرار داده، کل را به آن قیاس نمایند، از این جهت ادیان را مانع ترقّی عموم انگاشته‌اند، بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبّب بغض و عداوت کلّیه بین اقوام بشریّه شمرده‌اند و این قدر ملاحظه ننموده‌اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدّعیان دیانت ادراک نتوان نمود. چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصوّر نه قابل سوء استعمال است. مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان و نایبانیان افتد، خانه نیفرورد و ظلمت مستولیه زائل نگردد، بلکه خانه و خود را، هر دو، بسوزاند. در این صورت می‌توان گفت سراج مذموم است؟ لاوالله. سراج هادی سیل و نوردهنده شخص بصیر است، لکن ضریر را آفتی است عظیم...

این معلوم و واضح است که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدّن و نجاج من فی البلاد محبّت والفت واتّحاد کلّی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتّحاد و اتّفاق



متصور و میسر نگردد و در عالم، اکمل وسائل الفت و اتحاد دیانت حقیقه الهیه است؛ لو انفقت ما فی الارض جمعاً، ما آلفت بین قلوبهم ولكن الله آلف بينهم.<sup>33</sup>

... در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری، قبائل و طوائف متضاده متقاتله را در ظل کلمه واحده جمع نموده؛ صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس به هیئت شخص یگانه مجسم گشته...

(حضرت عبدالیهاء، رساله مدنیّه، ص ۸۵-۸۴ و ۸۷-۸۶)

مظاهر مقدسه الهیه عالم انسانی را تربیت عمومی نمایند. آنها برای افاضه تعلیم عمومی اخلاقی قیام کنند. فی المثل، حضرت موسی مرتبی عمومی بود. او مردم اسرائیل را تعلیم فرمود و تحت نظم و انضباط آورد، آنها را قادر ساخت خود را از ادنی ورطه های یأس و غفلت نجات دهند و سبب شد که به اعلی مدارج علم و توسعه نائل گردند. آنها اسیر و در بند بردگی و بندگی بودند؛ به واسطه او به حریت دست یافتند. او آنها را از مصر به ارض مقدس هدایت کرد و ابواب ترقی و تعالی و حصول مدنیّت عالیّه را به روی آنها مفتوح ساخت. با تعالیم او این قوم مظلوم و منکوب، بردگان و اسرای فرعون، جلال و عظمت سلطنت سلیمان را تأسیس کردند. این یک نمونه از مرتبی عمومی است. همچنین حضرت مسیح را ملاحظه کنید؛ چگونه آن مظهر عالی وحدت، تربیت و تعلیم اخلاقی را به ملل رومان، یونانیان، مصریان، سربانیان، و آشوریان عنایت فرمود و نفوسی از آنها را در پیوندی ابدی و ناگسستی متحد ساخت. این ملل قبلاً در نهایت عداوت و در نزاع و جدال مداوم بودند. او آنها را به یکدیگر مرتبط ساخت، سبب شد آنها توافق یابند، آرامش را به عالم انسانی عنایت کرد و اساس سعادت انسانی را در سراسر عالم گذاشت. پس او مرتبی حقیقی بود، و معلّم واقعی.

وقتی که شرایط حاکم بر شرق قبل از قیام پیامبر عرب را ملاحظه نماییم، مشاهده می کنیم که در سراسر شبه جزیره عربستان ظلمت شدید فکری و نهایت درجه غفلت در میان سگان آن اقلیم برقرار بود. آن اقوام چادر نشین و قبائل و طوائف مستمراً در حرب و قتال و سفک دماء، و احراق و غارت بیوت یکدیگر بودند و در نهایت درجه رذالت و ذنات اخلاق زندگی می کردند. آنها از حیوانات هم پست تر و وحشی تر بودند. حضرت محمد در مقام پیامبر الهی در میان چنین قومی ظهور فرمود. آن قبائل بدوی را تربیت کرد، آنها را از غفلت و نادانی و توخس نجات داد و از نزاع و جدال دائمی که در میان آنها جریان داشت، رستگاری بخشید. در میان آنها اتحاد و ائتلاف برقرار کرد، آنها را متحد ساخت و به آنها تعلیم داد که به یکدیگر چون برادران نگاه کنند. در اثر تعالیم او، آنها به سرعت ترقی کردند و از احترام و تمدن

<sup>33</sup> قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۶۴

برخوردار گشتند. قبلاً غافل و نادان بودند؛ عاقل و دانا شدند. وحشی بودند، تربیت و فرهنگ یافتند. دنی و وحشی بودند، آنها را ارتقاء و اعتلاء بخشید. حقیر و منفور بودند، شهرت و مدنیت آنها در سراسر عالم انتشار یافت. این دلیل و برهان قطعی است که حضرت محمد مرّبی و معلّم الهی بود.

(ترجمه - خطابه ۷ نوامبر ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء)

این مطالع مقدّسه مرّبی عالم وجودند و معلّم عالم انسانی؛ نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و رذائل عالم طبیعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانیّه دلالت کنند؛ جاهلند، عالم گردند؛ حیوانند، انسان شوند؛ درنده‌اند، فرشته گردند؛ ظالم و متکبرند، عادل و خاضع شوند تا انسان زمینی آسمانی شود، ناسوتی ملکوتی گردد، طفل رضیع مقام بلوغ یابد، فقیر و ذلیل غنی و عزیز شود.

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۳۳۹)

بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویّه و صورتیه است. یعنی شخصی که متّصف به خرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیت ذاتیه است، بدون ملاحظه عقوبات شدیدّه مرتبه بر اعمال شرّیه و ثنوبات عظیمه افعال خیریه بری از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است.

اولاً آن که در تواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه می‌نمائیم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مرّبی محروم ماند، آنآ فأتأ شیم غیر مرضیه‌اش تزیاید یابد. پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است.

و ثانیاً آن که بر فرض تصوّر این که خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شرّ و مدلّ بر خیر است، این معلوم و واضح است که همچو نفوس چون اکسیر اعظم است؛ چه که این ادعا به قول تمام نشود، بلکه عمل لازم. حال، چه امری در وجود، جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه ملجأ و مضطر می‌نماید؟

...فوائد کلّیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل. زیرا، متدینین حقیقی را بر صدق طویّت و حُسن نیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای به عهد و میثاق و حرّیت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی، باری، به جمیع شیم مرضیه انسانیّه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت می‌نماید و اگر نفسی فی الحقیقه به این صفات معدوحه متّصف نه، البتّه به نمی از یم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه کتب مقدّسه الهیه متموج

است، نرسیده و نفحه‌ای از روائح قدسیه ریاض الهیه استشمام ننموده، چه که هیچ امری در وجود به قول تمام نشود؛ هر مقامی را روش و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی.

مجملاً، مقصود از این بیانات آن که واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرائع مقدسه ربانیه و تعالیم سماویّه اعظم اساس سعادت بشریه است و از برای کلّ اهل عالم نجات و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه. (رساله مدتیّه، ص ۱۱۷-۱۱۴)

این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء مادّیه ترویج نشود؛ بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد، چه که فوائد سیاسی ملل، مختلف است و منافع دولّ، متفاوت و متعارض؛ و بواسطه قوه جنسی<sup>۳۴</sup> و وطنی نیز ترویج نشود، چه که این قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است، ممکن نیست مگر به قوه روحانیّه، مگر به نفثات روح القدس. سایر قوا ضعیف است، نمی تواند ترویج نماید. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۸-۱۷)

اعلمی بأن القوی کلّها عاجزة فی تأسیس السّلم العام و مقاومة السّلطة الحاكمة بالحرب العوان فی کلّ عصر و اوان. ولكنّ القوه المملکوتیه و قدرة روح القدس سترفع رایة الحبّ و الصّح الی الأوج الأعلى و تحفّق علی صروح المجد بنسماّت قویّه من مهبّ عنایة الله. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۷۰)

#### بی دینی: منشأ خودخواهی، تجاوز و ستیزه جویی

قوه و بُنیة ایمان در اقطار عالم ضعیف شده ... سواد نحاس امم را اخذ نموده...

(منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۳۱)

سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده؛ براستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. اسمعوا یا اولی الابصار ثمّ اعتبروا یا اولی الانظار. (ورق دوم از کلمات فردوسیّه، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)

وجهه عالم تغییر یافته؛ صراط الهی و دیانت الهی قدر و منزلت خود را در نظر مردم از دست داده است. (نقل ترجمه بیان حضرت بهاء الله از صفحه ۲۱۹ قد ظهر یوم المیعاد)

<sup>34</sup> مقصود هیکل مبارک قوه نژادی است. در ترجمه انگلیسی نیز اینگونه آمده است - م

از جمله تعالیم حضرت بهاءالله این که دین حصن حصین است؛ اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد، هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود. زیرا در عالم انسانی دو رادع است که ازار تکاب رذائل حفظ می‌نماید. یک رادع قانون است که مجرم را عذاب و عقاب می‌نماید، ولی قانون رادع از جرم مشهود است، رادع از جرم مخفی نیست. و اما رادع معنوی، دین الهی، رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است؛ و انسان را تربیت می‌نماید و تهذیب اخلاق می‌کند و مجبور بر فضائل می‌نماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی می‌کند. (لوح لاهه، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۸)

اگر سجایای روحانیه نفس که مستفیض از نفثات روح القدس است ابدأ استفاده نشود، تحلیل می‌رود، تضعیف می‌شود و بالاخره از قوه ساقط می‌شود؛ اگر جنبه‌های مادی به تنهایی مورد استفاده قرار گیرد، فوق العاده قدرت می‌گیرد، و انسان مضلّ و شقی از حیوان وحشی‌تر می‌شود، از حیوان رذیل‌تر می‌گردد، از حیوان بدخوتر می‌شود، از حیوان ظالم‌تر می‌گردد؛ جمیع آمال و امیال او تحت سلطه جنبه پست طبیعتش تقویت می‌گردد، و سبّی‌تر می‌شود تا آن که از حیوان پست‌تر می‌شود. چنین انسانی سبب اذیت بشر می‌شوند، سبب نکتب عالم انسانیتند، آنها بکلی از روح شفقت الهی بی‌نصبیند، چه که سجایای الهیه نفس تحت مغلوب جنبه‌های مادی شده است. اگر برعکس، جنبه روحانی نفس آنقدر تقویت گردد که جنبه مادی را مقهور سازد، آن انسان الهی می‌گردد؛ انسانیت او آنچنان آشکار می‌شود که فضائل ملأ اعلی در او ظاهر می‌گردد؛ مظهر رحمت الهی می‌شود، سبب ترقیات عالم انسانی می‌شود، چه که سراجی می‌شود که طریق حرکت نوع انسان را روشن و مضیء می‌سازد. (ترجمه - خطابه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱)<sup>۳۵</sup>

فیلسوفی یونانی که در اوائل ظهور مسیحیت زندگی می‌کرد ... چنین نوشته است، "اعتقاد من این است که دین عبارت از بنیاد و اساس مدنیت حقیقیه است." چه که، اگر خصایص اخلاقی ملتی تحت تربیت قرار نگیرد، و ذکاوت و استعدادهاى او نیز تحت پرورش واقع نشود، مدنیت هیچ بنیان مطمئنی نخواهد داشت.

دین اخلاق را القاء می‌کند، و بنابراین حقیقی‌ترین فلسفه است و تنها مدنیت دائمی بر مبنای آن بنا می‌شود....

<sup>35</sup> توضیح مترجم: متن انگلیسی این خطابه در صفحه ۹۷ کتاب *Paris Talks* مندرج است. اصل خطابه در صفحه ۱۲۰-۱۱۷ خطابات مبارکه ج ۳ درج شده است. اما بجز ابتدای خطابه، بقیه آن انطباق تام ندارد، لذا اقدام به ترجمه شد.

...چون انسان به ندای حقیقت اعتناء ننموده و چشم به روی نور قدسی بسته، از شریعت الهی غفلت کرده، ظلمت جنگ و اضطراب، آشفتگی و مشقت کره ارض را مخروبه ساخته است.  
(ترجمه - خطابه ۲۲ اکتبر ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۳۰ Paris Talks)

ملاحظه نمایید امروز بکلی مادیات به روحانیت غلبه نموده؛ در بین بشر ابدأ احساسات روحانیه نمانده؛ مدیته الهیه نمانده؛ هدایت الله نمانده؛ معرفت الله نمانده؛ جمیع غرق در بحر ماده هستند. اگر چنانچه جمعی به کنائس و یا به معابد می روند، عبادت می کنند، این بجهت تقالید آباء و اجداد است؛ نه این است که تحرّی حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند و حقیقت را می پرستند. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۶۲)

انسان در امور این دنیا مستغرق شده؛ اهداف او، مقاصد و موقیتهای او فانی است، در حالی که خداوند برای او توفیقات باقیه سرمدیه اراده فرموده. در قلب انسان ابدأ فکر خدا وجود ندارد. او سهم خود و حق موروثی خود از روحانیت الهیه را فدا کرده؛ هوی و هوس، بمثابة دو مرکوب افسار گسیخته، زمام اختیار را از دست او خارج کرده و در بیابانها چهارنعل دیوانه وار می تازند. این سبب تنزل و انحطاط عالم انسانی است. این سبب سیر قهقراپی به شهوات و هواجس عالم حیوان است. در عوض ترقیات ربّانیه اسارت نفسانی و انحطاط فضائل آسمانی نفس را مشاهده می کنیم. احساسات جسمانی و فانی عالم انسانی در حدّ حیوانیت تنزل می کند. (ترجمه - خطابه ۱۱ ژوئن ۱۹۱۲)

یوماً فیوماً قوه ملکوت در قلوب انسانی ضعیف می شود و قوای مادی تفوق می یابند. آیات الهی تقلیل می یابد و آثار بشری قوی تر می شود. آنها به چنان مدارجی رسیده اند که مادیون در تقدّم واقع شده و به تعدی مشغولند و قوای ربّانیه مضمحل و معدوم می گردند. بی دینی بر دین غلبه کرده است.  
(ترجمه - خطابه ۳۱ مه ۱۹۱۲)

چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیكل انسانی باشد از او خلع گردد، ناچار انحطاط تأسف انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود می آید و با خود هر نوع شرّی را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد. و در چنین حالی است که انحرافات در طبیعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسسات متعلق به انسان به بدترین و نفرت بارترین وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهیت انسانی تدنی یابد؛ اعتماد و اطمینان سلب شود، رشته انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حیا از میان برخیزد؛ مفاهیم وظیفه شناسی و

هم‌بستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبیرات غلط گیرد و عواطف عالیّه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و امیدواری از میان برخیزد. باید اذعان کنیم که افراد و مؤسّسات بشری امروز به چنین وضعی روی آورده‌اند. (حضرت ولی امرالله - نظم جهانی بهائی، ص ۱۳۷)

امروز ما به هر طرف که دیده گشائیم و هر چه در گفتار و کردار نسل کنونی حتّی به طور سطحی نظر نمائیم، از مظاهر فساد و انحطاط اخلاقی که در شئون انفرادی و اجتماعی زنان و مردان این عصر از خود ظاهر می‌سازند، به دهشت و حیرت می‌افتیم. شکّ و تردیدی نیست امری که باعث چنین شرّ مهلکی گشته، همانا انحطاط دین به عنوان یک نیروی اجتماعی است که ضعف مؤسّسات مذهبی پدیده خارجی آن است. (همان، ص ۱۳۶)

آن روح حیات بخش در شرف زوال؛ آن سبب اعظم مورد سخریه قرار گرفته؛ آن نور مبین تاریک شده؛ و آن حصن متین متروک افتاده؛ و آن جامه زیبا دور انداخته شده است. نفس الهی از اعراض قلوب مردم متنازل و یک دنیای بت پرست از روی بوالهوسی و با غوغای تمام به درود و ستایش خدایان دروغی پرداخته است که هواهای نفسانی اش از روی بی شعوری خلق نموده و ایادی مضلّه وی با کمال بی دینی بلند گردیده است. بت‌های عمده‌ای که در معبد نامقدس نوع انسانی مورد پرستش قرار گرفته، خدایان سه گانه ملّیت و جنسیت و اشتراکی است که دول و ملل دموکرات و یا دیکتاتوری، در صلح یا در جنگ، در مشرق یا در مغرب، و مسیحی یا مسلمان، به اشکال مختلفه و به درجات متفاوته عتبه آنها را پرستش می‌کنند. اساقفه آنها سیاسیون و علمای مادی که معروف به حکمای قرن کنونی هستند و قربانی آنها گوشت و خون گروه‌های مردمی است که کشته می‌شوند و سرود و ورد آنها شعائر عتیقه و مناسک مضرّه و قبیحه و بخور آنها آه غم و محنتی است که از قلوب جریحه‌دار محرومان و عاجزان و بی‌پناهان متصاعد می‌شود.

مرام‌ها و سیاست‌های بس سقیمه و مضرّه که پایه حکومت را به مقام الوهیت رسانده و ملّت را فوق عالم انسانی می‌ستاید و می‌خواهد نژادهای دیگر دنیا را تابع نژاد واحد قرار دهد و میان نژاد سیاه و سفید تبعیض قائل شود و تجویز می‌کند که یک طبقه بخصوص بر تمام طبقات دیگر تسلّط داشته باشد؛ اینها عقاید ظلمانی و باطل و ناروایی هستند که هر کس یا ملّتی که به آنها عقیده‌مند است، یا بر طبق آنها عمل می‌کند، دیر یا زود به غضب و مجازات الهی مبتلا خواهد شد...

نه تنها بی‌دینی و زاده عجیب آن، یعنی بلّیه سه گانه که اکنون روح عالم انسانی را معذب ساخته، مسئول عوارض شومی است که عالم را به صورت بس خطرناکی فرا گرفته، بلکه مفاسد و معایب دیگری

که غالب آنها از عواقب مستقیم تضعف ارکان دیانت<sup>۳۶</sup> می‌باشد، عوامل مساعده آن گناه چندجانبه به شمار می‌روند که افراد ملل بدان محکوم گشته‌اند. علائم انحطاط اخلاقی که نتیجه تنزل دیانت و اعتلای این بت‌های غاصبه می‌باشد، به حدی متعدّد و روشن است که حتی اگر کسی به نظر سطحی در اوضاع جامعه کنونی بنگرد، از درک آن محروم نخواهد ماند. اشاعه فکر مخالفت با قانون و باده‌نوشی و قمار و جنایت، میل مفرط به عیاشی و مکت و شئونات دنیوی، سستی در اخلاقیات که منجر به ترک مسئولیت در امر ازدواج و ضعف نظارت والدین و کثرت امر طلاق و انحطاط پایه معارف و مطبوعات و حمایت از عقایدی که صرفاً منافعی امر طهارت و اخلاقیات و نجابت است؛ تمام این علائم تدنی اخلاقی که بر شرق و غرب هر دو استیلا یافته و در هر صنف و طبقه جامعه رخنه و نفوذ کرده و سموم خود را در اعضای جامعه از زن و مرد، و جوان و پیر، تزریق نموده، اینها تمام طومار سیاهی که عیوب متعدّد نوع بشر تبه‌کار بر آن ثبت بوده، سیاه‌تر کرده است. لهذا تعجبی نیست که حضرت بهاء‌الله، آن طیب ملکوتی، چنین فرموده باشد:

در این روز ذائقه ناس تغییر کرده و قوه ادراک آن تبدیل یافته؛ اریاح مخالفه دنیا و رنگهای آن ایجاد زکام نموده و شامه مردم را از نفحات طیبیه ظهور ممنوع ساخته. (ترجمه) (قد ظهر يوم المعاد، ص ۲۲۰)

بینید بشر چه قدر خونخوار است؛ بینید انسان چه قدر غدار است؛ چه قدر از خدا غافل است ... چرا انسان اینقدر غافل است؟ زیرا خدا شناس است. اگر خدا را می‌شناختند، البته هر یک دیگری را می‌نواخت؛ اگر احساسات روحانیه داشتند، علم صلح اکبر می‌افراشتند؛ اگر وصایای انبیا می‌شنیدند، البته انصاف داشتند.<sup>۳۷</sup> (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۲۰۶)

دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم؛ چه که خشیه‌الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند، هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند. هر آگاهی بر آنچه ذکر شد، گواهی داده و می‌دهد. (اشراق اول از لوح اشراقات - مجموعه اشراقات، ص ۷۶)

<sup>۳۶</sup> توضیح مترجم: عبارت داخل علائم نقل قول (که در ترجمه فارسی علائم مزبور حذف شده اما در انگلیسی موجود است) بیان حضرت بهاء‌الله در ورق دوم از کلمات فردوسی است که می‌فرماید، "سستی ارکان دین..." (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)

<sup>۳۷</sup> توضیح مترجم: ظاهراً مترجم حضور عبارتی را افزوده که در متن انگلیسی موجود است، اگر فقط به احکام و تعالیم انبیا الهی اعتقاد می‌یافتند، آنها را درک و تبعیت می‌کردند، دیگر جنگ وجه ارض ارض را تیره و تاریک نمی‌ساخت. (صفحه ۱۱۵ Paris Talks)

اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک می نمایند که آنچه از قلم حکمت جاری و ثبت شده، بمنزله آفتاب است از برای جهان؛ راحت و امنیت و مصلحت کلّ در آن است، و الاّ هر یوم بلائی جدیدی ارض را اخذ نماید و فتنه تازه‌ای برپا شود. انشاءالله نفوس عالم موقّق شوند و سُجّ بیانات مشفقانه را به مصایح حکمت حفظ نمایند. امید هست که کلّ به طراز حکمت حقیقی که اسّ اساس سیاست عالم است مزین گردند. (لوح مقصود، طبع مصر، ص ۱۰)

### درک ریشه‌های بی‌دینی

#### تفاسیر مختلفه متفاوت رهبران دینی

در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطیّ بحر احدیّه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع می نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزّت پرواز نمودند. چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. (کتاب ایقان، ص ۱۲)

مثلاً در ظهور مسیح، جمیع علمای عصر مع آن که منتظر ظهور بودند، اعراض نمودند؛ و حنّان که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که افضی القضاة بود، حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند. و همچنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه، علمای مگّه و مدینه در سنین اوّلیّه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند، به ایمان فائز شدند. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۷)

علمای عصر ... نظر به استغراق در شئون نفسیه و اشتغال به امورات دنیّه فانیه این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می دیدند و معانی کلمات الهیّه و احادیث و اخبار حروفات احدیّه را هم بر سبیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می نمودند. لهذا خود و ناس را از نیشان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند. (کتاب ایقان، ص ۶۴-۶۳)

این فقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه علمای عهد مردم را از سبیل حق منع می نمودند، چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آن که محلّ بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. (کتاب ایقان، ص ۱۲۹)



باید قدری بحث در سوء تفاهمی که بین ادیان است بنمایم و اگر سوء تفاهم زائل شود، اتحاد کلی حاصل گردد، جمیع ملل با همدیگر نهایت الفت حاصل نمایند. سبب اصلی این اختلاف و جدال از علمای ملل است؛ زیرا آنها به ملت خود چنان تفهیم می‌کنند که سائر ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار ... سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها علمای ملت بوده‌اند. اما اگر اینها تحرّی حقیقت می‌کردند، البته اتحاد و اتفاق حاصل می‌شد. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰)

ملاحظه کنید در تاریخ چه چیز سبب اتحاد امم شد؛ چه چیز سبب تعدیل اخلاق عمومی شد؛ چه چیز سبب ترقی جمیع بشر شد. اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم، می‌بینیم که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب بجهة وحدت بشر بوده است. یعنی اساس ادیان الهی، نه تقالید که الآن در دست ناس است. زیرا این تقالیدی که الآن در دست است، بکلی مابین یکدیگر است، لهذا سبب نزاع است، سبب حرب است، سبب بغض است، سبب عداوت است. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۰۱)

جمیع مظاهر الهیه و حدانیت الهیه و وحدت عالم انسانی را اعلام کرده‌اند. آنها تعلیم داده‌اند که انسانها باید به یکدیگر عشق بورزند و به همدیگر کمک کنند تا ترقی و پیشرفت نمایند. حال اگر این مفهوم دین صحیح باشد، اصل ضروری آن عبارت از وحدت نوع بشر است. حقیقت اساسیه مظاهر ظهور صلح است. این اساس کلّ دین است، کلّ عدالت است. مقصود الهی این است که انسانها در اتحاد، اتفاق و توافق زندگی کنند و به یکدیگر محبت داشته باشند. فضائل عالم انسانی را ملاحظه کنید و توجه نمایید که وحدت نوع بشر اول اساس کلیه آنها است. انجیل را بخوانید و سایر کتب مقدسه را بخوانید. متوجه خواهید شد که اساس جمیع آنها یکی است. پس، اتحاد عبارت از حقیقت اساسیه ادیان است و وقتی که چنین ادراک گردد، شامل کلیه فضائل عالم انسانی می‌شود. سبحان الله، این معرفت انتشار یافته، چشم‌ها باز شده، گوشها شنوا گشته؛ لهذا، ما باید سعی کنیم دین الهی را که کلیه انبیاء تأسیس کرده‌اند، ترویج نماییم و به موجب آن عمل کنیم. و دیانت الهی محبت و وحدت تام است. (ترجمه - خطابه ۱۹ آوریل ۱۹۱۲)

#### موانع غیر حقیقی بین دین، عقل و علم

سبب دیگر اختلاف و نفاق این است که دین را منافی علم خوانده‌اند. بین علما و پیروان ادیان همیشه به این سبب نزاع و جدال بوده که پیروان ادیان دین را مرجح و فائق بر علم خوانده‌اند و اظهارات علمیه را منافی تعلیم دین محسوب داشته‌اند. (ترجمه - خطابه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۲)

دین و علم توأم است؛ اگر مسئله‌ای از مسائل دین به حقیقت مطابق عقل و علم نباشد، آن وهم است، زیرا ضد علم، جهل است. اگر دین ضد علم باشد، جهل است. اگر مسئله‌ای از طور عقل کلی الهی خارج، چگونه انسان قناعت کند؟ آن را اعتقاد عامیانه باید گفت. اساسی که جمیع انبیاء گذاشته‌اند، حقیقت است و آن یکی است و همه مطابق علم است. مثلاً وحدانیت الهی است؛ این مطابق عقل است یا نه؟ روحانیت انسانی است؛ این مطابق عقل است یا نه؟ نیت صادقه است؛ صدق و امانت و وفا است؛ مطابق عقل است یا نه؟ ثبوت و استقامت است؛ اخلاق حمیده عالم انسانی است؛ مطابق عقل است یا نه؟

جمیع احکام شریعت الهی مطابق عقل است؛ زیرا دین منقسم به دو قسم است: یک قسم تعلق به روحانیات دارد و آن اصل است؛ قسم دیگر تعلق به جسمانیات، یعنی معاملات، دارد. آن قسمی که تعلق به روحانیات و الهیات دارد، آن تغییر و تبدیل نیافته؛ جمیع انبیاء به آن مبعوث شده‌اند و تأسیس فضائل عالم انسانی نموده‌اند؛ یعنی پرتوی از شمس حقیقت بر عالم اخلاق زد، روشن کرد و فیضی از رشحات ابر عنایت رسید و کشتزار حقیقت سبز و خرم شد. این اساس جمیع انبیاء است و تعلق به عالم اخلاق و عرفان دارد و یکی است و حقیقت است؛ زیرا حقیقت تعدد قبول نمی‌کند.

و اما قسم دیگر از دین الهی که تعلق به اجسام و احکام دارد، به اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد... پس واضح شد شریعت الله دو قسم است: یک قسم روحانی است که تعلق به عالم اخلاق و عرفان و فضائل عالم انسانی دارد، هیچ تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند؛ همیشه یکی است. قسم دیگر که تعلق به عالم اخلاق ندارد، به اقتضای زمان تغییر پیدا می‌کند.

اما اصل دین الله اخلاق است؛ اشراق عرفان است؛ فضائل عالم انسانی است و هر ملتی که اخلاقش تحسین شود، ترقی می‌کند. تهذیب اخلاق مطابق عقل است، و هیچ اختلافی در آن نیست. پس اگر چنانچه دین مخالف عقل باشد، اوها م است...

پس جمیع عقائدتان را تطبیق کنید تا علم مطابق دین باشد. زیرا دین انسان را بالی است و علم بال دیگر. انسان به دو بال پرواز می‌کند؛ به بال واحد پرواز نتواند. جمیع تقالید ادیان مخالف عقل و علم است نه حقیقت ادیان؛ و از این تقالید مفاصد حاصل شده است که سبب بغض و عداوت بین بشر گشته. والا اگر دین را به علم تطبیق می‌کردند، حقیقت ظاهر می‌شد و ظهور حقیقت سبب ازاله خلاف می‌گشت و بغض دینی ابداً نمی‌ماند، بلکه بشر در نهایت الفت و محبت با هم آمیزش می‌کردند.<sup>۳۸</sup>

<sup>۳۸</sup> توضیح مترجم: تا اینجا، عین خطابه مبارک از صفحه ۱۵۸-۱۵۵ جلد اول خطابات مبارک نقل شد. مطالبی که بعد از آن می‌آید، ظاهراً توسط مترجم حضور مطرح شده، چه در متن انگلیسی موجود و در متن فارسی مفقود است.

دین و علم دو بالند که ادراک انسانی بواسطه آن می‌توان به اعلی مدارج عروج کند، روح انسانی به واسطه آن ترقی و تعالی یابد. پرواز به یک بال ممکن نه. اگر انسانی سعی کند فقط به بال دین پرواز کند طولی نمی‌کشد که در ورطه اوهام و خرافات سقوط کند و اگر فقط به بال علم قناعت کند ابداً ترقی نکند، بلکه به لجنزار مایوس‌کننده مادیت هیوط نماید. جمیع ادیان امروز در امور خرافی منهمک شده از اصول حقیقیه تعالیمی که مظهر آن هستند عدول نموده‌اند و با اکتشافات علمیّه زمان انطباقی ندارند. بسیاری از رهبران دینی این تفکر را یافته‌اند که اهمّیت دین اساساً در تمسک به مجموعه‌ای از رسوم و اعتقادات جزمی و اجرای مناسک و مراسم است. به کسانی که اینها مدعی‌اند نفوس آنها را شفا بخشیده‌اند، نیز تعلیم می‌دهند که نوع تفکر آنها را داشته باشند، و در کمال ابرام و اصرار به آشکال ظاهره متشبّث باشند و آنها را با حقیقت باطنیه اشتباه کنند.

حال، این آشکال و مناسک در فرقه‌های مختلف متفاوت بل متباین و متناقض و موجب اختلاف، نفرت، انزجار و تفرقه است. حاصل کلّ این تشّت و تفرّق اعتقاد بسیاری از نفوس تحصیل کرده است که دین و علم در تناقضند، دین محتاج قوای متفکره نیست، و ابداً نباید علم به تنظیم و تنسیق آن پردازد، بلکه باید با آن مخالف باشد؛ هر یک باید با دیگری مخالف باشد. نتیجه اسف‌انگیز آن این که دین از علم فاصله گرفته، و دین به تبعیت کورکورانه و کم و بیش بی‌علاقه و بی‌تفاوت از اصول بعضی مرتبان مذهبی گشته؛ این مرتبان اصرار دارند که اصول جزمیه مورد علاقه خود آنها، حتی وقتی که با علم مبیانت دارد، مقبول واقع شود. این حماقت است، چه که واضح و مشهود است که علم نور است، و دینی که حقیقه دین باشد با علم و دانش مخالف نیست.

ما عبارات "نور و ظلمت" و "دین و علم" را می‌شناسیم. اما دینی که با علم منطبق نباشد فی نفسه ظلمت اوهام و جهالت است.

عمده اختلافات و تحزبات عالم منبعث از این تباینات و تناقضات مصنوع دست انسان است. اگر دین منطبق با علم بود و آنها با هم توافق داشتند، اکثر نفرت‌ها و تکلرهای بی‌کیفیت که امروز موجب مشقت نوع بشر شده زائل می‌شد.

ملاحظه کنید که چه چیز است که انسان را از میان کائنات انتخاب می‌کند و او را موجودی جدا از دیگران قرار می‌دهد و متمایز می‌کند. قوه تعقل و قوه ادراک او نیست؟ آیا او نباید از این قوا در تحصیل دین استفاده کند؟ به شما می‌گویم، هر آنچه که به عنوان دین به شما گفته شود با علم و عقل خود بسنجید. اگر موافق بود، قبول کنید، چه که حقیقت است. اما اگر موافق نبود، مردود شمارید، چه که جهالت است.

(خطابه ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱ مندرج در صفحه ۱۴۶-۱۴۰ Paris Talks)

اگر اعتقادات و تعالیم دینی با عقل مخالف باشد، منبعث از ذهن محدود انسان است نه از خدا، پس، لایق اعتقاد و ایمان نیست و سزاوار توجه نه. قلب به آن آرامش نیابد، و ایمان حقیقی میسر نه. چگونه انسان می‌تواند به آنچه که می‌داند با عقل مخالف است اعتقاد یابد؟ آیا ممکن است؟ آیا فؤاد می‌تواند آنچه را که عقل انکار می‌کند، قبول کند؟ عقل و خرد اول قوه‌ای است که به انسان داده شده و دین الهی با آن منطبق و موافق است. (ترجمه - خطابه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۲)

خداوند انسان را به موهبت عقل و فکر مخصص فرمود تا هر امری که به او القاء می‌گردد، مقایسه و مقارنه نماید تا قضاوتش عقلانی باشد.<sup>۳۹</sup> آنچه که با عقل مطابق است، قبول شود که حقیقت است، لکن آنچه که عقل و علم قبول نکند مردود شمرده شود که اوهام و خرافات است، شبح است نه واقعیت. (ترجمه - خطابه ۲۵ اکتبر ۱۹۱۲)

در اطراف خود ملاحظه کنید و ببینید که عالم امروز در اوهام و خرافات و ظواهر امور منهمک است. بعضی به عبادت اوهام و تخیلات خود مشغولند. آنها خدایی خیالی برای خود می‌سازند و او را می‌پرستند، اما مخلوق اذهان محدود آنها نمی‌تواند حیّ قدیر نامحدودی باشد که صانع کلّ ما یُری و ما لایری است. بعضی به عبادت شمس و اشجار و احجار پردازند. در ایام سلف نفوسی به پرستش دریا و ابر و حتی گل و خاک می‌پرداختند.

الیوم، انسان به عبادت ظواهر امور و مراسم و مناسکی پرداخته و چنان به آن متشبث شده که در مورد این رسم و یا آن روال خاص به مجادله مشغول به طوری که از جمیع جهات مشاجرات و مجادلات ملال آور به گوش می‌رسد. افرادی هستند که عقول ضعیفه دارند و قوای عقلانی آنها رشد نیافته، اما در قوت و قدرت دین نباید به سبب عدم قابلیت ادراک این نفوس تردید شود.

طفل صغیر قوانین حاکم بر طبیعت را درک نتواند، اما این مربوط به قوه عقلانی نابالغ آن طفل است؛ وقتی که بزرگتر شود و تعلیم بیند او هم به حقایق ابدیه پی برَد. طفل این حقیقت را درک نتواند که ارض طائف حول شمس است، اما، وقتی که قوه ادراک او بیدار شود، این حقیقت برای او واضح و مشهود گردد.

---

<sup>39</sup> ترجمه این قسمت از فصل یازدهم درگه دوست نقل و بقیه آن ترجمه شد - م

مباینت دین با علم مستحیل است، حتی اگر برخی از عقلا آنقدر ضعیف و نابالغ باشند که حقیقت را درک نکنند. خداوند دین و علم را خلق کرده تا میزان ادراک ما باشند، همانطور که بودند. دقت کنید که از چنین قوهٔ عالیّه غفلت ننمایید. جمیع امور را با این میزان بسنجید. (ترجمه - خطابه ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱)

علم حقیقی عبارت از عقل و واقعیت است، و دین اساساً حقیقت است و عقل محض؛ پس، این دو باید مطابق باشند. تعالیم دینی که با علم و عقل مباینت داشته باشد عبارت از اختراع و تخیل انسان است و لایق اعتناء نبوده و نیست چه که آنچه مخالف و مابین علم باشد خرافات و مخلوق جهالت انسان است. اگر بگوییم دین با علم مخالف است، نسبت به علم حقیقی یا دین حقیقی اطلاع نداریم، چه که هر دو مبتنی بر قضایا و استنباطهای عقلیه است و هر دو باید از امتحان بیرون آیند و سنجیده شوند. (ترجمه - خطابه ۷ مه ۱۹۱۲)

مادام که تقالید کورکورانه یا تعابیر جزمیه که در میان نفوس انسانی متداول است با اصول و شرایط عقلیه مطابق نباشد، و ذهن و تحقیق علمی نتواند آن را قبول کند، بسیاری از نفوس در عالم انسانی امروز از دین اجتناب و ابتعاد نمایند و آن را انکار کنند. به این معنی که تقالید، وقتی که به مقیاس عقل سنجیده شود، با معیار و مقتضیات آن مطابق نشود. پس، این نفوس دین را منکر شوند و طریق لامذهبی در پیش گیرند، در حالی که اگر حقیقت ادیان الهی بر آنها ظاهر و مبرهن شود و اساس تعالیم ربّانی که با حقایق مثبتّه مطابق است و با علم و دلایل عقلیهٔ منطقیّه توافق دارد، مشهود و مکشوف گردد، جمیع آنها را تصدیق نمایند و لامذهبی از میان برود. به این طریق جمیع نفوس انسانی را می‌توان به اساس دین هدایت کرد، چه که واقعیت عبارت از علم و عقل حقیقی است، لکن هر آنچه که با آن منطبق نه صرف خرافات است. (ترجمه - خطابه ۲۵ اکتبر ۱۹۱۲)

حال آن که دین الله مروج حقیقت و مؤسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و ممدّن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است، با وجود این چگونه معارضهٔ به علم نماید. استغفرالله. بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است. معارضهٔ به علم، جهل است و کارهٔ علوم و فنون، انسان نیست، بلکه حیوان بی‌شعور. زیرا علم نور است، حیات است، سعادت است، کمال است، جمال است و سبب قربیت درگاه احدیت است، شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم موهبت الهی؛ علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت. خوشا به حال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که به جهل و نادانی قناعت کنند و به

تقلیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل درکاتِ جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را به باد دادند.  
(مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۰۴)

جمع عقائدتان را تطبیق کنید تا علم مطابق دین باشد، هیچ اختلافی در آن نیست، چه که حقیقت واحد است. وقتی دین از خرافات، سنن و اصول جزمیهٔ احمقانه جدا شود، با علم تطابق یابد، و آنوقت قوهٔ عظیم وحدت‌بخش و تطهیرکننده در عالم به وجود آید که کلیهٔ حروب، اختلافات، منازعات و محاربات را بالمره از میان ببرد و عالم انسانی در قوهٔ محبت الهی متحد و متفق گردد. (ترجمه - خطابه ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱)

#### تخیل بشر و سوء تفاهم

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنهٔ ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری می‌جستند و بر اعراض و اعتراض قیام می‌نمودند... حجبات اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه منع نموده و می‌نماید. چه که در آن ایام حق به آنچه خود اراده فرموده ظاهر می‌شود نه به ارادهٔ ناس.  
(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۶)

مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منبع، چون جمال لایزال و طلعت بی‌مثال را در لباس ظاهر مُلکّیه مثل سایر ناس مشاهده می‌نمودند بدین جهت محتجب گشتند و غفلت نموده به آن سدرهٔ قرب تقرّب نمی‌جستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقلین الی‌الله بر آمده...  
(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۷۰)

سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند. یک مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است و معذکک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن‌های متواتره به آن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکران را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد. البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایی که قلبشان از سلسبیل انقطاع نهجشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. (ایقان، ص ۵۷)

البتّه اگر به اوهام ناس در ازمنهٔ خالیه و اعصار ماضیه ظاهر می‌شدند، احدی آن نفوس مقدّسه را انکار نمی‌نمود، مع آن که کلّ در لیالی و ایام به ذکر حق مشغول بودند و در معابد به عبادت قائم، معذکک از مطالع آیات ربّانیه و مظاهر بیّنات رحمانیه بی‌نصیب بودند، چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلقند.  
(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۶)

مقصود از ارسال رسل و انزال کتب معرفه‌الله و الفت و اتحاد عباد بوده. حال، ملاحظه می‌شود شریعت الهی را سبب و علت بغضاء و عناد نموده‌اند. زهی حسرت و ندامت که اکثری بما عندهم متمسک و مشغول و از ما عندالله غافل و محجوب. (لوح شیخ نجفی، ص ۱۰)

یکی از انواع تعصب که عالم انسانی را مبتلا ساخته، تحجر و ارتجاع مذهبی است. وقتی این نفرت موجب احتراق قلوب انسانی شود، علت انقلاب، ویرانی، ذلت نوع انسان و محرومیت از رحمت الهی می‌شود. چه که مظاهر مقدسه و شاعرین الهی ادیان بنفسم در کمال اتحاد، محبت و توافقند، اما خصلت پیروان آنها عبارت از خصومت شدید و عداوت نسبت به یکدیگر است. خداوند برای نوع انسانی لمعان محبت را اراده فرموده، اما در اثر عدم بصیرت و سوء ادراک، انسان خود را به حجاب اختلاف، نزاع و نفرت مبتلا ساخته است. اعظم احتیاج عالم انسانی تعاون و تعاضد است. هرچه علائق مودت و وحدت در میان انسانها قوی‌تر باشد، قوه سازندگی و حصول توفیقات در جمیع سطوح افعال انسانی بیشتر و شدیدتر است. بدون تعاون و تعاضد، آحاد اعضاء جامعه بشری خودمحمور و محروم از مقاصد نوع دوستی باقی می‌مانند و رشد و پیشرفت آنها محدود و منتزع خواهد بود ... خداوند مقدر و اراده فرموده که دین سبب و علت تلاش برای معاضدت و حصول توفیق در میان نوع بشر گردد. ذات الهی برای حصول این مقصود پیامبران را مبعوث فرموده، مظاهر مقدسه کلامش را فرستاده، تا حقیقت اساسی و دین الهی ثابت کنند که پیوند اتحاد بشرند، چه که ادیان الهی که توسط این پیامبران مقدس نازل شد دارای اساس واحد است. پس، همه اذعان نمایند که مقصود از ادیان الهی است که وسیله تعاون حقیقی بشری شوند، در مقصود خود که تأسیس عائله واحد انسانی است متحد باشند، چه که آنها مبتنی بر اساس عمومی محبت هستند، و محبت اولین شعاع ساطع از الوهیت است.

هر یک از ادیان الهی دو نوع احکام تأسیس فرمود: اساسی و ثانوی. احکام اساسی مبتنی بر بنیان محکم، لاتغیر و ابدی خود کلام الهی است. این احکام به روحانیات مربوط است، تثبیت اخلاقیات کند، احساسات باطنی را بیدار کند، عرفان الهی را مکشوف سازد و محبت جمیع نوع بشر را القاء نماید. احکام ثانویه به اداره امور ظاهری افعال انسانی و روابط آنها، وضع قوانین و مقررات لازم برای دنیای اجسام و اشراف بر آنها مربوط می‌شود. این احکام همیشه در معرض تغییر و تحوّل هستند و طبق مقتضیات زمان، مکان و شرایط جای خود را به احکام دیگر می‌دهند ... با تشبث به احکام موقت، تبعیت کورکورانه و تقلید رسوم اجدادی، اختلاف و انحراف در میان پیروان ادیان مختلف ایجاد شد و به تفرق، نزاع و نفرت منتج گردید. تقلید کورکورانه و رسوم جزمیّه به عداوت و جدائی منجر می‌شود؛ آنها به سفک دماء و تخریب

بنیان عالم انسانی منتهی می‌گردد. پس، اهل ادیان در کلّ عالم باید این تقالید را کنار بگذارند و اصول اساسی یا نفس حقیقت را که تغییر یا تحوّل قبول نمی‌کند، مورد تحقیق و تفحص قرار دهند. این وسیله الهی برای اتفاق و اتحاد است.

مقصود از کلیه ادیان الهی تأسیس علائق محبت و مودت میان بشر است و مقصد از پدیده‌های سماوی کلام مُنزله الهیه آن است که منشأ عرفان و تنویر عالم انسانی گردد. مادام که انسان بر تمسک خود به رسوم آباء و اجداد و تقلید مراسم و مناسک منسوخه اصرار ورزد، و ظهورات متعالیه نور الهی در عالم را انکار کند، نزاع وجدال هدف از دین را نابود کند و محبت و شفقت را مستحیل سازد. هر یک از مظاهر ظهور الهی به ظهور بعد از خود بشارت داد، و هر یک از آنها پیام سلف خود را مورد تأیید قرار داد. پس، مادام که آنها در مقصد و تعالیم متفق و متحدند، بر پیروان آنها واجب است که مانند آنها در عشق و مودت روحانی متحد گردند. به هیچ طریق دیگری اختلاف و انزجار از میان نرود و وحدت عالم انسان تأسیس نشود. (ترجمه - خطابه ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۲)

قرنی متعالی است. عصر اصلاح عمومی است. قوانین و مقررات حکومت مدنی و مرکزی در جریان تحوّل و تغییر است. علوم و فنون تجدید می‌شود. افکار تبدیل می‌شود. اساس جامعه انسانی در حال تغییر و تقویت است. الیوم، علوم سالفه بی‌فایده است. نظام نجومی بطلمیوسی و هزاران نظامها و نظریه‌های دیگر در توضیح موارد علمی و فلسفی متروک شده و فاقد ارزش است. سنن و اصول اخلاقی منطبق با احتیاجات دنیای جدید نیست. افکار و نظریه‌های اعصار ماضیه امروز ثمری ندارد. سلطنت‌ها و حکومت‌ها ساقط و هابط می‌شوند. جمیع شرایط و مقتضیات گذشته برای این زمان فاقد تناسب و کفایت و در حال اصلاحات بنیادی است. پس واضح و مبرهن است که تعالیم جعلی و کاذب مذهبی، آشکال عتیقه اعتقادی و تقالید آباء و اجدادی که با اساس حقیقت الهیه منافات دارد، هم باید اصلاح گردد. آنها باید متروک شوند و شرایط جدید تصدیق گردد. اخلاقیات عالم انسانی باید متحوّل شود. در مانهای جدید و راه‌حل‌های جدید باید برای مسائل و معضلات اتخاذ گردد. قوای عقلی بشری باید تغییر کند و در معرض اصلاحات عمومی قرار گیرد. همانطور که افکار و فرضیه‌های اعصار گذشته امروز بی‌ثمر است، احکام و ضوابط مصنوعات مذهبی بشری منسوخ و بی‌اثر است. بلکه علت عداوت و منتهی به نزاع وجدال در عالم انسانی است؛ منتج به حرب و سفک دماء است، و در اجرای آنها، وحدت نوع بشر محلّی از اعراب ندارد. لهذا، وظیفه ما است که در این عصر نورانی به تحقیق در اصول ضروریّه دیانت الهی پردازیم، حقایق واقعی وحدت عالم انسانی را طلب کنیم و منشأ مودت و اتفاق را که مورث اتحاد نوع بشر با پیوند



محبت آسمانی خواهد شد، کشف کنیم. این وحدت لمعان ابدیت، روحانیت الهیه، نورانیت خداوند و فیض ملکوت است. ما باید منشأ الهی این فیوضات ریائیه را تفحص کنیم و در کمال استقامت به آن متشبث شویم. چه که اگر محدود و مقید به مصنوعات و احکام بشری بمانیم، یوماً فیوماً عالم انسانی بیشتر هبوط کند، طریق انحطاط طیّ کند، جنگ و جدال روز به روز تزیاید یابد و قوای شیطانی برای انهدام نوع بشر متحد و متفق شوند.

(ترجمه - خطابه ۲۵ مه ۱۹۱۲)

اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رَوَد، امر بسیار بر اهل دیار سهل شود، به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است، محتجب نمی‌مانند و همه حجبات را به نار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند.

(کتاب ایقان، ص ۴۱)

بگو ای قوم، به قوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند، پاک و طاهر گردد. این اصنام حائلند و خلق را از علو و صعود مانع. امید آن که ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلّ کبری برهاند.

(لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۸)

#### شارعان ادیان، عوامل اجرایی یک جریان واحد متممّن کردن

جمع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند؛ و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیرمحدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل.

(کتاب ایقان، ص ۱۲۰-۱۱۹)

خداوند یگانه می‌فرماید میان پیمبران جدائی ننهیم. چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان، جدائی و برتری میان ایشان روا نه. پیمبر راستگو خود را به نام پیمبر پیشین خوانده، پس چون کسی به نمان این گفتار پی نبرد به گفته‌های ناشایسته پردازد. دانای بینا را از گفته او لغزش پدیدار نشود.

اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار. ولی ایشان مانند ماه تابان است، چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار، با آن که هیچگاهی او را کاهش و نیستی نه.

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است، ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار است. چه هر گاه که خداوند بی‌مانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد، به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. (یاران پارسی، ص ۴۶)

در این مقام هر کدام را هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است؛ چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند... نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می‌شود؛ و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند، این است که در کلمات مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل می‌شوند. (کتاب ایقان، ص ۱۳۷)

ادیان الهیه از یوم آدم الی الآن پیاپی ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته، خلق را زنده نموده و نورانیت بخشیده و تربیت کرده تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یابند، به نورانیت ملکوت رسیدند. ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شد، مدتی از قرون کافل سعادت عالم انسانی بود و شجر برثمر بود؛ ولی بعد از مرور قرون و اعصار، چون قدیم شد، بی‌اثر و ثمر ماند، لهذا دوباره تجدید شد. دین الهی یکی است، ولی تجدید لازم. مثلاً حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت؛ بنی اسرائیل به واسطه شریعت موسی از جهل نجات یافته به نور رسیدند و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند. ولی بعد از مدتی مدیده آن انوار غروب کرد و آن نورانیت نماند؛ روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت، کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود؛ دوباره جهان روشن شد. مقصد این است، دین الله یکی است، که مربی عالم انسانی است، ولیکن تجدید لازم. درختی را چون بنشانی، روز به روز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تر به بار آرد. لکن بعد از مدت مدید، کهن گردد، از ثمر باز ماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجر اول ظاهر می‌شود. دقت نمائید. در عالم وجود هر چیزی را تجدید لازم. نظر به عالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدید یافته، افکار تجدید یافته، عادات تجدید یافته، علوم و فنون تجدید یافته، مشروعات و اکتشافات تجدید یافته، ادراکات تجدید یافته. پس چگونه می‌شود که امر عظیم دینی که کافل ترقیات فوق‌العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دو جهانی، بی‌تجدید ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۹)

هر ظهوری جان عالم است و طیب حاذق هر دردمند. عالم بشر مریض است. آن طیب حاذق علاج مفید دارد و به تعالیم و وصایا و نصایحی قیام نماید که درمان هر درد است و مرهم هر زخم. البتّه طیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی کشف نماید و به معالجه پردازد... معالجهٔ اطّباي حاذق سلف و خلف نوع واحد نیست، بلکه به مقتضای مرض مریض است؛ هرچند علاج تغییر و تبدیل یابد، ولی کلّ بجهت صحّت مریض است. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۶)

ادیان الهی مظهر دو نوع احکام هستند. اوّل، احکامی که شامل تعالیم اساسیه، یا روحانیّه کلمه الله است. اینها عبارتند از ایمان به خدا، کسب فضائلی که خصلت انسان کامل است، اخلاق مرضیه است، کسب فیوضات و فضائل منبعث از لمعان انوار الهی است - خلاصه، احکامی که به عالم اخلاق مربوط است. این وجه اساسی دین الله است و از اهمّیت کبری برخوردار چه که معرفت الهی از احتیاجات اساسی انسان است. انسان باید پی به وحدانیّت الهیه برّد باید اصول و احکام الهی را بشناسد و تصدیق کند و به یقین مبین بداند که رشد اخلاقی عالما نسانی منوط به دین است. باید از جمیع نقائص آزاد شود و طالب وصول به فضائل آسمانی گردد تا ثابت کند صورت و مثال الهی است. در کتاب مقدّس آمده است که خداوند فرمود، "انسان را به صورت و مثال خود بسازیم." بدیهی است که صورت و مثال الهی مذکور شبیه و مثال فرد بشر نیست چه که حقیقت الوهیت محدود به هیچ صورت و هیكلی نیست. بلکه، مقصود صفات و خصوصیات الهی است. همانطور که گفته می‌شود خداوند عادل است، انسان هم باید عادل باشد. همانطور که خداوند به جمیع نوع انسان مهربان است، انسان نیز باید نسبت به کلّ عالم انسانی محبّت خویش را ابراز دارد. همانطور که خداوند صادق و باوفا است، انسان هم باید همان صفات و سجایا را در عالم انسانی ظاهر سازد. همانطور که خداوند رحمت خود را نسبت به کلّ نثار می‌کند، انسان هم باید ثابت کند که مظهر رحمت است. خلاصهٔ کلام آن که، صورت و مثال الهی شامل فضائل الهی است، و مقصود آن است که انسان دریافت کنندهٔ انوار صفات الهیه گردد. این اساس جمیع ادیان الهی است، نفس حقیقت است که در جمیع مشترک است. حضرت ابراهیم این را ترویج نمود؛ حضرت موسی آن را اعلام فرمود. حضرت مسیح و جمیع انبیاء همین میزان و وجه دین الله را حفظ کردند.

ثانی، احکام و حدودی است که موقت و غیراساسی است. اینها به معاملات و روابط انسان مربوط می‌شود. اینها از اهمّیت ثانویه برخوردار و طبق مقتضیات زمان و مکان در معرض تغییر و تحوّل است. این احکام نه ابدی هستند و نه اساسی. فی‌المثل، در زمان حضرت نوح، مصلحت چنان بود که اغذیهٔ بحری مطابق قانون تلقی شود؛ لهذا، خداوند به نوح امر کرد از کلبهٔ جانوران دریایی بهره گیرد؛ در زمان حضرت

موسی این امر مطابق با مقتضیات وجود اسرائیل نبود؛ لہذا، فرمان دومی نازل شد کہ تا حدی حکم مربوط بہ اغذیہ بحری را نسخ می کرد. در زمان حضرت ابراهیم علیہ السّلام شیر شتر غذای مشروع و مقبول بود؛ ہمینطور گوشت شتر؛ اما در زمان یعقوب، بہ علت قسمی کہ یاد کرده بود، غیر مشروع شد. اینها احکام غیراساسی و موقت هستند. در کتاب مقدّس اوامری نازل کہ مطابق آن ایّام ماضیہ نفس روح عصر بود، نفس نور آن زمان بود. فی المثل، طبق شریعت تورات اگر انسان مرتکب سرقت بہ میزان معلومی می شد، قطع ید می شد. آیا در این زمان قطع ید سارق یک دالر عملی است، منطقی است؟ در تورات ده فرمان در مورد قتل نازل. آیا امروز قابل اجرا است؟ مسلماً خیر. زمان تغییر کرده است. طبق نصّ کتاب مقدّس اگر فردی حکم سبت را تغییر دهد یا نقض کند یا اگر در سبت بہ آتش دست بزند، باید کشته شود. امروز چنین حکمی منسوخ است. تورات اعلام می کند کہ اگر فردی کلام ناشایستی بہ پدرش بگوید، باید بہ مجازات مرگ محکوم شود. آیا امروز این حکم قابل تنفیذ است؟ خیر؛ شرایط بشری تغییر کرده است. ہمینطور، در زمان حضرت مسیح احکام جزئیہ مطابق با آن زمان تنفیذ شد. پس معلوم و ثابت شد کہ اساس شریعت اللہ دائمی و لایتغیر است. ہمین اساس است کہ ضامن ترقی و ثبات هیأت اجتماعیہ و نورانیت عالم انسانی است. ہمیشہ علت محبّت و عدالت در میان انسانها بوده است. در جهت مودّت و وحدت جمیع نوع بشر حرکت می کند، چه کہ ابدأ تغییر نمی کند و جای خود را بہ حکم دیگر نمی دهد. احکام ثانویہ یا غیر اساسی کہ معاملات هیأت اجتماعیہ و امور یومیہ حیات را نظم می بخشند، قابل تغییر و قابل نسخ است. (ترجمہ - خطابه ۸ نوامبر ۱۹۱۲ حضرت عبدالہاء)

هدف و تعالیم مظاهر مقدّسہ الہیہ کہ منشأ یا شارع نظامهای مختلف دینی بوده اند، در نہایت اتّفاق و اتّحاد بود. حقیقت و روح حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت زردشت، حضرت بودا، حضرت مسیح، حضرت محمد، حضرت باب و حضرت بہاء اللہ واحد است. مضافاً، ہر پیامبری و عود نفس مقدّسی را کہ قبل از او ظهور فرمود، تحقّق بخشید، و ہمینطور، ہر یک از آنها بشارت بہ نفسی داد کہ بعد از او ظاهر می شد. ملاحظہ کنید چگونہ حضرت ابراهیم بشارت بہ ظهور حضرت موسی داد و حضرت موسی بیان حضرت ابراهیم را تحقّق بخشید. حضرت موسی بشارت بہ ظهور دور مسیحی داد و حضرت مسیح شریعت موسی را تکمیل کرد. لہذا، معلوم و واضح است کہ مظاهر ظهور الہی کہ نظامهای دینی را تأسیس فرمودند در نہایت اتّحاد و اتّفاقند؛ در تعالیم و رسالت آنها هیچ اختلافی ممکن نہ؛ جمیع آنها حقیقت را متجلی ساختند و شریعت الہی را ترویج فرمودند. دین الہی حقیقت است و حقیقت تعدّد قبول نکند؛ واحد است. لہذا، اساس نظامهای دینی واحد است کہ منشأ کلیّہ آنها حقیقت واحد و لایتجزی است. (ترجمہ - خطابه ۱۶ ژوئن ۱۹۱۲)

خلاصه، شمس شمس واحد است، نور نور واحد است که بر جمیع کائنات می‌تابد. هر کائنی سهمی از آن دارد، اما مرآت صافی می‌تواند فیض آن را به نحو اکمل و اتم منعکس سازد. لهذا، ما باید نور شمس را پرستش کنیم، از هر مرآتی که ظاهر شود. ما نباید تعصب داشته باشیم، چه که تعصب مانع ادراک است. مادام که لمعان شمس لمعان واحد است، جمیع حقایق انسانی باید از همان نور نصیب بَرند، و آن را قوه الزام‌آوری بدانند که جمیع آنها را در نور و روشنی خود متحد می‌سازد. (ترجمه - خطابه ۱۲ مه ۱۹۱۲)

امیدوارم انوار شمس حقیقت تمام جهان را روشنی بخشد تا هیچ نزاع و جدالی باقی نماند، جنگ و خونریزی از میان برود. تحجر و تعصب مذهبی مجهول‌ماند، کل عالم انسانی در پیوند برادری وارد شود، نفوس در نهایت اتفاق معاشرت کنند، ملل ارض علم حقیقت را نهایتاً به اهتزاز آرند، و ادیان عالم در معبد الهی یگانگی داخل شوند، چه که اساس ادیان الهی حقیقت واحده است. حقیقت تقسیم قبول نکند؛ تعدد قبول نکند. جمیع مظاهر مقدسه الهیه حقیقت واحدی را اعلام و ترویج فرمودند. آنها نوع بشر را به نفس حقیقت دعوت کردند و حقیقت واحد است. غمام تقالید شمس حقیقت را پنهان کرده. ما باید این تقالید را فراموش کنیم، این غمام را زائل سازیم و شمس را از تیرگی اوهام آزاد کنیم. در این صورت است که شمس حقیقت در نهایت عظمت و جلال بدرخشد؛ در این صورت جمیع سگان ارض متحد شوند، ادیان دین واحد شوند، فرق و احزاب ائتلاف کنند، جمیع ملل و اقوام با تصدیق ابوت واحده همراه و همدل شوند، و جمیع مدارج عالم انسانی در ملاذ و ملعاً سرآورده واحده و در ظل رایت واحد جمع شوند. (ترجمه - خطابه ۵ مه ۱۹۱۲)

### ترک نظریه‌های منسوخ و مهجور با تحرّی حقیقت بدون شائبه تعصب

اکثری از عباد به اوهام انس دارند. یک قطره از دریای وهم را بر بحر ایقان ترجیح می‌دهند؛ از معنی محروم، به اسم متمسکند و از مشرق آیات الهی ممنوع و به ظنون متشبث. انشاءالله آن جناب در جمیع احوال مؤید باشند بر کسر اصنام اوهام و خرق سبحات آنان. (کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۳)

انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لانهای عرفان نمائید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شود و یا به حجّتی تمسک جوئید. (کتاب ایقان، ص ۷۱-۷۰)

اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط به آن... قل أن انصفوا یا اولی الالباب. من لا انصاف له، لا انسانیه له... ناس را از موهوم منع نمودیم که به سلطان معلوم و ما یظهر من عنده عارف شوند. حال به

ظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده می‌شوند. لعمری آنهم هُم الموهوم و لایشعرون و ما يتكلمون أنه هو الموهوم و لا يفقهون. نسلُّ اللهُ أن يوقَّ الكُلَّ و يعرفهم نفسه و أنفسهم. (مجموعه اقتدارات، ص ۲۹۵-۲۹۳)

انَّ العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان الا بالانقطاع الصَّرف عن كلِّ من في السَّموات و الأرض. قدسوا أنفسكم يا اهل الأرض لعلَّ تصلُّنَّ الى المقام الَّذي قدَّر اللهُ لكم... جوهر این باب آن که سالکین سبیل ایمان و طالبین کوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات غرضیه پاک و مقدس نمایند؛ یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به شجحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهر و چشم را از ملاحظه کلمات فاتیه؛ و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. زیرا که اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد، هرگز به رضوان معرفت رب العزه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز به سر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد. (کتاب ایقان، ص ۲)

خدا به انسان چشم تحقیق داده تا بواسطه آن حقیقت را ببیند و تشخیص دهد. به انسان گوش داده تا ندای حقیقت را بشنود و به او موهبت عقل داده تا بواسطه آن جمیع امور را از برای خود کشف کند. این موهبت و تجهیزات او برای تحرّی حقیقت است. مقصد آن نبوده که انسان به چشم دیگری ببیند، به گوش دیگری بشنود یا به مغز دیگری ادراک نماید. هر موجود انسانی دارای مواهب، قوا و مسئولیت‌های فردی در نقشه خلقت الهی است. پس، به عقل و قضاوت خود متکی باشید و به نتیجه تحقیقات خود متشبث گردید و الا در بحر جهالت و غفلت منهمک گردید و از جمیع فیوضات الهیه محروم شوید. (ترجمه - خطابه ۲۹ اوت ۱۹۱۲)

بدانید که خداوند در انسان قوه عاقله آفریده تا بواسطه آن بتواند تحرّی حقیقت کند. مقصود خداوند این نبوده که انسان کورکورانه از آباء و اجداد خود تقلید کند. به او قوه تعقل یا قوه استدلال داده شده که به مدد آن به تحرّی پردازد و حقیقت را کشف کند و آنچه را که واقعی و حقیقی می‌یابد باید قبول کند. او نباید مقلد یا تابع بی‌بصیرت هر نفسی شود. او نباید بدون هیچ تحقیقی مطلقاً به عقیده هر انسانی اتکاء کند؛ خیر، هر نفسی باید با درایت و بالاستقلال، به نتیجه‌گیری واقعی دست یابد و فقط به آن حقیقت متعهد و مقید باشد. سبب اعظم مصائب و نومیدی‌ها در عالم انسانی غفلت و جهالت مبتنی بر تقلید کورکورانه است. به این علت است که منازعات و جنگها رواج می‌یابد؛ به این سبب است که نفرت و عداوت مستمراً در میان نوع بشر ایجاد می‌گردد. (ترجمه - خطابه ۲۹ اوت ۱۹۱۲)

باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقلید دست بکشد. زیرا ملل عالم، هر یک تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است. پس باید تحرّی حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زائل شود. زیرا حقیقت حقیقت واحده است؛ تعدّد و تجزّی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزّی و تعدّد قبول نکند، اگر جمیع ملل تحرّی حقیقت کنند، شبهه‌ای نیست که کلّ متحد و متّفق شوند. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۴)

ملاحظه کنید؛ آیا قوانین اعصار ماضیه برای شرایط حالیه انسان قابل استفاده است؟ واضح است که قابل استفاده نیست. فی‌المثل، قوانین قرون سالفه آشکال استبدادی حکومت را مجاز می‌شمرد. آیا قوانین مربوط به سلطه مستبدانه برای شرایط امروز مناسب است؟ چگونه می‌توان از آنها برای حلّ مسائلی که ملل جدید را احاطه کرده استفاده کرد؟ همینطور، سؤال می‌کنیم آیا اعتبار افکار قدیمه، فنون و صنایع بدوی، بی‌کفایتی موقفیت‌های علمی الیوم برای ما مفید است؟ آیا شیوه‌های قدیمی فلاح در قرن بیستم کفایت می‌کند؟ حمل و نقل در اعصار گذشته به نقل و انتقال با حیوانات محدود بود. چگونه می‌تواند احتیاجات امروز انسان را رفع کند؟ اگر وسائل حمل و نقل اصلاح نشده بود، میلیونها میلیون نفوسی که حال بر وجه ارض زندگی می‌کنند از گرسنگی می‌مردند. بدون خطوط آهن و سفاین بخار سریع‌السیر، عالم امروز مانند میت بود. بلاد عظیمه‌ای مانند نیویورک و لندن اگر به وسائل نقلیه قدیمی وابسته بودند، چگونه می‌توانستند دوام بیاورند؟ این موضوع در سایر موارد که نسبت به احتیاجات امروز اصلاح شده است، نیز مصداق دارد. اگر اصلاحات صورت نگرفته بود، انسان نمی‌توانست وسیله معاش خود را فراهم کند.

اگر این تمایلات مادی اینقدر مستلزم اصلاح باشد، عالم روح انسانی، عالم تفکر بشری، ادراک بشر، فضائل و فیوضات او چقدر بیشتر به اصلاحات محتاج است. آیا ممکن است که احتیاج مزبور ثابت مانده باشد در حالی که عالم از هر جهت و شرایطی در ترقّی و تقدّم بوده است؟ مستحیل است.

لذا، ما باید به خداوند متوسّل شویم و به کمال تضرّع و ابتهال بخواهیم و نهایت مجهودات خود را به کار ببریم تا عالم انسانی در کلیّه مدارج حرکتی قوی یابد، سعادت کامل عالم انسانی حاصل شود و ارواح احیاء گردند و فیوضات لایتناهی و رحمت خداوندی شامل گردد. (ترجمه - خطابه ۲۵ اوت ۱۹۱۲)

کلمه حقیقت از هر زبانی خارج شود باید مورد قبول قرار گیرد؛ حقایق مطلقه در هر کتابی باشد باید پذیرفته شود. اگر ما متعصب باشیم این تعصب باعث محرومیت و جهالت است.

(نقل ترجمه خطابه ۲۸ مه ۱۹۱۲ از صفحه ۹۱ بهاءالله و عصر جدید)

عصر تابندگی طلوع کرده، عقول در ترقی و ادراکات در توسعه، تحقق امکانات بشری در تعمیم، احساسات در اعتلاء، اکتشاف حقایق در حال ارتقاء. لهذا، لازم است که ما کلیه تعصبات جاهلیه را ترک کنیم، اعتقادات قدیمه منسوخه در سنن اعصار ماضیه را بالمره کنار گذاریم و علم اتفاق و اتحاد بین‌المللی را به اهتزاز آوریم. در کمال محبت به معاضدت پردازیم و با ارتباط روحانی متقابل از سعادت و صلح ابدی نصیب بریم.

(ترجمه - خطابه ۲۶ اکتبر ۱۹۱۲)



## فصل چهارم

### آماده کردن راه به سوی نظم جهانی

#### برانگیختن اراده به عمل

كُلَّ النَّاسِ قَدْ خُلِقُوا عَلَى فِطْرَةِ اللَّهِ الْمَهِيمِنَ الْقَيُّومِ وَ قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ مَقَادِيرَ الْأَمْرِ عَلَى مَا رَقِمَ فِي الْوِاحِ عَزَّ مَحْفُوظٍ. وَلَكِنْ يَظْهَرُ كُلَّ ذَلِكَ بَارَادَاتِ أَنْفُسِكُمْ كَمَا أَنْتُمْ فِي أَعْمَالِكُمْ تَشْهَدُونَ. مَثَلًا فَانظُرْ فِيمَا حَرَّمَ عَلَى الْعِبَادِ فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ... بِحَيْثُ أَحَلَّ اللَّهُ فِيهِ مَا أَرَادَ بِأَمْرِهِ وَ حَرَّمَ مَا شَاءَ بِسُلْطَانِهِ... وَلَكِنَّ النَّاسَ بَعْدَ عِلْمِهِمْ عَمَّا نَهَوْا عَنْهُمُ يَرْتَكِبُونَ. هَلْ يَنْسَبُ هَذَا إِلَى اللَّهِ أَوْ إِلَى أَنْفُسِهِمْ إِنْ أَنْتُمْ تَنْصَفُونَ. قُلْ مَا حَسَنَةَ الْآءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا مِنْ سَيِّئَةٍ إِلَّا مِنْ أَنْفُسِكُمْ. أَفَلَا تَعْرِفُونَ؟ (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۱)

هر ذی‌بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال به عرصه شهود و ظهور آید.

اما هر چیزی مجرد دانستن کفایت نکند. جمیع می‌دانیم عدالت خوب است، لکن قوه اجرائیه لازم. مثلاً اگر بدانیم معبد ساختن خوب است، به این دانستن به وجود نمی‌آید؛ باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت لازم؛ مجرد دانستن کفایت نکند. ما جمیع می‌دانیم صلح خوب است، سبب حیات است؛ لکن محتاج ترویج و عملیم. اما چون این عصر عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل، لابد بر این است این افکار منتشر شود، به درجه اجرا و عمل آید. یقین است زمان حامیان صلح می‌پرورد؛ در جمیع اقالیم عالم حامی صلح موجود.

اموری در تحت اختیار انسان است، مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف؛ مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه. این واضح و مشهود است که اراده انسان در این اعمال مدخلی عظیم دارد و اما اموری است که انسان بر آن مجبور و مجبور است مثل خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوا و ضرر و زیان. این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه؛ زیرا مجبور بر آن است. اما در اعمال خیریه و افعال شریه مختیر است و به اختیار خویش ارتکاب می‌نماید.

مثلاً اگر خواهد به ذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد به یاد غیر مألوف شود. ممکن است از نار محبه الله شمعی برافروزد و میسر است که محب عالم گردد و یا مبغض بنی آدم شود و یا به حب دنیا پردازد و یا عادل شود و یا ظالم گردد. این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسان است، لهذا مسؤول از آن...

جمع حرکات و سکانات انسان مستمداً از مدد رحمان و لکن اختیار خیر و شرّ راجع به انسان.  
(مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۸۷ و ۱۸۸)

جمع ملل از حیث احوال کاملند؛ جمع ذکر می کنند که محبّ خیرند؛ جمع می گویند صدق مقبول است و کذب مذموم؛ امانت فضیلت عالم انسانی است، خیانت ذلّت عالم انسانی؛ دلها را خشنود کردن خوب است نه دلها را شکستن؛ مهربانی خوش است نه بغض و عداوت؛ عدل خوب است نه ظلم؛ رحمت خوب است نه زحمت؛ حُسن اخلاق خوب است نه سوء اخلاق؛ نور مقبول است نه ظلمت؛ علم عزّت انسان است نه جهل؛ کَرَم خوش است نه بُخل؛ توجّه به خدا خوب است نه غفلت از خدا؛ هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلک. ولی جمع اینها در عالم قول می ماند؛ عملی در میان نیست. هر نفسی به هوی و هوس خود مشغول است؛ هر کس در فکر منفعت خویش است ولو مضرت دیگران در آن باشد؛ هر نفسی در فکر ثروت خود است نه دیگران؛ هر کس در فکر راحت و آسایش خویش است نه سائران؛ نهایت آرزوی ناس این است و مسلکشان چنین.  
(خطابات مبارکه، ج ۱، ۱۲۸-۱۲۷)

از توافق بر این که دوستی و مودّت عمومی مطلوب است، و از صحبت در مورد نجات نوع انسان به عنوان کمال مطلوبی عالی چه ثمر حاصل؟ اگر این افکار به حیّز عمل در نیاید و در عالم فعل داخل نشود، اثر و ثمری ندارد.

فقط به این علّت که مردم فقط در مورد آرمانهای خود صحبت می کنند و سعی نمی کنند آنها را به مرحله عمل برسانند، شرّ و فساد همچنان در عالم وجود خواهد داشت. اگر اعمال جای اقوال را بگیرد، طولی نمی کشد که مشقّات عالم به راحتی و آسایش تبدیل گردد.

کسی که کار خوب بسیار انجام دهد و از آن صحبت نکند، در جهت کمال حرکت می کند. کسی که کار کوچکی انجام دهد و آن را در کلام خود بزرگ جلوه دهد، ارزش زیادی ندارد.

اگر من به شما محبّت داشته باشم، احتیاجی ندارم مستمراً درباره محبّتم صحبت کنم. شما بدون این که من بگویم از آن خبر دارید. و اگر به شما محبّت نداشته باشم، آن را هم می دانید و اگر هزار مرتبه به شما بگویم که شما را دوست دارم، ابدأ باور نخواهید کرد.

مردم بسیار به خیر و خوبی اذعان می کنند و حرفهای بسیار خوبی می زنند چه که مایلند تصوّرات و تفکّرات درباره آنها بسیار بیشتر و بهتر از هم نوعان آنها باشد، طالب شهرتند که در انظار اهل عالم مشهور

باشند. نفوسی که بیشتر به امور خیریه می‌پردازند، کمتر در مورد اعمال و افعال خود حرف می‌زنند. ابناء الهی که مبادرت به عمل می‌کنند بی آن که به آن مباحثات کنند، از احکام الهی اطاعت می‌کنند. امیدم برای شما چنان است که همیشه از ظلم و ستم اجتناب کنید؛ لاینقطع کار کنید تا در جمیع اقالیم عالم عدالت حاکم شود، قلوبتان صاف و پاک باشد و دستهای شما از هر ناپاکی و خیانتی بری و آزاد. این است موجب تقرّب الهی و این است آنچه که من از شما انتظار دارم.  
(ترجمه - خطابه ۱۷-۱۶ فوریه ۱۹۱۱)

اعمال است که جهان را ترقی داده؛ اعمال است که این مدنیّت را ترویج کرده؛ اعمال است که این صنایع را آشکار کرده؛ اعمال است که این اکتشافات را ظاهر کرده؛ اعمال است که عالم مادی را به این درجه رسانده. اگر چنانچه اعمال نبود، اقوال بود، آیا ممکن بود این مدنیّت حاصل شود؟ پس به این برهان می‌توانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیات است. اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب می‌شود، نه اقوال؛ اعمال خیریه سبب مسرت وجدان می‌شود؛ فضائل عالم انسانیّه سبب نورانیّت بشر می‌شود. پس، شماها باید شب و روز تضرّع و زاری کنید و دعا نمائید و از خدا بخواهید که موفق به اعمال شوید نه اقوال. توجه به خدا کنید، مناجات کنید، نماز کنید؛ بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود؛ هر فقیری را سبب غنا شوید؛ هر افتاده‌ای را دست‌گیر گردید؛ هر محزونی را سبب سرور شوید؛ هر بیماری را سبب صحّت شوید؛ هر خائفی را سبب امنیت گردید؛ هر بیچاره را سبب چاره شوید؛ هر غریبی را ملجأ و پناه باشید؛ هر بی‌سر و سامانی را منزل و مأوی شوید.  
(خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۲۹)

بعضی اشخاص که از همم کلیّه عالم انسان بی‌خبرند، این امر<sup>۴۰</sup> را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند. نه چنان است، بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همّت بی‌همتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست. همّت همّت، غیرت غیرت لازم است. چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنع شمرده می‌شد که ابدأ عقول تصور وقوع آن را نمی‌نمود. حال ملاحظه می‌نمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی‌الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیّت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجات کلّ است، از چه جهت ممتنع و محال فرض شود؟ و لابدّ بر این است که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه‌گر گردد.  
(رساله مدنیّه، ص ۷۸)

<sup>40</sup> مقصود صلح عمومی است.

روز به روز سعی نمائیم که روحانی‌تر شویم، نورانی‌تر شویم و به وحدت عالم انسانی خدمت کنیم؛ مساوات بشریّه را مُجرى داریم؛ رحمت الهیّه را منتشر نمائیم؛ محبت الله را بر جمیع من علی الارض عرضه داریم تا قوه روحانیه در نهایت جلوه ظهور نماید؛ اجسام را حکمی نمآند؛ ارواح حکمران گردد. آن وقت عالم بشر عبارت از یک نفس شمرده شود و وحدت عالم انسانی جلوه نماید، اختلاف و نزاع را حکمی نمآند. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۳۵)

### از بین بردن موانع صلح

#### نژادپرستی

ای اهل بینش آنچه از سماء مشیت الهیه نازل گشته علّت اتحاد عالم و الفت و یگانگی امم بوده. از اختلافات جنسیّه چشم بردارید و کلّ را در پرتو وحدت اصلیّه ملاحظه نمایید.

(نقل ترجمه بیان حضرت بهاءالله از صفحه ۷۷-۷۶ ظهور عدل الهی)

جز اصلاح عالم و آسایش امم مقصدی نداریم ... جمیع ملل عالم در ظلّ یک آئین متحد و مجتمع گردند و ابناء بشر چون برادر مهرپرور شوند؛ روابط محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زائل شود...

(نقل ترجمه بیان حضرت بهاءالله به ادوارد براون از حضرت بهاءالله تألیف محمدعلی فیضی، ص ۲۴۱)

جمال مبارک می‌فرمایند اجناس و الوان مختلفه موجب جلوه و جلال و هم‌آهنگی عالم امکان است. کلّ باید در این بوستان عظیم انسانی چون گل‌های رنگانگ بنهایت الفت و اتحاد پرورش یابند و فارغ از هر گونه نفرت و اختلاف با یکدیگر دمساز و مألوف گردند.

(نقل ترجمه خطابه ۳۰ آوریل ۱۹۱۲ از صفحه ۷۷ ظهور عدل الهی)

حضرت بهاءالله هنگامی مردم سیاه را به مردمک سیاه چشم که حول آن را سفیدی احاطه نموده تشبیه فرموده‌اند. در این مردمک سیاه همواره انعکاسی از صورّ اشیاء که در برابر آن واقع مشاهده گردد و از آن رو انوار و تجلیات روح ظاهر و نمایان شود. (نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از صفحه ۷۷ ظهور عدل الهی)

خداوند امتیازی بین سفید و سیاه نمی‌گذارد. اگر قلوب پاک و مقدّسند، هر دو نزد حقّ مقبول‌اند. خداوند نظر به لون یا جنس افراد ندارد. جمیع الوان نزد حقّ یکسان است، خواه سفید، خواه سیاه، خواه

زرد. زیرا کلّ به صورت و مثال الهی خلق شده و جمیع آثار مختلف صنع یزدانی هستند. ما باید به این حقیقت واقف و به این معنی متذکّر و متوجّه باشیم. (نقل ترجمه خطابه ۱۱ مه ۱۹۱۲ از ص ۷۸ ظهور عدل الهی)

جمیع بشر در نزد خدا یکسانند. حقوقشان حقوق واحده؛ امتیازی از برای نفسی نیست. کلّ در تحت قانون الهی هستند؛ مستثنائی نه. در نزد حق امیر و فقیر یکسانند؛ عزیز و حقیر مساوی. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۴۸)

جمیع بشر از یک عائله اند؛ بندگان یک خداوندند؛ از یک جنس اند، تعدّد اجناس نیست. مادام همه اولاد آدم اند، دیگر تعدّد اجناس اوهام است. نزد خداوند انگلیزی نیست، فرنساوی نیست، ترکی نیست، فرسی نیست. جمیع نزد خدا یکسان اند؛ جمیع یک جنس اند. این تقسیمات را خدا نکرده، بشر کرد. لهذا مخالف حقیقت است و باطل است. هر یک دو چشم دارد، دو گوش؛ یک سر دارد، دو پا. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۸)

در پیش خدا سفید و سیاه نیست؛ جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی است. بو و رنگ حکمی ندارد؛ قلب حکم دارد. اگر قلب پاک است، سفید یا سیاه، هیچ لونی ضرر نرساند. خدا نظر به الوان نماید، نظر به قلوب نماید. هر کس قلبش پاک تر، بهتر؛ هر کس اخلاقتش نیکوتر، خوشتر؛ هر کس توجهش به ملکوت ابهی بیشتر، پیشتر. الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۴۰-۳۹)

ممتاز بودن منوط به لون نیست. خلق و خو معیار حقیقی انسانیت است. هر نفسی که از خلق خوب برخوردار، و مؤمن به حضرت پروردگار و مستقیم در امر کردگار، اعمالش خوب، کلامش خوب، در ساحت حق مقبول، به هر رنگ که باشد. (ترجمه - خطابه ۱۰ نوامبر ۱۹۱۲)

یقین است که عالم انسانی عبارت از یک خانواده و عائله واحده است. به سبب تفاوت های اقلیمی مناطق، به ممرّ دهور و اعصار الوان متنوع شده است. در منطقه حاره، به علت شدت تأثیر آفتاب به مرور از زمان جنس اسود ظاهر شد. در منطقه بارده، به علت شدت برودت و عدم تأثیر حرارت آفتاب به ممرّ قرون و اعصار، جنس ابیض به ظهور رسید. در منطقه معتدله، اجناس اصفر، اسمر و احمر به وجود آمد. اما

فی الحقیقه نوع انسان جنس واحد است. چون جنس واحد است، مسلماً باید اتحاد و اتفاق در میان باشد نه جدائی و نفاق.

سبحان الله، حیوان با این که اسیر طبیعت است و طبیعت بر او سُلطه کامل دارد، برای لون اهمیتی قائل نمی‌شود. فی‌المثل، ملاحظه می‌کنید کبوتران سیاه، سفید، زرد و آبی و سایر الوان در نهایت اتفاق با یکدیگرند. ابدأً به رنگ اهمّیت نمی‌دهند. همینطور اغنام و جانوران، علیرغم تفاوت لون، در نهایت محبّت و اتحاد هستند. عجیب است که انسان لون را وسیله نزع قرار داده است. (ترجمه)<sup>41</sup>

طیور و حیوانات مختلف‌اللون ابدأً نظر به رنگ نمی‌کنند بلکه به نوع نظر دارند. حال ملاحظه کنید در حالتی که حیوان عقل ندارد، ادراک ندارد، با وجود این الوان سبب اختلاف نمی‌شود، چرا انسان که عاقل است اختلاف پیدا می‌کند؟ ابدأً سزاوار نیست، علی‌الخصوص سفید و سیاه از سلاله یک آدمند، از یک خاندانند؛ در اصل یکی بوده‌اند، یک رنگ بوده‌اند. حضرت آدم یک رنگ داشت؛ حوا یک رنگ داشت. سلاله جمیع بشر به آنها می‌رسد. پس اصل یکی است. این الوان، بعد، به مناسبت آب و اقلیم پیدا شده، ابدأً اهمّیت ندارد. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۴۱-۴۰)

انسان ... عاقل است و مظهر ودیعه الهیه است؛ قوه مُدرکه دارد؛ قوه متفکره دارد. با وجود این مواهب، چگونه اتباع این گونه اوهام کند؟<sup>42</sup> (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۶۳)

یکی از اصول مهمّه که در وحدت و تمامیت نوع انسان مؤثر است، حصول الفت و یگانگی و ترک نفاق و بیگانگی بین اجناس سیاه و سفید است. مابین این دو دسته بعضی جهات توافق موجود و پاره‌ای موارد اختلاف و تمایز مشهود و محسوس که مستلزم بذل دقت و اتخاذ تصمیمات متقابل و تدابیر عادلانه حکیمانه است. موارد ارتباط و وحدت بسیار است ... در این کشور، یعنی ایالات متحده امریک، حبّ وطن متعلّق به هر دو جنس است؛ جمیع از لحاظ عضویت جامعه در صُقع واحدند؛ به یک لسان متکلم‌اند و از مواهب و برکات یک مدیّت بهره‌مند؛ به یک دین متدین‌اند و به یک اصول معتقد و پای‌بند. فی‌الحقیقه موجبات الفت و محبّت و اتحاد و اتفاق از جهات کثیره بین این دو جنس موجود و حال آن

<sup>41</sup> توضیح مترجم: مؤلفین مأخذ این بیان را ذکر نکرده‌اند. فقط نوشته‌اند ترجمه جدیدی که بیت‌العدل اعظم عنایت کرده‌اند.  
<sup>42</sup> توضیح مترجم: متن فارسی خطابه مبارک با متن ترجمه شده به انگلیسی اندکی تفاوت دارد. در صفحه ۷۹ ظهور عدل الهی متن انگلیسی اینگونه به فارسی ترجمه شده است، انسان واجد عقل و ایقان و صاحب بصیرت و عرفان و مظهر الطاف و مواهب حضرت یزدان است. آیا سزاوار است افکار و تعصبات جنسیّه در بین بشر ظاهر گردد و مقصد عظیم خلقت یعنی وحدت من فی‌الامکان را از جلوه و لیمان باز دارد؟

یگانه مورد اختلاف و تباین مسأله لون است. با این وصف آیا جائز است که این اختلاف جزئی علت افتراق گردد و این تفاوت مورث انشقاق و تجزّی یک ملت و یک خاندان شود؟  
(نقل ترجمه خطابه ۳۰ آوریل ۱۹۱۲ از صفحه ۷۹ ظهور عدل الهی)

اگر به حدیقه‌ای وارد شوید و جمیع ازهار را به شکل، نوع و لون واحد مشاهده کنید، برای چشم ملال آور است. گلستان زمانی جمیل و زیبا است که گلها به الوان بسیار و متفاوت باشند؛ تنوع آنها بر زینت و جذابیت آن می‌افزاید. در جوقی از کبوتران، بعضی سفیدند، بعضی سیاه، قرمز و آبی؛ معهذاً در میان خود فرقی قائل نیستند. جمیع کبوترند به هر رنگی که باشند.

این تنوع اشکال و الوان که در جمیع عوالم مشهود به حکمت خلّاقه است و هدف و مقصدی الهی دارد. معهذاً، اعم از این که کلّ کائنات یکسان باشند یا متفاوت نباید سبب نزاع و جدال در میان آنها باشد. بخصوص انسان، چرا باید علت و سبب نزاع و جدال را در رنگ یا جنس هم‌نوع خود پیدا کند؟ هیچ انسان تحصیل کرده یا هیچ فکر روشنی اجازه نمی‌دهد که این اختلافات و منازعات وجود داشته باشد یا محملی برای آن به وجود آید.  
(ترجمه - خطابه ۱۱ مه ۱۹۱۲)

این تنوع در جامعه انسانی باید موجب محبت و یگانگی و مایه اتفاق و یکرنگی گردد، بمثابه موسیقی که چون الحان مختلفه ترکیب یابد و اصوات متنوعه مقترن و موزون شود، نغمه بدیع فراهم آید و آهنگ دلپذیر آذان را متلذذ و محظوظ نماید.  
(نقل ترجمه خطابه ۱۲۸ اکتبر ۱۹۱۱ از صفحه ۸۱-۸۰ ظهور عدل الهی)

در عالم وجود، اجتماعی مورد عنایت ربّ ودود است که افراد سفید و سیاه با نهایت الفت و وداد، یعنی با روح الهی و وحدت آسمانی با یکدیگر محشور گردند و با عشق و علاقه سرشار و محبت و مودت بی‌شمار امتزاج یابند و ارتباط حاصل کنند و چون چنین شود ملائکه علّیین لسان به تحسین گشایند و جمال اقدس ابهی از ملکوت اعلیٰ آن جمع متآلف را به این خطاب احلی مفتخر و متباهی فرماید، "طوبی لکم ثمّ طوبی لکم".  
(نقل ترجمه بیان حضرت عبدالهء از صفحه ۸۱ ظهور عدل الهی)

ارادة الهی تعلق داشته و دارد که روز به روز اتحاد و اتفاق یاران الهی و اماء رحمن ... بیفزاید و تا چنین نگردد ابداً کار از پیش نرود و اعظم اسباب اتحاد و اتفاق جمیع محافل روحانی است. بسیار مهم است این مسئله و مغناطیس تأیید الهی.  
(لوح حضرت عبدالهء - بهاء الله و عصر جدید، طبع برزیل، ص ۲۰۸)

نهایت اهمیت مبذول دارید و به جان و دل بکوشید تا این محبت استوار گردد و علائق دوستی و اخوت تحکیم پذیرد. این موهبت رخ نگشاید و این موفقیت حاصل نگردد مگر با بذل همت و اعمال حسن نیت از هر دو طرف؛ از یک طرف اظهار قدردانی و امتنان و از طرف دیگر ابراز مهربانی و تثبیت وحدت و برابری. فی الحقیقه هر یک از طرفین باید طرف دیگر را در بسط و توسعه این منظور متقابل تقویت و مساعدت نماید ... و چون چنین شود الفت و یگانگی بین شما افزایش یابد و بالتسلیحه موجبات تحقق وحدت عالم انسان فراهم گردد، زیرا حصول اتحاد بین سفید و سیاه تضمینی برای استقرار صلح جهان و تشدید مبانی یگانگی در عالم امکان است. (نقل ترجمه بیان حضرت عبداله‌اء از صفحه ۸۲ ظهور عدل الهی)

مسأله اتحاد و ائتلاف سفید و سیاه بسیار مهم است؛ زیرا اگر این امر تحقق نیابد و این منظور جامه عمل نپوشد، عنقریب مشاکل عدیده رخ گشاید و عواقب وخیمه به بار آید.  
(نقل ترجمه بیان حضرت عبداله‌اء از صفحه ۸۳ ظهور عدل الهی)

چنانچه امر به همین منوال باقی ماند، اختلاف و خصومت یوماً فیوماً تزیاید یابد و بالمآل مصاعب و متاعب بی‌شمار فراهم گردد و به حرب و سفک دماء منتهی شود.  
(نقل ترجمه بیان حضرت عبداله‌اء از صفحه ۸۳ ظهور عدل الهی)

افراد سفید باید با عزم جزم و تصمیم خلل‌ناپذیر در رفع این مشکل عظیم به کمال جهد و اهتمام اقدام و حسن‌افضلیت و رجحان را که در وجود آنان مخمّر گردیده و یا در مواردی خالی از توجه و التفات ابراز می‌شود، بالمره ترک نمایند و این تصور و احساس را که نسبت به افراد سیاه سمت سرپرستی و قیادت داشته و به این لحاظ باید آنان را تحت جناح و قیمومت خویش قرار دهند، اصلاح کنند و در اثر مصاحبت صمیمانه و فارغ از هر گونه شائبه تکلف و تصنع، آنان را به خلوص نیت و محبت و صمیمیت حقیقیه خویش معتقد و متقاعد سازند و چنانچه از طرف مردمی که در مدتی بس طولانی و بعید قلوبشان جریحه‌دار گشته و مرهم مؤثری بر زخم آنان نهاده نشده، جلب و جذب کمتری مشهود گردد، بی‌صبری نمایند و دامن حلم و اصطبار را از دست ندهند. سیاهان نیز باید به نوبه خویش قدم فراتر نهند و به جمیع طرق و وسائلی که در اختیار آنان موجود، عشق و علاقه خویش را در قبال روابط جدید به منصفه ظهور رسانند و عملاً اثبات کنند که حاضرند گذشته را فراموش و هر سوء ظن و اغبرار خاطری را که هنوز احیاناً در زوایای قلوب مستور و مکنون محو و زائل نمایند. ضمناً هیچیک از طرفین نباید تصور کنند که حل چنین معضل خطیر منحصراً مربوط به اقدام و از حدود تکالیف دسته متقابل بوده و یا آن که وصول به این



منظور امری سهل و سریع‌الحصول است ... و به همان قرار نباید تخیل کنند که هیچ امری جز محبت خالص و صبر و شکیبایی تام و خضوع و خشوع حقیقی و اتخاذ تمهیدات بالغه و توسل به ذیل حکمت و متانت و بذل همت و استقامت توأم با ادعیه و مناجات به ساحت قدس حضرت قاضی الحاجات می‌تواند این نقیصه مهم و عیب آشکار که نام نیک وطن و کشور مألوفشان<sup>۴۳</sup> را لگه‌دار نموده، منتفی سازد. بلکه باید به جان و دل به این حقیقت مؤمن و مُدعن گردند که صرفاً حُسن تفاهم متقابل و ابراز محبت و معاضدت مستمر و مداوم آنان است که ... می‌تواند جریان مخاطره‌آمیزی را که حضرت عبدالبهاء پیوسته نهایت اضطراب و نگرانی خاطر نسبت به آن اظهار می‌فرمودند، منحرف سازد و آمالی را که وجود اقدسش برای همکاری و اشتراک مساعی آنان ... در دل و جان می‌پرورانید به حیز ظهور و ثبوت رساند. (ظهور عدل الهی، ص ۸۶-۸۴)

نژادپرستی که یکی از مهلک‌ترین و ریشه‌دارترین مفاسد و شرور است، سدّ محکمی در راه صلح به شمار می‌آید و حیثیت و اصالت انسان را زیر پا می‌گذارد و به هیچ بهانه و عنوانی نمی‌توان موجهش دانست. نژادپرستی، ظهور استعدادهای بی‌کران قربانیانش را معوق و عاطل می‌سازد و مروّجینش را به فساد و تبهکاری می‌کشاند و ترقیات بشری را متوقّف می‌دارد. اگر بخواهیم بر این مشکل فائق آئیم، باید سعی کنیم تا تمام کشورها اصل وحدت عالم انسانی را که مستظهر به اقدامات مناسب حقوقی و تدابیر اجرایی است قبول کنند. (بیت‌العدل اعظم - وعده صلح جهانی)

در میان سیاه و سفید در امریکا نفرت شدید است. ولی امیدوارم که قوت ملکوتی التیام و الفت بخشد. نظر به رنگ نمایند، نظر به قلب نمایند. اگر قلب نورانی، آن مقرب درگاه کبریا است، والا غافل از خدا؛ خواه سفید، خواه سیاه. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۰)

در عالم انسانی معقول و مناسب آن است که جمیع آحاد اعضاء در کمال اتحاد و موّدت باشند. در مجموعه جواهر آسای نژادها، ممکن است سیاهان مثل یاقوت و سفیدها مثل الماس و مروارید تجلی کنند. ترکیب زیبای عالم انسانی در وحدت و آمیزش آنها مشاهده می‌شود. چه قدر منظره وحدت حقیقی در عالم انسانی جلیل و جمیل است. اگر اجناس و ملل در کمال اتحاد و اتفاق متحد می‌شدند، به صلح، اعتماد و سعادت منتهی می‌شد. انبیاء الهی با رسالت اتحاد و اتفاق به این عالم فرستاده شدند تا این رمه‌ای

<sup>۴۳</sup> ایالات متحده آمریکا

را که مدت‌ها از یکدیگر جدا شده بود جمع کنند. وقتی که اغنام متفرق می‌شوند، در معرض مخاطرات قرار می‌گیرند، اما وقتی که جمع شوند در ظلّ حمایت شبان هستند و از هجوم کلبه دشمنان وحشی در امانند. وقتی که عناصر نژادی ملت آمریکا در روابط حقیقی محبت و اتفاق اتحاد یابند، انوار وحدت عالم انسانی بدرخشد، یوم جلال ابدی و سعادت طالع شود، روح الهی احاطه کند، الطاف ربّانی نازل شود. تحت هدایت و تعلیم الهی، که شبان حقیقی است، جمیع محفوظ و مصون خواهند بود. او آنها را به مراتع سرسبز سعادت و بقا هدایت کند، و آنها به هدف حقیقی وجود نائل خواهند شد. این از برکات و منافع اتحاد است؛ این نتیجه عشق و محبت است. این نشانه صلح اعظم است؛ این شمس وحدت عالم انسانی است. ملاحظه کنید چقدر این اوضاع مبارک است. من برای شما دعا می‌کنم و برای شما از خداوند طلب تأیید و توفیق می‌نمایم.

(ترجمه - خطابه ۲۴ آوریل ۱۹۱۲)

#### افراط در ثروت و فقر

جلوگیری از تفاوت‌های اقتصادی - یا ابن الانسان لو تكون ناظراً الى الفضل ضع ما ينفعك و خذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظراً الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك. ان الانسان مرة يرفعه الخضوع الى سماء العزة و الاقتدار و اخرى ينزله الغرور الى اسفل مقام الذلة و الانكسار.

(ورق سوم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)

يا ابن الانسان أنفق مالي على فقرائي لئنفق في السماء من كنوز عز لا تفتني و خزائن مجد لا تبلي ...

(کلمات مکتونه عربی، شماره ۵۷، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹)

غنا منتهای ممدوحیت را داشته، اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صنعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی‌الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبّر تشبث به وسائلی نماید که جمهور اهالی به ثروت و غنای کلی برساند، همّتی اعظم از این نه و عندالله اکبر ثوابت بوده و هست. چه که این بلندهمّت سبب آسایش و راحت و سلاحتیاجات جمع غفیری از عباد حق گردد. ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد؛ ولیکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود، این غنا از برای آن غنی خسران مبین است. ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتم و مساکین، خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید، آن شخص عندالحق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب.

(رساله مدتیّه، ص ۳۱)

جمع افراد بشر حق حیات دارند؛ آنها حق استراحت و تا حدّ معینی باید از رفاه و آسایش برخوردار باشند و براحت زندگی کنند. همچنان که غنی در قصر خویش محاط به انواع تجمّلات و نهایت درجه آسایش زندگی می‌کند، فقیر نیز باید قادر باشد از مایحتاج ضروری استفاده کند. احدی نباید از گرسنگی بمیرد. جمع نفوس باید از ملبوس کافی نصیبی داشته باشند. نباید یک نفر در منتهای غنا باشد و دیگری از حدّ اقلّ معیشت ممکن محروم. (ترجمه - خطابه مندرج در صفحه ۱۳۱ *Paris Talks*)

طبقات ناس مختلفند؛ بعضی در نهایت غنا هستند، بعضی در نهایت فقر؛ یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد، یکی سوراخی ندارد؛ یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است، یکی نان خالی ندارد، قوت یومی ندارد و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم است.<sup>44</sup> (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۱)

جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کلّ وسعت و رفاهیت باشد؛ نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی دیگر منتهی فقر را داشته باشد؛ مراعاة او را بکند تا آن هم راحت باشد. این را باید به قوانین اجرا کرد. نفس اغنیاء باید خودشان زیاده‌ی مال خود را به فقراء انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت‌الله هر گونه آسایش داشته باشد.<sup>45</sup> (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۳)

<sup>44</sup> توضیح مترجم: متن انگلیسی خطابه مبارکه (مندرج در صفحه ۱۵۱ *Paris Talks*) با متن فارسی اندکی تفاوت دارد. ترجمه متن انگلیسی چنین است، ما در میان خود از یک طرف کسانی را مشاهده می‌کنیم که مستغرق در ثروت و مکت هستند، و از طرف دیگر نفوس مبتلا به مشقّاتی را که قوت لایموت ندارند؛ کسانی که چندین قصر مجلّل دارند، و نفوسی که جایی ندارند تا سر خویش را بگذارند و بیاسایند. سفره بعضی مملو از موائد ثمینه لذیبه است؛ در حالی که دیگران به زحمت نان خشکی به دست می‌آورند که برای زنده ماندن آنان کفایت کند. بعضی به انواع البسه مخمل، پوست خز و پارچه‌های ظریف ملبس و دیگران پوشاک فقیرانه نازک به بر که آنها را از برودت حفظ نتواند. این وضعیت امور صحیح نیست و باید اصلاح شود.

<sup>45</sup> توضیح مترجم: متن انگلیسی خطابه مبارک با متن فارسی تفاوت دارد. مضمون متن انگلیسی به شرح زیر است: "محدود کردن غنا حائز اهمیت است، همانطور که تحدید فقر مهم است. افراط در هیچیک مدوح نیست. باید حدّ وسط را ملحوظ داشت. (مرا نه فقر ده نه دولت - امثال سلیمان، باب ۳۰، آیه ۸) اگر منصفانه است که سرمایه‌داری از ثروت زیاد بهره داشته باشد، به همان میزان انصاف حکم می‌کند که کارگر از وسیله معیشت کافی نصیب بزد. صاحب مکتبی با ثروت فراوان نباید در کنار فقری در منتهی درجه فقر و احتیاج وجود داشته باشد. وقتی ما ملاحظه می‌کنیم که فقر به درجه‌ای رسیده که گرسنگی حاصل شده، لابد بر این است که در جایی ظلمی و ستمی واقع شده. نفوس انسانی باید در این خصوص حرکتی کنند و بیش از این تغییر شرایط را که موجب مشقّت و فقر بی‌نهایت برای تعداد کثیری از بشریت شده به تعویق نیندازند. اغنیاء باید از ثروت و غیر خود ببخشند، آنها باید قلوب خود را صاف کنند و به پرورش مهر و محبّت پردازند، به فکر نفوس محزونی باشند که از فقدان حدّ اقلّ معاش در رنج و عذابند. باید قوانینی گذارد و به این منتهی درجات ثروت و فقر پرداخت. اعضاء هیأت حاکمه باید در حین تنظیم نقشه‌ها و برنامه‌ها برای حکومت بر مردم، شریعت‌الله را مد نظر داشته باشند. حقوق عمومی نوع بشر باید محفوظ و مصون باشد. اداره ممالک باید منطبق با شریعت الهیه باشد که عدالت

در نظام‌ها و شرایط فعلی حکومت، فقرا مبتلا به احتیاج و عذاب شدیدند و سایرین در منتهای غنا و مستغرق در تجمّلات و کثرت ثروت که بیش از احتیاجات واقعی آنها است. این عدم مساوات در مواهب و امتیازات یکی از مسائل عمیق و مهم‌ترین جامعه بشری است. واضح است که باید تعدیل و تسهیم صورت گیرد که به این وسیله همه بتوانند از راحتی، آسایش و امتیازات زندگی برخوردار شوند. علاج این کار در وضع قوانین جهت تعدیل شرایط است. اغنیا باید نسبت به فقرا رحیم باشند، با طیب خاطر، بی آن که اجباری در کار باشد، به احتیاجات آنها رسیدگی کنند. آرامش عالم با تأسیس این اصل در حیات دینی نوع بشر تضمین می‌شود. (ترجمه - خطابه ۷ مه ۱۹۱۲)

[نتیجه] قوانین طبیعی مدنیت حاضره ... این که نفوسی معدود بیش از لزوم ثروت بی‌پایان یابند و اکثری برهنه و عریان و بی سر و سامان مانند؛ و این مخالف عدالت و مروّت و انصاف و عین اعتساف و مابین رضای حضرت رحمن؛ و این تفاوت مختصّ به نوع بشر است. اما در سائر کائنات، یعنی جمیع حیوان تقریباً یک نوع عدالت و مساوات موجود. مثلاً در بین گلهٔ اغنام و دستهٔ آهو در بیابان مساوات است و همچنین در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان؛ هر نوعی از انواع حیوان تقریباً یک قسم مساواتی حاصل؛ چندان در معیشت تفاوت از یکدیگر ندارند. لهذا در نهایت راحتند و به سعادت زندگانی نمایند. به خلاف بنی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان. ملاحظه می‌کنی که فردی از افراد انسان گنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره خویش نموده؛ ثروت بی‌پایان یافته و منافع و واردات بمثابهٔ سیل روان مهیا ساخته؛ ولی صدهزار نفر از بیچارگان دیگر، ضعیف و ناتوان و محتاج یک لقمه نان. مساوات و مواساتی در میان نیست. لهذا، ملاحظه می‌کنی که آسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جمّ غفیری بی‌ثمر؛ زیرا ثروت و عزّت و تجارت و صنایع مختصّ به نفوسی معدود و سائرین در زیر بار گران مشقّت و زحمت نامحدود و از فوائد و منافع و راحت و آسایش محروم. پس باید نظام و قانونی ترتیب داد که معدّل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سدّ احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود. ولی مساوات تامّ نیز ممکن نه؛ چه که مساوات تامّ در ثروت و عزّت و تجارت و فلاح و صنعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی عمومی شود و بکلی انتظام امور جمهور بر هم خورد. زیرا در مساوات غیرمشروع نیز محذور واقع. پس بهتر آن است که اعتدال به میان آید و اعتدال این است که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت

---

مساوی برای جمیع در نظر گرفته است. این تنها راهی است که کثرت اسف‌انگیز ثروت و مشقّت؛ فقری را که موجب سوء اخلاق و ذنالت انسان می‌شود، می‌توان زائل کرد. مادام که این تحقّق نیافته شریعت الهیه مراعات نگشته است.

مفرط بی‌لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاجات ضروریهٔ جمهور گردد. مثلاً اصحاب فبریک، صاحب کارخانه‌ها، هر روز کنزی به دست آرند ولی بیچارگان عمله به قدر کفایت معیشت یومیه اجرت نگیرند. این نهایت اعتساف است؛ البته انسان منصف قبول ننماید. پس یا باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربع و یا خمس منافع به اقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله با صاحب فبریک به نوع معتدلی مشترک گردند؛ یعنی رأس‌المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل از گروه قعله و یا آن که عمله بقدر معیشت معتدله اجرت یومیه گیرند و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند، به قدر کفایت حق استفاده از واردات فبریکه داشته باشند و یا اجرت به اندازه‌ای باشد که عمله به صرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز عجز و ناتوانی اندوخته کنند.

چون کار بر این منوال باشد، نه صاحب فبریک هر روز کنزی اندوخته نماید که به هیچ وجه از برای او مضر ثمر نیست (زیرا ثروت اگر بی‌نهایت شود، شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت و محنت افتد و ادارهٔ دائرهٔ ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد) و نه عمله و فعله از نهایت تعب و مشقت از پا افتند و در نهایت عمر به شدت احتیاج مبتلا گردند.

پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت مفرطه به نفوس معدوده با احتیاج جمهور ظلم و اعتساف است؛ و همچنین مساوات تام نیز مخلّ زندگانی و راحت و انتظام و آسایش نوع انسانی. پس در این صورت، اعتدال از همه بهتر؛ و آن این است که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال را ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور دارند؛ و آن این است که عمله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومی فبریک نیز نصیب و بهره‌ای یابند.

مختصر این است، در حقوق مشترکهٔ مابین صاحبان فبریک و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدلهٔ صاحب فبریک گردد و اسباب معیشت لازمهٔ فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردند و یا فوت نمودند و اطفال صغیر گذاشتند، از شدت فقر مضمحل نگردند. (مفاوضات عبدالبهاء، بحث مسألهٔ اعتصاب)

اختلاف فاحش و مفرط میان فقیر و غنی سرچشمهٔ مصائب بسیار شده که جهان را از حال توازن خارج می‌کند و عملاً به پرتگاه جنگ می‌کشاند. بسیار کم‌اند جامعه‌هایی که درست به این مشکل پرداخته باشند. راه حل این مشکل را باید در ترکیبی از مجموعه‌ای از اقدامات روحانی و اخلاقی و عملی جستجو نمود و به آن با دیدهٔ تازه‌ای که مستلزم مشورت با متخصصین در میدان‌های وسیع و متنوع باشد نگریست.

مشورتی که خالی از شائبه مجادلات مرامی و اقتصادی باشد و در آن مردمی را که قرارها و تصمیم‌های متخذه در زندگیشان تأثیر مستقیم دارد ذی‌مدخل سازد. این امر نه تنها وابسته به لزوم تعدیل معیشت و از میان بردن فقر و ثروت مفرط است، بلکه با حقائق روحانی‌ای مربوط است که ادراکش سبب اتخاذ یک روش و رفتار جدید بین‌المللی می‌گردد که خود سهمی عظیم در حل آن مسأله دارد. (وعده صلح جهانی)

پرورش ایثار و نوع‌دوستی - ای اغنیای ارض فقراء امانت منند در میان شما؛ پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید. (کلمات مکتونه فارسی، شماره ۵۳)

انفاق عندالله محبوب و مقبول و از سید اعمال مذکور. انظروا ثم اذكروا ما أنزله الرحمن فی الفرقان و یؤثرون علی أنفسهم ولو كان بهم خصاصة... طوبی لمن أختار أخاه علی نفسه. (ورق دهم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۶)

وَإِنْ وَجَدْتُمْ مِنْ ذَلِيلٍ لَاتَسْتَكْبِرُوا عَلَيْهِ لِأَنَّ سُلْطَانَ لَاعَزَّ يَمُرُّ عَلَيْهِ فِي مَدِ الْأَيَّامِ وَ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ ذَلِكَ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَ مَشِيئَتُهُ مَشِيئَةَ رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. أَنْ يَا مَلَأَ الْأَغْنِيَاءِ إِنْ رَأَيْتُمْ مِنْ فَقِيرٍ ذِي مَتْرَبَةٍ لَاتَفْرُوا عَنْهُ ثُمَّ اقْعُدُوا مَعَهُ وَ اسْتَفْسِرُوا مِنْهُ عَمَّا رَشَحَ عَلَيْهِ مِنْ رَشْحَاتِ ابْحَرِ الْقَضَاءِ تَاللهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ يَشْهَدُنْكُمْ أَهْلُ مَلَأَ الْأَعْلَى وَ يَصْلِيْنَ عَلَيْكُمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَكُمْ وَ يَذْكُرُنْكُمْ وَ يَمْجِدُنْكُمْ بِاللَّسَنِ مَقْدَسٍ طَاهِرٍ فَصِيح. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۵-۱۱۴)

در تعالیم حضرت بهاء‌الله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امری است مجبوری، ولیکن مواسات امری است اختیاری. کمال انسان به عمل خیر اختیاری است نه به عمل خیر اجباری؛ و مواسات خیر اختیاری است و آن این است که اغنیا به فقرا مواسات نمایند؛ یعنی انفاق بر فقرا کنند، ولی به میل و اختیار خویش، نه این که فقرا اغنیا را اجبار نمایند. زیرا از اجبار اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر مختل شود. ولی مواسات که آن انفاق اختیاری است، سبب راحت عالم انسانی است، سبب نوراتیت عالم انسانی است و سبب عزت عالم انسانی است. (منتخبانی از مکاتیب حضرت عبداله، ج ۱، ص ۱۱۱)

اساس شرایط اقتصادی ماهیه الهی و مرتبط با عالم دل و جان است ... قلوب باید به یکدیگر التیام تام یابد، محبت باید چنان مستولی گردد که اغنیا در کمال میل دست مساعدت به طرف فقرا دراز کنند و برای تأسیس ابدی این تعدیلات اقتصادی قدم بردارند. اگر به این طریق حاصل گردد، بسیار ممدوح است

چه که در این صورت محض رضای الهی است و در سبیل خدمت اوست. فی‌المثل، به این می‌ماند که سگان غنی بلدی از بلاد بگویند، نه عادلانه است و نه مشروع که ما ثروتی عظیم داشته باشیم و نفوسی در این جامعه در فقر محض و مشقت تمام باشند، و بعد، به طیب خاطر ثروت خود را به فقراء ببخشند و فقط آنقدر برای خود نگاه دارند که در کمال آسایش زندگی کنند.

لهمذا، سعی کنید در قلوب محبت ایجاد کنید تا روشن و تابنده گردند. وقتی که این محبت بدرخشد و نور بخشد، در سایر قلوب رسوخ کند و تأثیر گذارد همانطور که این چراغ اطراف خود را روشن و مضاء سازد. وقتی که محبت الهی تأسیس گردد، همه چیز متحقق شود. این اساس حقیقی کل اقتصاد است.

(ترجمه - خطابه ۲۳ ژوئیه ۱۹۱۲)

و از جمله نتایج ظهور قوای روحانی این است که عالم انسانی خود را با شکل جدید اجتماعی انطباق دهد، عدالت الهیه در جمیع امور بشریه تجلی کند، مساوات انسانی در سراسر جهان تأسیس گردد. فقرا از موهبت عظیم نصیب برند، و اغنیا به سعادت ابدی فائز شوند. چه که اگرچه در این زمان اغنیا از تجمل و راحت عظیم بهره‌مندند، اما از سعادت ابدی محرومند؛ چه که سعادت ابدی منوط به بخشش و دهش است؛ و فقراء همه جا در احتیاج شدیدند. با ظهور عدل و نصفت عظیم الهی فقرای عالم به طور کامل از امداد و اجر لازم برخوردار شوند، و شرایط اقتصادی نوع بشر مورد تعدیل جدید واقع شود به طوری که در آینده نه ثروتی غیرعادی وجود خواهد داشت و نه فقر شدید و مفرط. اغنیا و همچنین فقرا از امتیازات این شرایط جدید اقتصادی نصیب وافر برند، چه که به یمن شرایط و محدودیت‌های معین آنها نمی‌توانند آنقدر به جمع‌آوری ثروت پردازند که اداره آن ثقل عظیم گردد، و فقراء از احتیاج و مشقت آسایش یابند. اغنیا در قصر خود مسرور باشند، و فقراء در کلبه راحت خویش مجبور گردند.

جوهر مطلب این است که عدالت الهیه در شرایط و امور بشریه ظاهر و باهر شود، و جمیع نوع بشر در حیات خود از آسایش و راحت بهره‌مند شوند. این به معنای مساوات تام نیست، چه که عدم مساوات در مدارج و قابلیت‌ها از خصایص طبیعت است. ضرورتاً نفوس غنی وجود خواهند داشت و نفوسی که به وسیله معاش محتاج باشند نیز وجود خواهند داشت، اما در کل جامعه تساوی و تعدیل ارزش‌ها و منافع برقرار خواهد شد. در آتیه ایام نه غنی مفرط وجود خواهد داشت نه فقیر مفرط. تعادل منافع خواهد بود و شرایطی برقرار خواهد شد که اغنیا و فقراء هر دو راحت و راضی باشند. این نتیجه ابدی و مطلوب قرن نورانی بیستم است که در سراسر عالم تحقق خواهد یافت.

(ترجمه - خطابه ۱۹ مه ۱۹۱۲)

انسان کسی است که منافع و علائق خود را به خاطر دیگران فراموش کند. از راحت خود به خاطر آسایش جمیع نفوس چشم پبوشد. بلکه زندگی خود را در کمال میل فدای حیات عالم انسانی کند. چنین انسانی فخر عالم انسانی است. چنین انسانی جلال عالم بشری است. چنین انسانی کسی است که جاذب مواهب ابدی است. چنین انسانی مقرب آستان الهی است. چنین انسانی مظهر سعادت ابدی است. والا، نفوس انسانی مثل حیوانات همان امیال و آمال عالم حیوان را اظهار کنند. پس چه فرقی در میان؟ چه امتیازی موجود، چه کمالاتی مشهود؟ هیچ، ابدأ هیچ. حتی حیوانات ارجح و اولی از نفسی که فقط به خود فکر کند و از احتیاجات سایرین غافل باشد...

از خدا بخواهیم که به نفوس انسانی انصاف بدهد تا عادل باشند، سعی و کوشش کنند که وسایل آسایش جمیع را فراهم نمایند، هر یک از اعضاء عالم بشری حیات خود را در نهایت آسایش و راحت باشد. در این صورت این دنیای مادی عالم ملکوت شود، این عالم ناسوت جنت و جنان گردد و جمیع بندگان خدا در کمال بهجت، سعادت و مسرت زندگی کنند. جمیع باید بکوشیم و افکار خود را متمرکز کنیم که چنین سعادت نصیب عالم انسانی شود.

(ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء، مندرج در صفحه ۴۲ *Foundations of World Unity*)

#### ملیت‌گرایی لجام‌سیخته

ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است، توجه نمایید. نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است، نه به وطن و مقام. (ورق هفتم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۲)

امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید. حضرت موجود می‌فرماید، طوبی لمن أصبح قائماً علی خدمة الامم. و در مقام دیگر می‌فرماید لیس الفخر لمن یحب الوطن، بل لمن یحب العالم. انتهى. فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن. (لوح مقصود، ص ۱۱)

و اما تعصب وطن؛ همه روی زمین یک کره است، یک ارض است، یک وطن است؛ خدا تقسیمی نکرده؛ همه را یکسان خلق کرده؛ پیش او فرقی نیست. تقسیمی را که خدا نکرده، چطور انسان می‌کند. اینها اوهام است. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۸)



و اما تعصب وطنی؛ این نیز جهل محض است. زیرا روی زمین وطن واحد است. هر انسان در هر نقطه کره ارض زندگی می‌تواند. پس جمیع کره ارض وطن انسان است. این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده؛ در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده. اروپا یک قطعه است؛ آسیا یک قطعه است؛ آفریقا یک قطعه است؛ امریکا یک قطعه است؛ استرالیا یک قطعه است. اما بعضی نفوس نظر به مقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده‌اند و وطن خویش انگاشته‌اند. خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده؛ متصل به یکدیگر است. بلی، در قرون اولی نفوسی از اهل غرض به جهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز به روز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت؛ و به همین قسم غیر متناهی خواهد بود. و این فکر وطن اگر در ضمن دائرة محصوره ماند سبب اول خرابی عالم است. هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان به این اوهام ننماید و هر قطعه محصوره را که نام وطن می‌نهیم و به اوهام خویش مادر می‌نامیم و حال آن که کره ارض مادر کل است نه این قطعه محصوره. خلاصه، ایامی چند روی این زمین زندگانی می‌نمائیم و عاقبت در آن دفن می‌شویم؛ قبر ابدی ما است. آیا جائز است به جهت این قبر ابدی به خونخواری پردازیم و همدیگر را بدریم؟ حاشا و کلاً. نه خداوند راضی، نه انسان عاقل اذعان این کار می‌نماید.

ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابدأ منازعه وطنی ندارند؛ با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی می‌کنند. مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جایی جمع شوند، فوراً به یکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور. ولکن حیوانات درنده به مجرد تصادف با یکدیگر در آویزند و به پرخاش برخیزند و یکدیگر را بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند؛ همه متفرقند و متهور؛ و متحاربند و متنازع.

(لوح لاهه، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۵)

نوع انسانی یک قومند ... جمیع اطفال یک پدرند و اعضای یک عائله؛ نهایتش این است که یک عائله بزرگی است و در یک عائله اجناس مختلفه تصور نتوان نمود. اگر چنین تصور ممکن بود، می‌توانستیم بگویم اختلاف و نزاع بجا است. ولی مادامی که همه اعضای یک عائله هستند، امم مختلفه نیستند، لهذا این امتیازات که این ایتالیایی است و آن آلمانی است و این انگلیس است و دیگری روس؛ این ایرانی است و دیگری امریکایی، اینها بتمامها اوهام است. همه انسانند؛ همه خلق خداوندند؛ همه یک سلاله‌اند؛ همه اولاد یک آدمند. اینها تعبیرات وهمیه است. اما تعصبات وطنیه؛ کره ارض موطن هر انسان است؛ یکی است، متعدد نیست. نوع انسان را وطن واحد است. ولی حدود وهمیه بی‌اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده‌اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند که مقصودشان شهرت بوده و

غضب ممالک. لهذا این احساسات وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند؛ خود در قصور عالیه زندگی می کردند، از هر نعمتی بهره می بردند، غذاهای لذیذ می خوردند، در رختخواب های پرند می خوابیدند، در باغهای ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند؛ هر وقت ملالی رخ می داد در تالارهای رقص با خانم های ماهر و می رقصیدند، گوش به موسیقی دلپذیر می دادند. اما به این رنجبران، به این رعیت ها، به این بیچاره ها، به این دهقان ها می گفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید، خانمان یکدیگر را خراب کنید؛ شماها سربازید، ماها صاحب منصبیم، کاپیتانیم، جنرالیم. دیگران می گفتند چرا مملکت ما را خراب می کنید، جواب می شنیدند که شماها آلمانید، ما فرانسه ایم. ولی مؤسسن همه این جنگها در قصور به کیف خود مشغول بودند؛ دست از سرور و فرح خود بر نمی داشتند. اما خونهای بیچارگان ریخته می شد. برای چه؟ برای افکار وهمیه که این ملت فرانسه است و آن دولت آلمان؛ و حال آن که هر دو آدمند؛ هر دو اعضای یک عائله اند؛ هر دو یک ملتند. این عنوان وطن را سبب این همه خونریزی ها می کنند و حال آن که این کره یک وطن است. پس صلح باید در جمیع اوطان محقق گردد.

خداوند یک کره خلق کرده، یک نوع انسان خلق نموده؛ این کره ارض موطن کل است. ما آمده ایم یک خطوط وهمیه فرض کرده ایم. در صورتی که این خطوط وهم است؛ یکی را گفتیم آلمان است؛ دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که این وطن آلمان مقدس است، سزاوار پرستش است، سزاوار حمایت است؛ ولی آن قطعه دیگری بد است، مردمانش کشته شود، اموالشان تاراج شود، اطفال و زنان اسیر گردد. چرا به جهت این خطوط وهمیه انسان خونریزی نماید و ابناء نوع خود را بکشد؟ به جهت چه؟ به جهت تعلق به این خاک سیاه؛ و حال آن که چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده، بعد قبر ابدی او شود. آیا سزاوار است به جهت این قبر ابدی این همه خونریزی نمائیم؟ این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم خود مخفی خواهد کرد. این خاک قبر ما است. چرا جنگ و جدال برای این قبر ابدی نمائیم؟ این چه جهالتی است! این چه نادانی است! این چه بی فکری است!

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۷۶)

انسان نباید متعصب باشد، بلکه باید تحرّی حقیقت نماید. یقین است که بشر کل نوع واحدند و ارض، وطن واحد. پس ثابت شد که باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است، ابدأ اساسی ندارد.

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۶۴)

در مقصد اصلی آئین جهانی حضرت بهاء الله نباید ادنی شک و شبهه ای داشت. این امر در پی تخریب اساس موجود جامعه انسانی نیست؛ بلکه مقصدش توسعه اساس و تعدیل مؤسسات آن است تا با

مقتضیات و حوائج این جهان دائم‌التغییر موافق و ملایم گردند. این امر با هیچ تابعیت و وفاداری مشروعی مخالفت ندارد و روح صداقت و اخلاق حقیقی را تضعیف نمی‌نماید؛ قصدش آن نیست که شعله وطن‌پرستی صحیح و سالم را در دل مردمان خاموش سازد و نظام حاکمیت مستقل ملی را که لازمه دفع شرّ تمرکز افراطی قوه حاکمه در مرکز واحد است از بیخ و بُن براندازد و یا از تنوعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز ملل و اقوام جهان است غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد. بلکه ندایش دعوت به اعتناق و وفاداری وسیع‌تر و آمالی بلندتر از آن است که تا به حال باعث حرکت و تقدّم نوع انسان بوده است.<sup>۴۶</sup> امر بهائی اصرار دارد که انگیزه‌ها و علائق ملی تحت الشعاع حقوق و مدعیات ضروریّه جهانی متحد قرار گیرد.

(بیان حضرت ولی امرالله مندرج در صفحه ۴۱ *World Order of Baha'u'llah*)

مبالغه و افراط در تمسک به اصول ملیّت که امری جدا از حسّ وطن‌پرستی سالم و مشروع است باید جای خود را به اخلاص و وفاداری وسیع‌تر یعنی محبت عالم انسانی تفویض نماید. حضرت بهاءالله چنین می‌فرمایند، *عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن.* این مفهوم که عالم وطن ما است، نتیجه‌ای است که بر اثر ترقیّات علمی و بر اثر وابستگی غیر قابل انکار کشورها به یکدیگر حاصل شده و جهان حکم یک وطن یافته است. در عین حال بدیهی است که جهان‌دوستی ممانعتی با وطن‌پرستی ندارد، بلکه امروز در جامعه جهانی مصلحت هر جزء هنگامی به بهترین وجه تأمین می‌شود که منافع کلّ منظور و ترویج گردد. از این جهت فعالیت‌های بین‌المللی کنونی در میدان‌های مختلف که سبب ایجاد محبت متقابل و هم‌بستگی در میان اهل عالم می‌گردد، باید افزایش یابد. (وعده صلح جهانی)

ای احزاب مختلفه به اتحاد توجه نمایند و به نور اتفاق منور گردید. لوجه‌الله در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم به انوار تیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. (لوح اتحاد، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۴ / ادعیه حضرت محبوب، ص ۴۰۷)

### نزاع مذهبی

عاشروا مع الأديان كلها بالروح والريحان ليجدوا منكم عرف الرحمن. (کتاب اقدس، بند ۱۴۴)

<sup>46</sup> ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از ابتدا تا اینجا از صفحه ۳۰۵ بهاءالله وعصر جدید نقل شد. ترجمه‌ای متفاوت در صفحه ۵۷ نظم جهانی بهائی وجود دارد. اما جمله آخر در هیچیک از این دو کتاب ترجمه نشده است.

قلم اعلیٰ در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده. قُلْنَا و قَوْلَنَا الْحَقَّ عَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ كَلِّهَا بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ. از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست.  
(لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۹)

الیوم دین الله و مذهب الله آن که مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب و علت بغضا نمایند. این اصول و قوانین و راه‌های محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده.  
(مجموعه اشراقات، ص ۱۳۳)

اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد؛ بی‌دینی بهتر است. زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبغوض خداوند است و آنچه سبب الفت و محبت است مقبول و مدوح. اگر دین سبب قتال و درتدگی شود، آن دین نیست، بی‌دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله علاج است. اگر علاج سبب مرض شود، البتّه بی‌علاجی بهتر است.  
(خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۶)

از ابتدای تاریخ بشر تا امروز، ادیان مختلفه عالم یکدیگر را تکفیر نموده‌اند و نسبت بظلمان به همدیگر داده‌اند. هر دینتی سایرین را محروم از وجه الهی، بی‌بهره از رحمت او و در معرض خشم و غضب خداوند محسوب داشته. لهذا، از یکدیگر نفرت و اجتناب نموده به عداوت و بغضا قیام کرده‌اند. تاریخ جنگهای مذهبی را ملاحظه کنید، منازعات بین ملل، سفک دماء و تخریب به نام دین را در نظر بگیرید. یکی از اعظم منازعات، جنگهای صلیبیون بود که دوست سال امتداد یافت. در این سلسه تهاجمات عظیمه، صلیبیون غربی به طور مداوم به شرق هجوم می‌آوردند و عزم راسخ داشتند که مدینه مقدسه را از ید امت اسلام خارج کنند. قشون‌ها یکی بعد از دیگری در اروپا قیام می‌کردند، سپاه مرتجع و کهنه‌پرست خود را به شرق حرکت می‌دادند. سلاطین ملل اروپایی شخصاً این حروب را هدایت کردند، و به قتل و سفک دماء اهالی شرق همّت گماشتند. در طی این مدّت دوست سال، شرق و غرب در اعلیٰ درجه خسونت و توخّش و آشوب بود. گاهی صلیبیون غالب می‌گشتند؛ می‌کشتند، غارت می‌کردند و مسلمین را اسیر می‌نمودند و زمانی مسلمین مظفّر و منصور می‌شدند؛ به خونریزی و هلاک متعلّیان می‌پرداختند و تا دو قرن گاهی به شدّت و گاهی ضعیف‌تر، جنگ متواصل بود، تا آن که آن مذهبیهون اروپایی شرق را ترک گفتند، مثنی خرابه و ویرانی چون تل‌های خاکستر به جای گذاشتند، رفتند و از طرف دیگر مَلّت خودشان را نیز در نهایت هیجان و انقلاب و اضطراب و پریشانی یافتند. صدها هزار افراد بشر کشته شدند و ثروت و مکنت عظیمه در این منازعات بی‌ثمر مذهبی تلف شد. چه قدر پدران که به

مصیبت از دست دادن پسران مبتلا شدند! چه قدر مادران و زنان در فقدان عزیزان خود به نوحه و ماتم پرداختند! معجزه، این واقعه فقط یکی از حروبات مقدسه بود. ملاحظه و تفکر کنید.

جنگهای مذهبی بسیار بوده؛ چنان که تعداد تلفات پروتستانها در جنگ و نزاع میان مذهب یون پروتستان و کاتولیک نهصد هزار شهید بوده است ... به تاریخ مراجعه کنید بر شما معلوم شود. عده زیادی در زندانها جان داده اند. چه قدر با اسیران با بی رحمی و قساوت رفتار می شد! و عجب این است که تمام اینها به اسم دین انجام می یافت. نتیجه سایر منازعات بین امم و فرقه های مذهبی مختلف را خودتان تخمین بزنید و ملاحظه کنید.

از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا، عالم انسانی یک روز را در آسایش و آرامش کامل به سر نبرده و از نزاع و جدال نیا سوده است. اکثر جنگها منبعث از تعصب مذهبی، ارتجاع و تحجر و نفرت فرقه ای بوده. اتباع یک دین اتباع دین دیگر را تکفیر می کردند، و هر یک دیگری را محروم از رحمت حق و منعمک در ظلمت و ابناء شیطان می دانستند. فی المثل، مسیحیان و مسلمانان قوم یهود را شیطان پرست و دشمنان خدا می دانستند و به این جهت آنها را لعن و اذیت می کردند. عده کثیری از یهودیان کشته شدند و خانه های آنها سوخته و غارت شد و اطفال آنها به اسیری رفت. در مقابل، یهودیان نیز مسیحیان را کافر و مسلمانان را دشمن و مخرب شریعت موسی می انگاشتند و به این جهت به انتقام برخاسته و حتی تا امروز آنها را سب و لعن می کنند.

ملاحظه کنید که از بدایت تاریخ تا به حال چه مصائب، مصاعب و بلاهای عالم انسانی را مبتلا ساخته؛ هر شهر، کشور، ملت و امتی در معرض ویرانی ها و خسارت های جنگ واقع شده؛ هر یک از ادیان الهی خود را به شجره طیبه مبارکه منتسب می داند، به شجره رحمت منسوب می کند، و سایر نظام های دینی را به شجره خبیثه شیطانیه نسبت می دهد. به این علت از یکدیگر نفرت و انزجار دارند و نسبت به همدیگر سلوک و رفتار نامطلوب روا می دارند. این به وضوح در کتب تاریخی مثبت است.

(ترجمه - خطابه ۱۷ اوت ۱۹۱۲ / بعضی از عبارات در بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۸۰ درج شده که مورد استفاده قرار گرفت.)

عالم انسانی عالم واحد است و خداوند نسبت به همه به طور یکسان مهربان. پس منشأ نامهربانی و نفرت در عالم انسانی چیست؟ این شبان حقیقی به کل اغنامش محبت دارد. آنها را در مراتع سرسبز هدایت می کند. آنها را تربیت و صیانت می کند. پس، منشأ خصومت و بیگانگی در میان افراد انسانی چیست؟ این نزاع و جدال از کجاست؟ علت اصلی واقعی عدم وحدت و ارتباط دینی است، چه که در هر یک از ادیان بزرگ، به جای توسل به اصول الهی، تشبث به اوهام می بینیم، خرافات می بینیم، تقلید کورکورانه از رسوم می بینیم، دستورالعمل های مذهبی می بینیم که در عوض اتفاق و اتحاد، موجب

اختلاف و ابتعاد در میان نوع بشر گشته. در نتیجه، نزاع، نفرت و جنگ بر مبنای این ابتعاد و جدایی حاصل شده است. اگر اصول ادیان الهی را مورد تحقیق و تفحص قرار دهیم، جمیع را واحد می‌بینیم که کاملاً بدون تغییر است و ابداً تحولی نمی‌پذیرد (ترجمه - خطابه ۶ نوامبر ۱۹۱۲)

مظاهر ظهور الهی از یوم ظهور آدم تا به حال سعی در اتحاد عالم انسانی داشته‌اند تا کل عبارت از نفس واحد شوند. مقصد و حرکت شبان جمع کردن رمه است نه پراکنده کردن آن. انبیاء الهی شبانات الهی عالم انسانی بوده‌اند. آنها علائق محبت و وحدت را در میان نوع انسان ایجاد کردند، امم مختلفه متشکته را به ملت واحد تبدیل کردند و قبایل آواره را به مملکتی قوی مبدل ساختند. آنها اساس وحدانیت الهیه را نهادند و کل را به صلح عمومی دعوت کردند. جمیع این مظاهر مقدسه الهیه واحدند. آنها به خدایی واحد خدمت کرده‌اند، حقیقت واحد را ترویج نموده‌اند، و مؤسسات یکسانی را تأسیس کرده و نور واحدی را متجلی ساخته‌اند. ظهور آنها متوالی و مرتبط با یکدیگر بوده؛ هر یک از آنها خدای مطاع واحدی را اعلام و مورد مدح و ثنا قرار داده و جمیع آنها اساس حقیقت را گذاشته‌اند. آنها مردم را به محبت دعوت کرده و عالم انسانی را مرآت کلام الهی ساخته‌اند. پس، ادیان الهی که آنها تأسیس کرده‌اند دارای اساس واحد است؛ تعالیم، ادله و براهین آنها واحد است؛ از لحاظ اسم و صورت تفاوت دارند، اما در حقیقت متفقند و واحد هستند. (ترجمه - خطابه ۲۸ مه ۱۹۱۲)

جمیع نفوس مقدسه خداوند به جان و دل سعی در انتشار نور محبت و وحدت در سراسر عالم نمودند تا ظلمت عالم مادی زائل گردد و نور عالم روحانی در میان ابناء بشر بتابد. پس نفرت، افترا، و قتل و کشتار محو و نابود شود، و محبت، وحدت و صلح به جای آن حاکم شود. جمیع مظاهر الهی با هدف واحد آمدند، و مقصد جمیع آن بود که نفوس انسانی را به سبیل فضیلت هدایت کنند. اما، ما که بندگان آنها هستیم، هنوز به نزاع و جدال مشغولیم. چرا چنین است؟ چرا به یکدیگر محبت نداریم و در کمال وحدت زندگی نمی‌کنیم؟

به این سبب که چشم خود را به اصل اساسی کلّیه ادیان بسته‌ایم و آن این که خدا یکی است، او پدر همه ما است، همه ما مستغرق در دریای رحمت او هستیم و در پناه حفظ و صیانت او. شمس پر جلال حقیقت برای جمیع یکسان می‌تابد، دریای رحمت الهی همه را در بر می‌گیرد، و فیض و رحمت الهی او بر جمیع ابناء او نازل می‌شود. این خدای مهربان برای جمیع مخلوقاتش صلح و آرامش می‌خواهد، پس چرا اوقات خود را به جنگ صرف می‌کنند. او جمیع ابناء خود را دوست دارد و آنها را حفظ می‌کند؛ پس چرا آنها او را فراموش می‌کنند؟ او پدران از همه ما مراقبت می‌کند؛ ما چرا از

برادران خود غافلیم؟ لابد بر این است که وقتی درک کنیم خداوند به ما محبت دارد و مراقب ما است، باید زندگی خود را چنان ترتیب دهیم که بیش از پیش مثل او شویم.

خداوند ما را خلق کرده، جمیع را آفریده؛ چرا مخالف خواسته‌های او حرکت می‌کنیم، در حالی که جمیع ابناء او هستیم، و به پدر واحدی عشق می‌ورزیم؟ جمیع این تفرقه‌ها که در جمیع جهات مشاهده می‌کنیم، جمیع این منازعات و مخالفت‌ها، به این سبب است که انسانها به رسوم و مناسک ظاهره متشبث‌اند و حقیقت ساده و اساسی را فراموش می‌کنند. این مراسم ظاهره دیانت است که اینقدر متفاوت است، و اینها است که سبب نزاع و عداوت است؛ در حالی که حقیقت واحد است و یکی است. آنچه که واقعی است حقیقت است و حقیقت تقسیم قبول نمی‌کند. حقیقت هدایت الهی است، نور عالم است، محبت است، رحمت است. این صفات حقیقت فضائل انسانی منبعث از روح القدس هم هست.

پس متحداً متمسک به حقیقت باشیم و از حریت حقیقی نصیب بریم.

عنقریب جمیع ادیان عالم متحد شوند، چه که در اصل واحدند. وقتی که مشاهده می‌کنیم که فقط شکل و صورت ظاهر است که آنها را جدا می‌کند، متوجه می‌شویم که احتیاجی به انقسام نیست. در میان ابناء انسان بعضی مبتلا به جهل و نادانی‌اند؛ آنها را تعلیم دهیم؛ دیگران مانند اطفال محتاج مراقبت و تربیتند تا رشد و نمو داشته باشند، و بعضی مریضند؛ ما باید شفای الهی را به آنها برسانیم.

آنها، اعم از این که نادان، طفل یا مریض باشند، باشد به آنها محبت و مساعدت کرد، و نباید به علت نقصی که دارند مورد بی‌محبتی واقع شوند.

طبیان ادیان به این مقام منصوب شده‌اند که شفای الهی را برای امم بیاورند و علت وحدت در میان ملل شوند. اگر آنها سبب تفرقه گردند، بهتر است که اصلاً نباشند. علاج برای شفای مرض است، اما اگر در تشدید ناراحتی توفیق باشد، بهتر است آن را به حال خود واگذارند. اگر دین فقط سبب تشمت و تحزب گردد، عدمش بهتر از وجود است.

جمیع مظاهر ظهور الهی را خداوند به این عالم فرستاد جمیع مصائب و بلاهای شدید را به امید انتشار حقیقت، وحدت و اتفاق در میان مردم، تحمل کردند. حضرت مسیح در زندگی آلام و اوجاع و احزان را تحمل فرمود تا مثال کاملی از محبت را به عالم عرضه کند؛ و با این حال ما همچنان مخالف روح وحدت نسبت به یکدیگر رفتار می‌کنیم...

از شما می‌خواهم که جمیع با من دعا کنید که جنگ و خونریزی خاتمه یابد، و عشق و محبت، صلح و وحدت بر عالم حکومت کند.

در جمیع اعصار مشاهده می‌کنیم که وجه ارض به خون آلوده شده؛ اما حال اشعه نوری عظیم تابیده، ادراک بشر ترقی کرده، روحانیت توسعه یافته، و لابد بر این است که عنقریب ادیان عالم در صلح و آرامش خواهند بود. مجادلات مباین و مغایر در مورد شکل و صورت ظاهره را بالمره ترک کنیم، با یکدیگر متحد شویم و به سوی امر الهی وحدت حرکت کنیم، تا جمیع نوع بشر خود را عائله واحد بدانند و در کمال محبت با یکدیگر متحد و متفق گردند. (ترجمه - خطابه ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱)

انسان باید خود را از جمیع تعصبات و از نتیجه تصورات خود آزاد کند، تا بتواند بدون هیچ مانعی به تحرّی حقیقت پردازد. حقیقت در جمیع ادیان واحد است، و به وسیله آن وحدت عالم تحقق می‌یابد. جمیع امم از یک اعتقاد مشترک نصیب دارند. حقیقت چون یکی است تعدّد نپذیرد و تقسیم قبول نکند و اختلافاتی که ظاهراً در میان ملل وجود دارند فقط منبعث از تشبّث آنها به تعصبات است. اگر فقط انسانها به تحرّی حقیقت پردازند، خود را متحد مشاهده کنند.

(ترجمه - خطابه مبارک در صفحه ۱۲۹ Paris Talks)

جنگ و نزاع میان ادیان و ملل و اجناس منبعث از سوء تفاهم است. اگر ما درباره ادیان تحقیق کنیم تا مبادی مکنونه در اصول اساسی آنها را کشف نماییم، ملتفت خواهیم شد که همه توافق دارند زیرا حقایق اصلیه آنها یکی است و متعدّد نیست. به این وسیله است که اهل ادیان در دنیا می‌توانند به نقطه وحدت و ائتلاف برسند.<sup>۴۷</sup> آنها به حقیقت پی می‌برند که مقصد از ادیان کسب صفات ممدوحه است، ارتقاء اصول اخلاقی است، رشد روحانی نوع بشر است، حیات حقیقی و فیوضات الهی است. جمیع انبیاء مروّجین این اصول بوده‌اند؛ هیچیک از آنها مروّج فساد نبودند، مروّج شرّ و بدی نبودند. آنها نوع بشر به به کلّ خیر دعوت کردند. آنها مردم را در محبت خداوند وحدت بخشیدند، و آنها را به شریعت الهیه وحدت نوع بشر هدایت کردند و به اخوت و اتفاق تشویق کردند. (ترجمه - خطابه ۲۸ مه ۱۹۱۲)

مبدأ ملکوتی تمام انبیای الهی و از آن جمله حضرت مسیح و رسول الله که دو ظهور اعظم قبل از ظهور حضرت باب هستند، بدون هیچگونه قید و تردید و از طرف هر یک از پیروان دیانت بهائی شناخته شده و وحدت اصلیه این رسولان الهی واضحاً اذعان و تسلسل ظهورات آنها تأیید و حیثیت من جانب اللّهی و مرتبط بودن کتابهای آنها تصدیق و وحدت مقاصد و آمال آنها اعلام و وحدانیت نفوذ و قدرت آنها تأکید و توافق نهائی تعالیم و مؤمنین آنان تعلیم و تبشیر شده است، چنان که حضرت بهاء الله شهادت

<sup>۴۷</sup> توضیح مترجم: ترجمه خطابه مبارک تا اینجا از صفحه ۹۱ بهاء الله و عصر جدید نقل شد.



می‌دهند، همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر.<sup>۴۸</sup>

آئینی که به نام حضرت بهاء‌الله معروف است، هر گونه قصدی را دایر بر حقیر شمردن انبیاء سابق و استخفاف تعالیم آنها و کمترین اقدام برای مکدر ساختن فروع شرایع آنها یا خارج کردن محبت آنها از قلوب مؤمنین یا نسخ اصول عقاید آنها یا ترک هر یک از کتب نازله آنها یا اخمداد تمایلات حقّه پیروان آنها مردود می‌شمارد. حضرت بهاء‌الله با این که ادعای هر یک از اهل ادیان را دایر بر این که آن دین آخرین ظهور الهی برای انسان است، ردّ می‌کند و برای شریعت خود هم ختمیت قائل نیست؛ در عین حال این اصل اساسی را تعلیم می‌فرماید که حقیقت دین نسبی است و ظهورات الهیه متتابع و استشعار دینی رو به ارتقاء است. مقصد آن حضرت آن است اصولی که در ادیان دیگر نازل شده توسعه و اسرار کتب مقدسه را کشف فرماید. اذعان بلاشروط وحدت مقاصد آنها را تأکید می‌نماید و حقایق ازلیّه مکتونه آنها را تکرار و مأموریت آنها را به یکدیگر مرتبط و میان تعالیم اصلیه و معتبره و فرعیه و افکیّه آنها فرق می‌گذارد و حقایق ملکوتیه را از خرافات علماء متمایز ساخته و بنابراین ممکن بودن حتی ضرورت توحید ادیان و انجام اعظم آمال آنها را اعلام و نبوت می‌فرماید. (قد ظهر یوم المیعاد، ص ۲۰۹-۲۰۷)

اختلافات دینی در سراسر تاریخ باعث حدوث نزاع‌ها و جنگهای بی‌ثمر و مانع ترقی و پیشرفت گشته و روز به روز نزد مردم دیندار و بی‌دین، هر دو، مغموض‌تر و منفورتر جلوه می‌کند. پیروان ادیان باید به مسائل اساسیه‌ای که علت این منازعات گشته روبرو گردند و جوابی صریح برای آن بیابند و ببینند که این اختلافات را، هم از لحاظ عملی و هم نظری، از چه راهی می‌توان مرتفع ساخت. امر مهمی که مقابل رهبران مذهبی قرار گرفته، این است که با قلبی سرشار از جوهر شفقت و حقیقت‌جوئی، نظری به حال اسف‌بار بشر اندازند و از خود پرسند که آیا نمی‌توانند در پیشگاه خالق متعال خاضعانه اختلافات فلسفی و مشاجرات دینی خود را با سعه صدر و حلم و مدارا به کنار افکنند و قادر گردند که با یکدیگر برای حُسن تفاهم بیشتر بین ابناء بشر و ایجاد صلح و سلام، همّت و همکاری نمایند. (وعده صلح جهانی)

خالق نوع بشر مظاهر مقدسه الهیه‌اش را به این عالم فرستاده؛ کتب آسمانی‌اش را نازل فرموده تا اخوت روحانی تأسیس کند و به قوه روح‌القدس مودت و برادری کامل در میان کافّه نوع انسان برقرار گردد. وقتی که با نفثات روح‌القدس این اخوت و اتفاق کامل در میان ابناء نوع انسان تأسیس شود، این

<sup>۴۸</sup> کتاب ایقان، ص ۱۲۰-۱۱۹

برادری و محبتی که ماهیت روحانی دارد، این مودت و مهربانی که آسمانی است، این علقه‌های پیوند دهنده که ربّانی هستند، حاصل شود، وحدتی ظاهر و باهر شود که ابدأ تغییر نپذیرد، از میان نرود، و تحوّل در آن صورت نگیرد. همیشه باقی و برقرار بماند. (ترجمه - خطابه ۶ نوامبر ۱۹۱۲)

شکّی نیست جمیع احزاب به افق اعلی متوجّهند و به امر حقّ عامل؛ نظر به مقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده، ولکن کلّ من عندالله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته. باری، به عضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و به اتحاد و اتفاق تمسک نمایند. (لوح اتحاد، ادعیه محبوب، ص ۴۰۷ / مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۴)

#### انکار برابری زنان و مردان

اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست.<sup>۴۹</sup> مطلع نور الهی به یک لمعان بر جمیع می‌تابد. فی الحقیقه خداوند نساء را برای رجال و رجال را برای نساء آفریده است. محبوب‌ترین ناس عندالله مستقیم‌ترین آنها و نفسی است که در محبت الهی، جلّ جلاله، بر کلّ سبقت گرفته است. (حضرت بهاءالله)

در این یوم ید عنایت الهیه فرق را برداشته، عباد الهی و امانه کلّ در صقّ واحد محسوب. طوبی از برای عبدی که به ما قدرالله فائز شود و ورقه‌ای که به نسیم اراده الهی حرکت کند. این فضل عظیم است و این مقام منبع. (ترجمه بیان حضرت بهاءالله - *Compilation of Compilations*، ج ۲، ص ۳۵۸)

انّ النّساء عندالبهاء حکمهنّ حکم الرّجال فالکلّ خلق الله خلقهم علی صورته و مثاله ای مظاهر اسمائه و صفاته فلا فرق بینهم و بینهنّ من حیث الرّوحانیات؛ الأقرب فهو الأقرب سواء كان رجلاً أو نساءً. و کم من امرئ منجذباً فاقت الرّجال فی ظلّ البهاء و سبقت مشاهیر الآفاق. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۷)

در اعصار ماضیه و ادوار سالفه اعتقاد بر عدم تساوی رجال و نساء بود، یعنی، حتّی از لحاظ عنصری و خلقت، زن را مادون مرد می‌دانستند. او را بالاخصّ از لحاظ ذکاوت پست تر تصوّر می‌کردند و این تفکر عموماً متداول بود که زن اجازه نداشت در صحنه امور مهمّه وارد شود. در بعضی از ممالک مرد آنقدر در این مورد افراط کرد که معتقد شد و تعلیم می‌داد که زن به دنیایی پست تر از انسان تعلق دارد. اما

<sup>49</sup> توضیح مترجم: فقط این قسمت از اصل بیان حضرت بهاءالله در بیانیه رفاه عالم انسانی یافت شد. بقیه آن ترجمه گردید. اصل بیان مبارک فارسی و عربی است که ترجمه انگلیسی آن در صفحه ۳۷۹ جلد دوم *Compilation of Compilations* درج گردیده است.

در این قرن، که قرن انوار است و ظهور اسرار، خداوند تا حدّ اقناع عالم انسانی اثبات می‌کند که جمیع این اعتقادات عبارت از جهالت است و خطا، بلکه مرد و زن قسمت‌هایی از ترکیب عالم انسانی و هم‌شأن هستند و بیان هیچ تفاوتی مجاز و مشروع نه، چه که کلّ انسانند. در قرون ماضیه شرایط به نوعی بود که زنان از فرصت لازم محروم بودند. حق و امتیاز تحصیل را به آنان نمی‌دادند و آنها را در حالتی رشد نیافته رها می‌ساختند. طبیعه، نه می‌توانست پیشرفت کند و نه پیشرفت می‌کرد. فی‌الحقیقه، خداوند خالق کلّ است و عندالله هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد. هر کس قلبش پاک باشد در ساحت او مقبول است، چه زن و چه مرد. خداوند سؤال نمی‌کند، "توزنی یا مرد؟" او به اعمال قضاوت می‌کند. اگر اعمال در ساحت جلال مقبول، نساء و رجال در صُقع واحد محسوب و مأجور. (ترجمه - خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲)

در این ظهور حضرت بهاء‌الله، زنان شانه به شانه مردان حرکت کنند. در هیچ حرکتی عقب نمانند. حقوق آنان از هر حیث برابر با مردان است. آنها به شعب اداری امور اجتماعی وارد شوند. به کلیه مدارجی که اعلی مقامات در عالم انسانی محسوب نائل گردند و در جمیع امور مشارکت جویند. اطمینان داشته باشید. به اوضاع و شرایط فعلی ننگرید؛ در آینده نه چندان دور، عالم نساء درخشان گردد و جلال فراوان یابد ... در موقع انتخابات حقّ رأی از حقوق لاینفکّ نسوان و ورود زنان در جمیع دوائر بشری مسأله‌ای غیر قابل ردّ و انکار است. هیچ نفسی نمی‌تواند آن را به تعویق اندازد یا آن که مانع آن شود. (ترجمه - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مورخ ۲۸ اوت ۱۹۱۳ مندرج در صفحه ۱۸۱ Paris Talks)

عدل نیز چنین اقتضاء می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند، تربیت واحد بشوند و وظیفه‌شان را بتمامه اجرا دارند. در نزد خدا زنی و مردی نیست. هرکس قلبش روشن‌تر است نزد خدا مقرب‌تر است؛ هرکس ایمانش بیشتر است، نزد خدا مقبول‌تر. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۶۴)

اگر بگوئیم زن و مرد در مواهب آفرینش متفاوتند، این مخالف عدالت و مقصد الهی است. هر دو انسانند. اگر خداوند یکی را کامل خلق کرده و دیگری را ناقص، او عادل نیست. اما خداوند عادل است؛ از لحاظ نیت او و مواهب آفرینش جمیع کاملند. تصوّر نقص در خلقت دلالت بر تصوّر نقص در خالق مقتدر است. نفسی که به اّصاف به صفات و فضل الهی توفیق یابد، او عندالحقّ مقبول است. (ترجمه - خطابه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۲)

خلاصه، تصوّر تفوّق و برتری توسط مرد سبب تنزل آمال و اهداف زن می‌شود، و چنین می‌نماید که وصول به تساوی به لحاظ خلقت مستحیل است؛ اشتیاق زن به پیشرفت و ترقّی به این وسیله معاینه می‌شود و او تدریجاً امید خود را از دست می‌دهد. برعکس، باید اعلام کنیم که قابلیت او برابر و حتّی بیشتر از مرد است. این به او الهام می‌بخشد، امید می‌دهد، شوق ارتقاء می‌دهد، و احساسات او برای ترقّی را مستمراً تزیید می‌بخشد. به او نباید گفت که از لحاظ قابلیت و شرایط در حدّ ادنی واقع شده یا ضعیف‌تر است. اگر به شاگردی گفته شود که هوش و درایتش کمتر از سایر شاگردان است، مانع از پیشرفت و ترقّی او می‌شود. باید او را با او این کلام به ترقّی تشویق کرد، تو خیلی لیاقت داری و اگر تلاش کنی به اعلیٰ مدارج می‌رسی.<sup>50</sup>

مادام که حقیقتِ برابری بین زن و مرد کاملاً تأسّس نیافته و حاصل نشده است، بالاترین حدّ ترقّی اجتماعی نوع بشر مستحیل و محال است. حتّی اگر فرض شود که زن از لحاظ میزان قابلیت و موقّیّت مادون مرد است، این یا هر تمایز دیگری همچنان به اختلاف و اضطراب منتهی می‌شود. تنها علاج عبارت از تعلیم و تربیت و دادن فرصت است؛ چه که برابری به معنی برابری شرایط است... باید یک مرتبه دیگر مشهود و معلوم گردد که مادام زنان و مردان به تساوی پی نبرند و آن را تحقّق نبخشند، ترقّی اجتماعی و سیاسی در اینجا<sup>50</sup> یا هر جای دیگر میسر نیست.

عالم انسانی از دو قسمت تشکیل شده، ذکور و اناث. هر یک مکمل دیگری است. لهدا، اگر یکی ناقص باشد، دیگری بالطبع ناقص است و به کمال نائل نخواهد شد. در بدن انسان یک دست راست داریم و یک دست چپ که عملاً در فعالیت و خدمت برابرند. اگر هر یک از آنها ناقص باشد، این نقص طبیعتاً با ناقص کردن کلّ بدن، به دست دیگر نیز سرایت کند؛ چه که توفیق به طور عادی حاصل نمی‌شود مگر آن که هر دو کامل باشند. اگر ما بگوییم یک دست ناقص است، ناتوانی و عدم قابلیت دیگری را ثابت می‌کنیم؛ چه حصول توفیق کامل با یک دست مستحیل است. درست همانطور که حصول موقّیّت با دو دست کامل می‌شود، زن و مرد هم، که دو قسمت هیكل اجتماع هستند، باید کامل باشند. این طبیعی نیست که یکی از آنها باید ناقص بماند؛ مادام که هر دو کامل نباشند، سعادت عالم انسانی تحقّق نخواهد یافت.

<sup>50</sup> این خطابه در دوم مه ۱۹۱۲ در شیکاگو ایراد شده است.

عالم انسانی دارای دو بال است، زن و مرد. مادام که این دو بال از لحاظ قوی مساوی نباشند، پرنده پرواز نخواهد کرد. مادام که اناث به همان درجه مردان واصل نشوند، مادام که زن از همان میدان فعالیت مرد نصیب نبرد، توفیق فوق‌العاده عالم انسانی تحقق نیابد؛ و عالم انسانی به اعلی مدارج توفیق حقیقی فائز نشود. وقتی که دو بال یا دو قسمت از لحاظ قوت معادل هم شوند و از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار گردند، پرواز نوع انسان فوق‌العاده بلندتر و عالی تر شود. بنابراین، زن باید مانند مرد تحت تعلیم و تربیت قرار گیرد و کلّ عدم تساوی از میان برود. به این ترتیب، زنان، موهوب به فضائل مردان، در جمیع مدارج موفقیت نوع بشر ترقی کنند، نظیر مردان گردند؛ و تا وقتی که این برابری حاصل نشود، ترقی حقیقی و موفقیت واقعی برای نوع بشر تحقق نیابد. (ترجمه - خطابه ۲۵ اکتبر ۱۹۱۲)

این تفاوتی که الآن مشهود است، از تفاوت تربیت است؛ زیرا نساء مثل رجال تربیت نمی‌شوند. اگر مثل رجال تربیت شوند، در جمیع مراتب مساوی شوند، زیرا هر دو بشرند و در جمیع مراتب مشترک؛ خدا تفاوتی نگذاشته. (خطبات مبارکه، ج ۴، ص ۲۳۰)

اگر زن به طور کامل تحت تعلیم و تربیت قرار گیرد و حقوق او ادا شود، به کفایت لازم جهت توفیقات عظیمه نائل گردد و تساوی او با مرد ثابت شود. او معاضد مرد است؛ او مکمل و یاور مرد است. هر دو انسانند؛ هر دو موهوب به ذکاوت و درایت بالقوه هستند؛ هر دو تجسم فضائل عالم انسانی‌اند. در جمیع قوا و وظائف آنها شریک و برابرند. در حال حاضر در عوالم فعالیت انسانی، زنان، به علت عدم تعلیم و تربیت و فقدان فرصت، استعدادهای فطری خود را کما ینبغی و یلیق ظاهر و باهر نسانند. عالم حیوان را ملاحظه کنید؛ هیچ امتیازی بین ذکور و اناث نیست. آنها در قوا و امتیازات مساوی‌اند. در میان طیور در هوا هیچ امتیازی مشهود نیست. قوای آنها مساوی است؛ با هم در کمال اتحاد و تصدیق متقابل حقوق و امتیازات ساکنند. ما نباید از همان برابری نصیب بریم؟ فقدان آن در شأن عالم انسانی نیست. (ترجمه - خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲)

در اعصار قدیم و قرون وسطی زن کاملاً مقهور مرد بود. علت این حقارت عدم تربیت او بود. حیات و عقل و خرد زن محدود به خانه و خانواده بود. گوشه‌هایی از آن در رساله‌های پولس قدیس مشاهده می‌شود. در قرون بعد، ابعاد و فرصت‌های حیات زن توسعه و ازدیاد یافت. ذهن او شکوفایی و رشد یافت؛ ادراکات او بیدار و عمیق شد. سؤال در مورد او این بود: چرا زن باید از لحاظ فکری و ذهنی رشد نیافته بماند؟ علم ممدوح است، چه عقل زن آن را مورد تحقیق و تفحص قرار دهد چه عقل مرد. لذا،

تدریجاً، زن ترقی کرد، و شواهد بیشتری در خصوص قابلیت‌های مساوی با مردان، در تحقیق علمی، کفایت سیاسی یا هر میدان فعالیت دیگری، نشان داد. نتیجه واضح است که زن در اثر عدم تربیت و امکانات فکری عقب مانده بود. اگر از فرصت‌های مساوی و تحصیلات لازم نصیب برسد، از همان قابلیت‌ها و کفایت‌ها بهره‌مند شود. (ترجمه - خطابه ۲۶ اوت ۱۹۱۲)

بعلاوه، تعلیم و تربیت زن ضروری‌تر و مهم‌تر از مرد است، چه که زن مربی طفل از زمان رضاعت است. اگر ناقص باشد، طفل هم ناقص باشد و به کمال نرسد. پس، عدم کمال زن به عدم کمال کلّ عالم انسانی دلالت دارد، که چه مادر است که طفل را تربیت می‌کند، تغذیه می‌کند، هدایت می‌کند و سبب رشد او می‌شود. این وظیفه پدر نیست. اگر مربی ناقص باشد، مرتباً هم از کمال محروم باشد. این مشهود و مسلم است. اگر معلم جاهل و از سواد محروم باشد، شاگرد می‌تواند درخشان و برجسته باشد؟ مادر اول مربی نوع بشر است؛ اگر ناقص باشد، آتیه نوع انسان تأسّف آور است. (ترجمه - خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲)

آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست، چرا این تفاوت گذارده می‌شود؟ هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء بمثل رجال تربیت شوند، مثل مردان می‌شوند، بلکه احساسات زنها بیشتر است؛ رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست. لکن تا به حال چون زنها تربیت نشده‌اند، لذا عقب مانده‌اند. باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند، البته به درجه مردها می‌رسند، علی‌الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند. لهذا، خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند، تربیت واحد بشوند، و وظیفه‌شان را بتمامه اجرا دارند. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۶۴)

لابد بر این است که اهمیت زن برای نوع بشر بیشتر است. او وظیفه‌ای سنگین‌تر و حمله‌ی ثقیل‌تر دارد. به عوالم نبات و حیوان نگاه کنید. کسی که خرما پرورش می‌دهد، برای درخت نخل که ثمر می‌دهد بیشتر ارزش قائل است. عرب می‌داند که برای سفر طولانی اسب ماده بیشترین نفس را دارد. شکارچی از شیر ماده به سبب قوت و صلابت بیشترش، بیشتر از شیر نر می‌ترسد. ... زن بیش از مرد دارای شهامت اخلاقی است؛ او دارای مواهب خاصی هم هست که او را قادر می‌سازد در لحظات خطر و بحران سلطه پیدا کند. (ترجمه - *Abdu'l-Baha in London*، ص ۱۰۲)

حضرت بهاء‌الله در اعلان وحدت عالم انسانی تعلیم فرمودند که رجال و نساء نزد حق مساوی‌اند و هیچ امتیازی بین آنها نیست. تنها تفاوت بین آنها منبعث از عدم تعلیم و تربیت است. اگر زن از فرصت مساوی در تربیت برخوردار شود، فرق از میان برداشته شود و حقارت از بین برود...

حضرت بهاء‌الله اتخاذ تعلیم و تربیت یکسان برای مرد و زن ترویج فرمودند. دختران و پسران باید یک برنامه تحصیلی را دنبال کنند و به این وسیله وحدت زنان و مردان را ترویج دهند. وقتی که جمیع نوع بشر از فرصت‌های مشابه در تعلیم و تربیت نصیب برآید و تساوی رجال و نساء تحقق یابد، اساس جنگ بالمره زائل گردد. بدون تساوی این امر مستحیل است چه که کلیه فرق‌ها و امتیازها منتهی به نزاع و جدال گردد. تساوی بین رجال و نساء به امحاء جنگها و منازعات منجر شود به این دلیل که زنان ابداً مایل به تأیید و حمایت از آن نیستند. (ترجمه - خطابه ۹ ژوئن ۱۹۱۲)

در اعصار ماضیه عالم انسانی ناقص و فاقد کفایت بود، زیرا از کمال محروم بود. جنگ و اثرات مخرب آن عالم را به مصیبت مبتلا ساخته بود؛ تعلیم و تربیت نساء اقدامی مهم در جهت امحاء و ازاله آن است، چه که از کل نفوذ و قدرتش علیه جنگ استفاده می‌کند. زن طفل را پرورش می‌دهد و جوان را تربیت می‌کند تا به بلوغ برسد. او امتناع می‌کند از این که پسرانش را برای فدا شدن در میدان جنگ بدهد. فی الحقیقه، او اعظم عامل در تأسیس صلح عمومی و حکمیت بین‌المللی است. لابلأ بر این است که زن جنگ را از بین نوع بشر بالمره از بین خواهد برد. (ترجمه - خطابه ۷ مه ۱۹۱۲)

ملاحظه کنید پسری مدت بیست سال توسط مادری مهربان تربیت شود و تعلیم بیند. چه شبهایی که بدون خواب و آرامش و روزهایی که در اضطراب و نگرانی سپری کرده و او را از خطرات و مشکلات عبور داده تا به بلوغ رسانده است. پس چه قدر دردناک و تأسف‌آور است که او را در میدان جنگ از دست بدهد. پس مادران از جنگ حمایت نکنند و به آن رضایت ندهند. لهدا، زمانی می‌رسد که زنان به طور کامل و برابر در امور عالم مشارکت جویند، وقتی که در کمال اطمینان و کفایت در میدان قانون و سیاست وارد شوند، جنگ متوقف خواهد شد؛ چه که زنان مانع و رادع آن هستند. لابلأ بر این است که این صحیح است و درست. (ترجمه - خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲)

در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود، بر او غالب و مسلط بود. ولی حال وضع عوض شده و اعمال زور و عنف تسلط خود را از دست داده است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی است، تفوق و

غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان؛ یا اگر بخواهیم روشن تر و صحیح تر بگوییم عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هم آهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثر خواهند بود.

(نقل ترجمه خطابه حضرت عبدالبهاء از صفحه ۱۶۸ بهاءالله و عصر جدید)

حقایق اشیاء در این قرن نورانی آشکار شده و آنچه که صحیح است باید مشهود گردد. از جمله این حقایق اصل تساوی حقوق رجال و نساء است - تساوی حقوق و شرایط در جمیع امور مربوط به عالم انسانی - ... اما اگرچه این اصل برابری صحیح است، این هم صحیح است که زن باید قابلیت و استعداد خود را نشان دهد، باید شواهد برابری را آشکار سازد. او باید در فنون و علوم کفایت یابد و با موفقیت‌هایش ثابت کند که قابلیت‌ها و قوای او صرفاً مکنون بوده است. اعمال زور ... در امر انانیت و مساوات نه شایسته او نه مؤثر. زن باید بخصوص قوا و قابلیت‌های خود را به علوم صنعتی و فلاحت اختصاص دهد و در امری که بیش از همه مورد احتیاج است به مساعدت نوع بشر پردازد. او به این وسیله کفایت خود را نشان می‌دهد و تحقق مساوات در موازنه اجتماعی و اقتصادی را تضمین می‌کند. تردیدی نیست که خداوند او را در مساعی و مجهوداتش تأیید خواهد کرد، چه که در این قرن انوار، حضرت بهاءالله حقیقت وحدت عالم انسانی را اعلام فرمود و بیان کرد که جمیع ملل، امم و اجناس واحدند. (ترجمه - خطابه ۲۶ اوت ۱۹۱۲)

آزادی زنان و وصول به تساوی میان زن و مرد، هرچند اهمیتش چنان که باید هنوز آشکار نباشد، یکی از مهم‌ترین وسائل حصول صلح جهانی محسوب است. انکار تساوی بین زن و مرد نتیجه‌اش روا داشتن ظلم و ستم به نیمی از جمعیت جهان است و چنان عادت و رفتار ناهنجاری را در مردان به وجود می‌آورد که اثرات نامطلوبش از خانه به محل کار و به حیات سیاسی و مآلاً به روابط بین‌المللی کشیده می‌شود. انکار مساوات میان زن و مرد هیچ مجوز اخلاقی و عملی یا طبیعی ندارد و فقط زمانی که زنان در جمیع مساعی بشری سهمی کامل و متساوی داشته باشند، از لحاظ اخلاقی و روانی جو مساعدی خلق خواهد شد که در آن صبح صلح جهانی پدیدار گردد. (پیام وعده صلح جهانی)

پس شما باید شب و روز بکوشید، کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی با مردان باشید، تا در جمیع شئون عالم انسانی چنان ترقی کنید که مردان شهادت دهند که شما با آنها مساوی هستید. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۶۴)



پس بکوشید تا در عالم انسان نشان دهید که زنان بسیار با کفایت و مؤثرند، که قلوب آنها لطیف تر و حساس تر از قلوب مردان است، که نوع دوست تر و نسبت به محتاجان و رنج دیدگان حساس ترند، که بدون استثناء با جنگ مخالف و عاشق صلح‌اند. سعی کنید که آرمان صلح بین‌المللی در اثر مساعی زنان تحقق یابد، چه که مردان بیش از زنان به جنگ تمایل دارند، و یکی از شواهد واقعی برتری زنان خدمت و کفایت آنان در تأسیس صلح عمومی است. (ترجمه - خطابه ۲۶ اوت ۱۹۱۲)

تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق؛ تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف؛ لله الحمد قلم اعلی فرق مابین عباد و اماء را از میان برداشته و کل را در صقع واحد به عنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود. ظهر ظنون را به سیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرت غالبه قویّه محو فرمود. (حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۵۲)

### جهالت و عدم تعلیم و تربیت

انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده<sup>۵۱</sup>؛ به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرت موجود می‌فرماید انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد. (لوح مقصود، ص ۳)

انسان بمثابه پولادی است که جوهرش مستور است؛ به ذکر و بیان و نصیحت و تربیت جواهر آن ظاهر و هویدا گردد و اگر به حال خود بماند زنگ مشتتهیات نفس و هوی او را معدوم سازد. (آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۱۱)

در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایند. چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده؛ انسان بی علم و هنر محبوب نه، مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود. لذا، لازم که بقدر قوه و وسع سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمایند. (مأخذ فوق، ص ۱۰)

<sup>۵۱</sup> توضیح مترجم: حضرت بهاء‌الله در بیان دیگری می‌فرمایند، "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور؛ باید بصیقل تربیت ظاهر شود. این است شأن انسان و آنچه معلق بغیر شد دخلی بذات انسانی نداشته و ندارد. لذا باید به قلت و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر باشند و به صلح اکبر بپردازند." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۹)

علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود؛ تحصیلش بر کل لازم و لکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که به حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد.<sup>52</sup> صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم... فی الحقیقه کتّز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. (تجلی سوم از لوح تجلیات، مجموعه اشراقات، ص ۲۰۳)

باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است اطفال به آن مشغول گردند تا رائحه فساد از عالم قطع شود و کلّ به همت اولیای دولت و ملت در مهد امن و امان مستریح مشاهده شوند...

حضرت موجود می فرماید علمای عصر باید ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علمی که از لفظ ابتدا و به لفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. (لوح مقصود، ص ۱۴-۱۳)

[دیگر] صفت کمالیه به صدق طوئیت و خلوص نیت به تربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافع و تشویق بر ترقیات عصریّه و تحریص بر توسیع دوائر صنایع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است؛ چه که عموم ناس از این امور مهمّه که علّت مزمنه هیئت اجتماعیّه را بره فوری است، بی خبرند. (رساله مدنیّه، ص ۴۷)

چون نظر دقیق نمائید مشهود و معلوم گردد که علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقانیت و انتظام امور از قلت تدبیر حقیقی و عدم معارف جمهور است. مثلاً اگر اهالی متدبیر و در قرائت و کتابت ماهر و متفطن باشند، اگر مشکلی رخ نماید، اولاً به حکومت محلّیه شکایت نمایند؛ اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند، داوری خود را به مجالس عالیّه رسانند و انحراف حکومت محلّیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد، مجالس عالیّه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند؛ البتّه آن شخص مشمول الطاف عدل و داد

<sup>52</sup> توضیح مترجم: مؤلفین به مکتوب ۱۵ فوریه ۱۹۴۷ که از طرف حضرت ولی امرالله در توضیح این بیان نوشته شده، اشاره کرده و بیان مبارک را از صفحه ۴۴۵ *The Unfolding Destiny* نقل کرده‌اند. این بیان در متن انگلیسی یادداشت‌های کتاب اقدس ذکر شده اما در متن فارسی آن چنین توضیح داده‌اند: حضرت ولی امرالله در توفیقی که حسب الامر مبارک صادر شده علمی را که از حرف ابتدا و به حرف منتهی گردد به بحث و موشکافی‌های بی‌ثمر در مجردات و فرضیات توصیف فرموده‌اند. در توفیقی دیگر می‌فرمایند که مقصد حضرت بهاءالله از چنین علمی در وهله اولی آن گونه رسائل و تفسیرات مربوط به علوم دینی و الهیات است که به جای آن که مددی در نیل به حقیقت باشد، باری سنگین بر ذهن انسان می‌نهد. (ملحقات کتاب اقدس، ص ۱۸۲ (یادداشت ۱۱۰))

گردد. ولکن حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند.  
(رساله مدتیّه، ص ۲۳)

الزم امور و اقدام تشبّات لازمه توسیع دائره معارف است و از هیچ ملتی نجات و فلاح بدون ترقی این امر اهمّ اقوم متصور نه؛ چنانچه باعث اعظم تنزل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد به وقوف حقائق امور کلیّه و دقائق لوازم عصریه. لهذا لازم است که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم مایحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن به براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود... همچنین لازم است که در جمیع بلاد... حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم و قرائت و کتابت اطفال شوند، حتی عنداللزوم اجبار گردند؛ تا عروق و اعصاب ملت به حرکت نیاید، کلّ تشبّات بی فائده است. چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همّت مانند جانند. جسم بی جان حرکت نکند. حال این قوه عظمی در طینت اهالی... موجود؛ محرّکش توسیع دائره معارف است.  
(رساله مدتیّه، ص ۱۲۹ و ۱۳۲)

نادان از تربیت دانا شود؛ جان از تربیت شجاع گردد؛ شاخه کج از تربیت راست شود؛ میوه های کوهی جنگلی تلخ و گز از تربیت لذیذ و شیرین گردد؛ گل پنج پر از تربیت صد پر شود؛ امت متوحشه از تربیت متمدن گردد؛ حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان یابد. این تربیت را باید بسیار مهم شمرد، زیرا امراض همچنان که در عالم اجسام به یکدیگر سرایت شدیده دارد، بهمچنین اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد. این تفاوت تربیت بسیار عظیم است و حکم کلی دارد. (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۶۲)

تربیت است که شرق و غرب را در ظلّ حکم انسان می آورد؛ تربیت است که این همه صنایع عجیبه را ظاهر می کند؛ تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج می نماید؛ تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده [را] می نماید و اگر مرتبی نبود، به هیچ وجه اینگونه اسباب راحت و مدنیّت و انسانیت فراهم نمی شد. اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش [را] نبیند، شبهه ای نیست که حیوان محض گردد. پس معلوم شد که مرتبی لازم است. لکن تربیت بر سه قسم است: تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نمای این جسم است و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند. و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیّت است و ترقی؛ یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه

و مشروعات جسيمه كه مدار امتياز انسان از حيوان است؛ و اما تربيت الهيه تربيت ملكوتى است و آن اكتسابات كمالات الهيه است و تربيت حقيقى آن است، زيرا در اين مقام انسان مركز سنوحات رحمانيه گردد و مظهر لتعملن انساناً على صورتنا و مثالنا<sup>53</sup> شود و آن نتيجه عالم انسانى است. (مفوضات عبدالبهاء، ص 5)

...<sup>54</sup> جمع عالم بايد تحصيل معارف كنند تا سوء تفاهم از ميان برخيزد، جمع بشر متحد شوند؛ و ازالۀ سوء تفاهم به نشر معارف است.<sup>55</sup> لهذا بر هر پدرى لازم كه<sup>56</sup> اولاد را تربيت نمايد. اگر روزى عاجز باشد هيئت اجتماعيه بايد اعانت نمايد تا معارف تعميم يابد. (خطابات مباركه، ج 2، ص 229)

جمع رجال و نساء آنچه را كه از اقتراف و زراعت و امور ديگر تحصيل نمايند، جزئى از آن را از براى تربيت و تعليم اطفال نزد امينى و ديعه گذارند... (لوح دنيا، مجموعه الواح طبع مصر، ص 292)

تعليم اطفال و پرورش كودكان اعظم مناقب عالم انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمان. زيرا اس اساس فضائل عالم انسانى است و سبب تدرج به اوج عزت جاودانى. (منتخباتى از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج 1، ص 126)

اگر مرئى نباشد، جمع نفوس و حوش مانند و اگر معلم نباشد، اطفال كل مانند حشرات گردند. اين است كه در كتاب الهى در اين دور بديع تعليم و تربيت امر اجبارى است نه اختيارى؛ يعنى بر پدر و مادر فرض عين است كه دختر و پسر را بنهايت همت تعليم و تربيت نمايند و از پستان عرفان شير دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در اين خصوص قصور كنند در نزد رب غيور مأخوذ و مذموم و مدحورند. (منتخباتى از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ج 1، ص 123)

<sup>53</sup> عهد عتيق، سفر پيدائش، باب اول، آيه 26

<sup>54</sup> توضيح مترجم: در متن انگليسى عبارت "چون جهالت و عدم تربيت از موانعى است كه موجب جدائى در ميان عالم انسانى است" قبل از "جمع عالم بايد تحصيل معارف كنند..." آمده است كه در اصل فارسى وجود ندارد.

<sup>55</sup> توضيح مترجم: در متن انگليسى جمله "تعليم و تربيت عمومى يك قانون عمومى است" قبل از "لهذا بر هر پدرى لازم..." وجود دارد كه در متن فارسى نيست.

<sup>56</sup> توضيح مترجم: در متن انگليسى آمده است، "بر هر پدرى لازم كه طبق امكانات خود اولادش را تربيت نمايد."

هر طفلی ممکن است سبب نورانیت عالم گردد و یا سبب ظلمانیت آفاق شود. لهذا، باید مسأله تربیت را بسیار مهم شمرد و اطفال را از کودکی از پستان محبت الله شیر داد و در آغوش معرفت الله تربیت نمود تا نورانی گردند، رحمانی شوند، علم و دانش آموزند و خُلق و خوی فرشتگان یابند.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۷)

اطفال را از سن شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید، از هر علم مفیدی بهره مند نمائید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید؛ پرهمت نمائید و متحمل مشقت کنید؛ اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمائید.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۶)

اساس سنیات نادانی و جهالت است. لهذا، باید به اسباب بصیرت و دانائی تشبث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی به آفاق داد تا در دبستان انسانی تخلق به اخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خُلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنم و عذابی کثیف تر از صفات موجب عتاب نیست تا تربیت به درجه ای رسد که قطع حلقوم گواراتر از کذب مشوم شود و زخم سیف و سنان آسان تر از غضب و بُهتان گردد؛ آتش غیرت برافروزد و خرمن هوا و هوس بسوزد. هر یک از یاران الهی رُخش به اخلاق رحمانی چون مه تابان بدرخشد و نسبتشان به آستان الهی حقیقی گردد نه مجاز؛ اساس بنیان شود نه طراز الوان. لهذا، باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد؛ تعلیم و تعلم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیاد رحمانی بنیاد گردد. این مسئله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریر را بسیار مهم شمرد که از اساس الهی است.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۰۴ / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۲)

تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است. طفل طیب طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد، بهتر از طفل بی ادب کثیف بد اخلاق ولو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفل خوش رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم. ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نور علی نور گردد. اطفال مانند شاخه تر و تازه اند؛ هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند. باری، در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون به بلوغ رسند، مانند شمع برافروزند و به هوی و هوس که شیوه حیوان نادان است، آلوده نگردند، بلکه در فکر عزت ابدیه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۲)

... این اطفال را به مواعظ الهیه تربیت نمائید و از آغاز صباوت در قلوب آنها محبت رحمانی القاء کنید تا در حیات خویش خشیه الله را ظاهر و متجلی سازند و اعتماد و اتکاء به عنایت ربانیه را تحصیل نمایند. به آنان بیاموزید که خود را از نقائص عالم طبیعت مبرّی سازند و کمالات ربانیه را که مودوع در قلوب است به دست آرند. حیات انسانی هنگامی مثمر ثمر است که به فضائل انسانیّه تزئین یابد؛ اگر چنانچه مرکز نواقص عالم وجود گردد، موتش ارجح از حیات و فنا افضل از وجود است. بنابراین، سعی و مجاهدت نمائید تا این اطفال بنحو کمال تربیت پذیرند و تعلیم گیرند و هر یک از آنها به فضائل و شئون عالم انسانی توفیق یابند. (نقل ترجمه خطابه ۲۴ آوریل ۱۹۱۲ از صفحه ۱۲۱ آثار مبارکه درباره تربیت بهائی)

تعلیم و تربیت عمومی که هم‌اکنون سپاهی از مردم متعهد را از تمام ادیان و کشورها برانگیخته و بر خدمت خویش گماشته، باید مورد عنایت و حمایت حکومت جهان قرار گیرد. زیرا، بلا تردید، جهل علت اصلی سقوط و عقب ماندگی مردم و پایداری تعصبات است. هیچ کشوری موفق نمی‌شود مگر آن که تمام مردمش از تعلیم و تربیت نصیب یابند. فقدان منابعی که قدرت کشورها را در سبیل تعلیم و تربیت عمومی محدود می‌کند، باید اصحاب قدرت را بر آن دارد که اولویت و ارجحیت را به تعلیم زنان و دختران اختصاص دهند. زیرا، بواسطه مادران درس خوانده و تعلیم یافته است که ثمرات علم و دانش را سریعاً و قاطعاً می‌توان در تمام جامعه بشری انتشار داد. نکته مهم دیگری که در این مورد باید در نظر داشت آن که اقتضای زمانه چنان است که جهان دوستی و مفهوم اهل عالم بودن به عنوان یکی از اصول تربیتی به تمام اطفال جهان تلقین گردد. (وعده صلح جهانی)

هر انسان ناقصی خودپرست و در فکر راحت و منفعت خویش است؛ چون یک قدری فکرش اتساع یابد، در فکر راحت و نعمت خاندانش افتد؛ اگر فکرش اتساع بیشتر یابد، در فکر سعادت اهل شهرش افتد و چون افکار متسع بیشتر شود، در فکر عزت وطن و ملتش افتد و چون افکار اتساع تام یابد و به منتهی درجه کمال رسد در فکر علویت نوع انسان افتد، خیر جمیع خلق طلبد و راحت و سعادت جمیع ممالک را. این دلیل بر کمال است. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۶۶)

چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است؟ آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی و عزت و سعادت بندگان الهی شود؟ لاوالله. اکبر ثنوبات این است که نفوس مبارکه دست بیچارگان را گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و به تبت خالصه لله کمر همت را

بر خدمت جمهور اهالی بر بندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند.  
(رساله مدنیه، ص ۱۲۲)

### تعدد زبانها

لازال به اتفاق آفاق عالم به نور امر متور و سبب اعظم، دانستن خط و گفتار یکدیگر است.  
(اشراق ششم از لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۸)

ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد معموله به لسانی غیر این السن مذکوره تکلم می نمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت. لذا آن ارض به بابل نامیده شد، ای تبلبل فیها اللسان ای اختلافت.  
(مجموعه اقتدارات، ص ۷۵)

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق می گردد و جمیع عالم یک وطن مشاهده می شود، آن است که السن مختلفه به یک لسان منتهی گردد و همچنین خطوط عالم به یک خط. باید جمیع ملل نفوسی معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا مجتمع شوند و به مشاورت یکدیگر یک لسان اختیار کنند؛ چه از السن مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند؛ و در جمیع مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند. عنقریب جمیع اهل عالم به یک لسان و یک خط مزین. در این صورت هر نفسی به هر بلدی توجه نماید، مثل آن است که در بیت خود وارد شده.  
(لوح مقصود، ص ۹)

از جمله اوامر حضرت بهاءالله این است که باید جمیع ملت از اهل معارف و علوم اتفاق کرده یک لسانی انتخاب یا ایجاد نمایند و آن لسان عمومی باشد و این امر در کتاب اقدس ... نازل شده و مضمون آن این است: مسأله لسان بسیار مشکل شده، زیرا لسان بسیار است و اختلاف حاصل شده بین جمیع اقوام و طوائف؛ و تا وحدت لسان حاصل نگردد، ائتلاف مشکل و معاملات مختل است. هر انسان محتاج به لسانهای بسیار است تا بتواند به جمیع بشر معامله و معاشرت و ملاقات نماید و این مستحیل است. زیرا آنچه تا حال در آکادیمی معلوم و مسلم شده، هشتصد لسان معین گشته و از برای انسان تحصیل اینهمه لسان ممکن نیست. پس بهتر این است یک لسان ایجاد و یا انتخاب شود تا آن که لسان عمومی باشد. در این صورت انسان به دو لسان محتاج است؛ یکی لسان وطنی، یکی لسان عمومی. به لسان وطنی خودش با قوم خود گفتگو نماید، اما به لسان عمومی با جمیع عالم محاوره نماید و محتاج لسان ثالث نمی باشد و جمیع

بشر با یکدیگر بدون مترجم الفت و مصاحبت می‌نمایند. اگر چنین چیزی بشود، فی‌الحقیقه سبب راحت و آسایش و سرور جمیع ملل عالم است...

تا آن لسان ترویج نشود، راحت و آسایش آنطور که باید و شاید برای بشر حاصل نمی‌شود. زیرا اختلاف لسان بسیار سبب اختلاف و سوء تفاهم است ... اگر جمیع بشر به لسان عمومی تنطق نمایند، وحدت عالم بشر را خدمت می‌نمایند. (خطبات مبارکه، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۳)

تشتت السن یکی از علل اصلی و مؤثر اختلاف است. وظیفه لسان انتقال افکار و مقاصد به یکدیگر است. لهذا، اهمیتی ندارد که انسان به چه لسانی تکلم می‌کند یا استفاده می‌کند ... حضرت بهاءالله اعلام فرمودند که لسان واحد بزرگترین عامل وحدت و مبنای اتحاد بین‌المللی است. ایشان خطاب به سلاطین و حکام ملل مختلف فرمودند و توصیه کردند که یک لسان توسط جمیع حکومت‌ها، تصویب و اتخاذ شود. به این ترتیب هر ملتی باید علاوه بر لسان وطنی لسان عمومی را بیاموزد. در این صورت عالم از روابط نزدیک برخوردار شود، مشورت عمومیت یابد، و اختلافات منبعث از تشتت لسان بالمره زائل گردد. (ترجمه - خطابه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۲)

اليوم از جمله اعظم ضروریات و مقتضیات عالم انسانی توقف سوء تفاهمات فعلی در میان ملل است. با وحدت لسان می‌توان به این هدف نائل شد. اگر لسان عمومی تحقق نیابد، صلح اعظم و وحدت عالم انسان را نمی‌توان به نحوی مؤثر مجری ساخت و تأسیس نمود چه که وظیفه لسان بیان اسرار و رموز قلوب انسانها است. قلب انسان مانند صندوق است و لسان عبارت از مفتاح. فقط با استفاده از مفتاح است که می‌توان صندوق را گشود و به جواهرات داخل آن دست یافت. لذا، مسأله لسان بین‌المللی نهایت اهمیت را دارد. به این وسیله تعلیم و تربیت بین‌المللی میسر گردد؛ اسناد و تاریخ گذشته را می‌توان تحصیل کرد. انتشار حقایق معلومه عالم انسانی منوط به لسان است. توضیح تعالیم الهیه فقط با این وسیله میسر است. مادام که تشتت لسان و عدم درک السنه سائره برقرار، این اهداف عالی قابل حصول نه. لهذا، اولین خدمت به عالم انسان تأسیس وسائل ارتباط بین‌المللی است. این علت آسایش ممالک عالم انسانی شود. با آن، علوم و فنون در میان ملل انتشار یابد، و این وسیله ترقی و تقدّم جمیع ملل و امم گردد. باید سعی و مجاهدت نمایم و با تمام قوا بکوشیم که لسان بین‌المللی را در تمام عالم تأسیس کنیم.

(ترجمه - خطابه ۲۵ آوریل ۱۹۱۲)



باید به اختیارِ یک زبان بین‌المللی، که علاوه بر زبان مادری به تمام مردم عالم آموخته شود، توجهی فراوان مبذول داشت. زیرا، عدم مخابره و تفاهم بین مردم است که مساعی بشر را در حصول صلح جهانی تضعیف می‌کند و اختیار زبان بین‌المللی تا حدّ زیادی سبب حلّ این مشکل می‌شود. (وعده صلح جهانی)

لازم است که لسانی ایجاد نمایند که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند. پس هر نفسی محتاج دو لسان است: یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر بدانند و به این سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود. زیرا جمیع یک خدا را می‌پرستند، کلّ بندگان یک خداوندند، سوء تفاهم سبب این اختلافات است. چون زبان یکدیگر را بدانند، سوء تفاهم نماند، جمیع با هم الفت و محبت نمایند، شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۲۳۰)

#### احیاء نگرش‌های اخلاقی منجر به صلح پایدار

موفقیت‌های مادی و کمالات روحانی: دو جناح ترقی

اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده.

(لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۸)

هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد، مقبول خواهد بود. مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و الا بست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود. بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید. (دریای دانش، ص ۱)

اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید، می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد، زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افتده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق. (کتاب ایقان، ص ۹۲)

انسان دو قوه دارد و رشد و توسعه او دو وجه. یک قوه مربوط به عالم مادی است و توسط آن قادر به رشد مادی است. قوه دیگر روحانی است و با رشد آن، ماهیت باطنی و استعداد مکنون او بیدار می‌شود. این قوا بمثابه دو جناحند. هر دو باید رشد و توسعه یابند، چه که پیران با یک بال مستحیل است. الحمدلله، توسعه مادی در عالم مشهود است، اما به همان نسبت توسعه روحانی لازم و ضروری. باید بلاوقفه و بدون ادنی استراحتی سعی کنیم تا رشد طبیعت روحانی انسان حاصل شود، و با قوای خستگی‌ناپذیر

مجاهدات کنیم تا عالم انسانی به سوی علو و سمو حرکت کند و به مقام حقیقی که برای آن مقدر شده  
واصل شود. (ترجمه - خطابه ۲۵ آوریل ۱۹۱۲)

مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم، جمیع شوون تمدن  
سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت  
عمومیّه است و وسائل عظیمه این دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است و تمدن صوری بی تمدن اخلاق  
حکم اضغاث احلام<sup>۵۷</sup> داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء<sup>۵۸</sup> انگاشته  
گردد. زیرا نتیجه‌ای که رضایت باری و راحت و آسایش عمومی است، از تمدن ظاهر صوری بتمامه  
حاصل نشود... (۷۰)

قضیه ... پادشاه آشتی و آسایش‌پرور در تدارک مهمات حربیه و ازدیاد قوه عسکریه بیشتر از  
ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ می‌نمایند، چه صلح و آشتی من دون قوه شدیدیه میسر نگردد. در ظاهر  
بهانه نموده لیلاً و نهاراً جمعاً به اعظم جدّ و جهد در تدارکات حربیه می‌کوشند و اهالی مسکین آنچه به  
عرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند و چه قدر آلاف از نفوس که صنایع نافع را ترک  
نموده شب و روز به کمال همت در ایجاد آلت مضره جدیدیه که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء  
جنس است، مشغولند و هر روز آلت حراقه جدیدیه احداث و ایجاد می‌کنند و دول مجبور بر این گردند که  
آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیدیه کوشند؛ چه که آلات حربیه قدیم با آلات  
حربیه جدیدیه مقاومت ننمایند؛ چنانچه در این ایام که سنه هزار و دویست و نود و دو هجری است، در  
ممالک آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نمچه ایجاد توپ نحاسی تازه‌ای نموده‌اند که از تفنگ  
هنری مارتی و توپ کروپ آتش‌بارتر و در هدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع‌التأثیرتر است و این مصارف  
باهظه را باید که رعایای فلک‌زده تحمل نمایند.

حال، انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت  
عمومی و وسیله اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر ارکان آسایش و  
سعادت است؟ (رساله مدنیّه، ص ۷۳-۷۰)

از راحت و آسایش جسمانی و تن‌پروری و آلودگی به این دنیای فانی چه نتیجه‌ای حاصل. واضح  
است که انسان عاقبت خائب و خاسر گردد. پس باید از این افکار بکلی چشم پوشید، آرزوی حیات ابدیه

<sup>۵۷</sup> قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۴۴ / سوره انبیاء، آیه ۵ (به معنی خوابهای آشفته - م)

<sup>۵۸</sup> قرآن کریم، سوره نور، آیه ۳۹ (به معنی چون سرابی است در زمین همواری، که تشنه آن را آب می‌پندارد - م)

وعلویت عالم انسانی و ترقیات ربانی و فیوضات کلیه آسمانی و نفات روح القدسی و اعلاء کلمه الله و هدایت من علی الارض و ترویج صلح عمومی و اعلان وحدت عالم انسانی نمود. کار این است. والا باید با سائر وحوش و طیور به این حیات جسمانی که نهایت آمال حیوانات است، پرداخت و مانند بهائم در روی زمین محشور شد. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵-۲۴)

سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط به الفت و محبت عمومی بین افراد انسانی. ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید، یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده‌ای از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهایی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدیت و کلفتند و چون به یکدیگر رسند، فوراً به جنگ و جدال پردازند و به درندگی چنگ باز و دندان تیز کنند، مانند سیاح ضاربه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه‌اند که جمیع به تنهایی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند. اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده؛ در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که به دانه‌ای چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور الفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن به انواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر در غایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار به سرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سائر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهایی سیر و شکار کنند؛ حتی پرنده و چرنده چون به آشیان و مغاره یکدیگر آیند تعرض و اجتنابی نه، بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند؛ بعکس درندگان که هر یک به مغاره و مأوی دیگری اگر تقرّب جوید، به دریدن همدیگر پردازند؛ حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد، فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید.

پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرت است و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۱)

باید محبت و وفا بر قلوب چنان استیلا یابد که بیگانه را آشنا بینند و مجرم را محرم شمرند؛ اغیار را یار داند و دشمن را دوست غمخوار شمرند؛ قاتل را حیات بخش گویند، مُدبّر را مُقبِل دانند؛ منکر را مقرّ بینند، یعنی نوعی معامله نمایند که به مقبلین و مؤمنین و یار و آشنا سزاوار است. اگر این شمع در انجمن عالم، چنان که باید و شاید، برافروزد، ملاحظه خواهید نمود که کشور معطر گردد و اقلیم جنت نعیم شود،

زمین بهشت برین گردد، عالم وطن واحد شود و شعوب مختلفه جنس واحد و قبائل و امم شرق و غرب یک خاندان شوند. (منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۸۱)

سؤال: آیا صلح کلمه‌ای اعظم از محبت است؟

جواب: خیر. محبت اعظم از صلح است، چه که صلح مبتنی بر محبت است. محبت هدف و مقصد صلح است، و صلح نتیجه محبت است. مادام که محبت حاصل نشود، صلح نمی‌تواند تحقق یابد؛ اما، به اصطلاح صلحی هم بدون محبت وجود دارد. محبتی که منبعث از ذات الهی باشد، اساسی است. این محبت مقصود جمیع توفیقات بشری است، نور سماوی است، روشنی انسان است. (ترجمه - خطابه ۲ ژوئن ۱۹۱۲)

انسان فرزند خداوند است، شریف است، متعالی است، محبوب خدا است، که خالق اوست. پس، همیشه باید بکوشد که فیوضات و فضائل الهیه که به او اعطاء شده بر او مستولی باشد، بر او مسلط باشد. حال، خاک قلوب انسانی بمثابة زمین تیره است، اما ماده باطنی و اعماق وجود این خاک تیره، هزاران گل‌های معطر مکنون است. ما باید سعی کنیم این قوا و امکانات مکنونه را پرورش دهیم و بیدار کنیم، کنوز مستوره در این معدن و مخزن الهی را مکشوف سازیم، این قوای عالیه را که مدت‌های مدید در قلوب انسانها مکنون بوده به ظهور رسانیم. بعد، جلال و شکوه هر دو عالم ترکیب و تشدید شود و جوهر وجود انسانی به ظهور رسد. (ترجمه - خطابه ۲۹ اوت ۱۹۱۲)

جمیع نفوس انسانی باید بیدار شوند و از مصائب جنگ آگاه گردند ... آنها باید منافع صلح را درک کنند و بدانند که صلح امری الهی و جنگ امری شیطانی است. انسان باید از خدای رحمن تبعیت کند و از تحریکات شیطانی اعراض کند تا تمایل عمومی به سوی صلح، محبت، وحدت باشد و اختلاف ناشی از جنگ بالمره زائل گردد. (ترجمه - خطابه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۲)

پس باید این مدنیت و ترقی جسمانی را منضم به هدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه‌گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم به تجلیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزت ابدیه چهره گشاید. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۰۹)

## قوة شخصیت اخلاقی

یا حزب الله به خود مشغول نباشید؛ در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبۀ طاهره و اخلاق راضیۀ مرضیه بوده. (لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۸)

الخَلْق ... احسن طراز للخَلْق من لدى الحقّ زين الله به هياكل اوليائه لعمري نوره يفوق نور الشمس و اشراقها. هر نفسی به آن فائز شد، او از جواهر خلق محسوب است. عزّت و رفعت عالم به آن منوط و معلق. خُلِقَ نيك سبب هدايت خلق است به صراط مستقيم ... نيكو است حال نفسی كه به صفات و اخلاق ملأ اعلى مزین است. (طراز سوم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۱)

ان الانسان يرتفع بأمانته و عفته و عقله و اخلاقه و يهبط بخيائته و كذبه و جهله و نفاقه. لعمري لايسمو الانسان بالزينة و الثروة بل الآداب و المعرفة. (كلمات فردوسيه، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۳)

در انفاس نفوس مقدسه تأثيرات كليّه مستور است على شأنٍ يؤثّر في الأشياء كلها.

(بيان حضرت بهاء الله مندرج در صفحه ۵۱ ظهور عدل الهی)

يا ليت أنتم ترون ما يرى ربكم الرحمن من علوّ شأنكم و عظمة قدركم و سموّ مقامكم. نسأل الله بأن لا تمنعكم أنفسكم و أهواؤكم عما قدر لكم... (مجموعه اقتدارات، ص ۲۱۷ / مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۱)

یا حبیبی در جمیع احوال انسان باید متشبّث شود به اسبابی که سبب و علت امنیت و آسایش عالم است. حضرت موجود می فرماید، آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک نماید و به آسایش رساند، همان راه راست بوده و خواهد بود. (لوح مقصود، ص ۱۷)

يا ابن الروح ما قدر لك الراحة إلا بإعراضك عن نفسك و إقبالك بنفسی لأنه ينبغي أن يكون افتخارك باسمی لا باسمك و اتكالك على وجهی لا على وجهك. لأننى وحدی أحب أن أكون محبوباً فوق كل شيء (كلمات مكنونه عربی، فقره ۸)

امروز جمیع اهل عالم، مگر نفوس معدودی، غرق عالم طبیعتند. این است که ملاحظه می نمایی حسد است و حرص و منازعه بقا و کذب و بُهتان و ظلم و عدوان و جنگ و قتال و خونریزی و تالان و تاراج که منبعث از عالم طبیعت است. ولی نفوس معدودی از این ظلمات نجات یافتند و از عالم طبیعت به

عالم انسانیت صعود نمودند؛ متابعت تعالیم الهی کردند و به وحدت عالم انسانی خدمت می‌نمایند؛ روشنند و رحمانی و بمتابۀ گلشنند و نورانی. تا توانی بکوش که الهی گردی، ربّانی شوی، نورانی گردی، رحمانی شوی، از هر قیدی آزاد شوی و دل به ملکوت ربّ بی‌نیاز بندی. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۱)

مخالفاً لهواه... فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیه نورانیه بنی آدم است؛ معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی، تمام شیم مرضیه انسانی است. چه که هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده و چه بسیار واقع که نفسی به جمیع صفات حسنه انسانیه آراسته و به زیور عرفان پیراسته؛ لکن اتباع هوی شیم مرضیه آن شخص را از هیئت اعتدال خارج نموده، در حیز افراط انداخت. نیت خالصه را به نیت فاسده تبدیل نمود و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت، بلکه بقوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف، به منهج غیر صحیح مضرّ متحوّل گشت. اخلاق حسنه عندالله و عند مقرّبین در گاهش و نزد اولی‌الالباب مقبول و بمدوح‌ترین امور، لکن به شرط آن که مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد. (رساله مدتیّه، ص ۷۰-۶۹)

عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده، بلکه در علو فطرت و سمو همّت و وسعت معلومات و حلّ مشکلات است. فنعّم ما قال:

عَلَىٰ ثِيَابٍ لَوْ يَبَاعُ جَمِيعُهَا      بَفِلْسٍ لِّكَانَ الْفِلْسُ مِنْهُنَّ أَكْثَرُ  
و فِيهِنَّ نَفْسٌ لَوْ يِقَاسُ بِهَا      نَفُوسُ الْوَرَى كَانَتْ أَجَلًا وَ أَكْبَرُ

(رساله مدتیّه، ص ۳۰)

ای یاران بکوشید هر صرفی را دخلی لازم. امروز عالم انسانی جمیع به صرف مشغولند؛ زیرا حرب صرف نفوس و اموال است؛ اقلّاً شما به دخل عالم انسانی پردازید تا اندکی تلافی آن صرف گردد، بلکه به تأییدات الهیه موفق بر آن گردید که الفت و محبت بین بشر ترویج یابد، عداوت به محبت تبدیل شود، جنگ عمومی به صلح عمومی انجامد و ضرر و زیان به ربح و محبت منقلب شود و این آرزو بقوت ملکوت حصول یابد. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۷۱)

ای احبای حقّ از مفازه ضیقۀ نفس و هوی به فضاهاهی مقدّسه احدیه بشتابید و در حدیقۀ تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفعات اعمالیه، کلّ بریه به شاطی عزّ احدیه توجّه نمایند. (مجموعه اقتدارات، ص ۳۲۴)

یا ابن الرّوح ببشارة النّور أبشرك فاستبشر به و الی مقرّ القدس أدعوك تحصنّ فيه لتستريح الی ابد الأبد. (کلمات مکنونه عربی، شماره ۳۳)

تصدیق وحدت عالم انسانی: شرط لازم و اساسی

ان ربکم الرحمن یحبّ أن یرى من فی الأکوان کُنُفسٍ واحدةٍ و هیکلٍ واحدٍ. أن اغتتموا فضل الله و رحمته فی تلك الأيام الّتی مارأت عین الإبداع شبهها. طوبی لمن نبذ ما عنده ابتغاءً لما عند الله شهیداً أنه من الفائزین...

(لوح ملک پاریس، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۴ / کتاب مبین، ص ۵۶)

فانظروا العالم کهیکل الإنسان اعترته الأمراض و بُرئُهُ منوطٌ باتّحادٍ من فیهِ أن اجتمعوا علی ما شرعناه و لا تتبّعوا سبیلَ المختلفین.

(لوح ملک پاریس، کتاب مبین، ص ۵۵ / الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۱۲)

ای برادران با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید؛ به عزّت افتخار منمائید و از ذلّت ننگ مدارید. قسم به جمالم که کلّ را از تراب خلق نمودم و البتّه به خاک راجع فرمایم. (کلمات مکتونه، فقره ۴۸)

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده، جمیع را از یک عناصر خلق کرده، کلّ را از یک سلاله خلق نموده، جمیع را در یک زمین خلق کرده و در ظلّ یک آسمان خلق نموده و در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده، هیچ تفاوتی نگذاشته، جمیع را یکسان خلق کرده، جمیع را رزق می‌دهد، جمیع را می‌پروراند، جمیع را حفظ می‌فرماید، به جمیع مهربان است، در هیچ فضل و رحمتی تفاوتی بین بشر نگذاشته، انبیاء را مبعوث فرموده، تعالیم الهی فرستاده و آن تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است، سبب محبّت بین قلوب است، اعلان وحدت عالم انسانی فرموده، آنچه را موانع اتحاد است مذمت می‌فرماید و هر چه سبب اتفاق و اتحاد است مدح می‌نماید. جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق می‌فرماید.

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۴)

[یکی از تعالیم حضرت بهاء‌الله] ... وحدت عالم انسانی. جمیع خلق اغنام الهی و خدا شبان مهربان؛ به جمیع اغنام رأفت کبری دارد؛ به هیچ وجه امتیازی نگذاشته است؛ لائری فی خلق الرحمن من تفاوت<sup>۵۹</sup>. کلّ عباد له و کلّ من فضله یستلون.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۰)

<sup>۵۹</sup> قرآن کریم، سوره الملک، آیه ۳ (مترجم: در قرآن "مائری" به جای "لائری" آمده است).



سیاست الهیه عبارت از وحدت عالم انسانی است. خداوند عادل است و نسبت به کلّ مهربان. جمیع عبادش را ملاحظه می‌کند. احدی را مستثنی نمی‌فرماید و قضاوتش صحیح و درست است. هر قدر سیاست بشر و مآل اندیشی‌اش کامل به نظر برسد، ناقص است. اگر طالب هدایت الهیه نباشیم یا اگر از آنچه که فرموده تخطی کنیم، مصدق آن است که ما خود را عالم و حکیم می‌دانیم، و خدا را غافل و جاهل؛ خود را فاضل می‌دانیم و خدا را خیر. استغفرالله عن ذلک. توصیه بر این است که در ظلّ رحمت الهی ملجأ و پناه جوییم. هر قدر ادراک بشر ترقی کند، معهذاً غیر از قطره‌ای نیست، لکن، علم حقّ دریا است. آیا می‌توان گفت که قطره از خاصیتی بهره برده که دریا از آن محروم؟ آیا معتقد باشیم که سیاست و خطّ مشی این ذره نفس انسانی اعلی و اشرف از حکمت خداوند علیم است؟ غفلتی و جهالتی اعظم از این نه.

(ترجمه - خطابه ۳۰ آوریل ۱۹۱۲)

اخوتّ کامله اساس عالم انسانی است، چه که کلّ بندگان حقّ‌اند و در ظلّ صیانت و عنایت حقّ به یک خانواده تعلق دارند. عُلقه اخوتّ در عالم انسانی وجود دارد چه که کلّ افراد هوشمند و بافراستند ... در عالم انسانی اخوتّ حقیقی مکنون چه که کلّ در کره خاکی زیر یک آسمان مسکن دارند. در خمیره انسان اخوتّ مضمّر است چه که کلّ عناصر یک جامعه بشری هستند که محتاج اتّفاق و معاضدت است. اخوتّ برای عالم انسانی مقدّر است، چه که کل امواج یک دریا و اوراق و اثمار یک شجرند. مودتّ عنصری است که سعادت مادی در عالم انسانی را تضمین می‌کند. هر قدر نوع بشر بیشتر ترقی کند و حلقه مادیّت توسعه بیشتر یابد، این مودتّ قوی تر گردد.

(ترجمه - خطابه ۱۹ مه ۱۹۱۲)

چون حضرت بهاءالله از شرق طالع شد بشارت وحدت عالم انسانی را اعلان فرمود و به نوع بشر خطاب نمود، همه بار یک دارید؛ پس شجر شجر واحد است؛ دو شجر نیست که یکی رحمانی و یکی شیطانی باشد. و نیز فرمود، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. این بیان او بود، این وعده او به وحدت عالم انسانی بود. تکفیر و اعلام انزجار بکلی منسوخ شد. او فرمود، در شأن انسان نیست که به لعن و طعن دیگری پردازد؛ در شأن انسان نیست نسبت ظلمت به دیگری بدهد؛ در شأن انسان نیست که دیگری را حقیر و نالایق شمارد؛ بلکه جمیع نوع بشر بندگان خدای واحدند؛ خداوند پدر همه است؛ هیچ استثنایی در این حکم نیست. امتّ شیطان وجود ندارد؛ جمیع امتّ رحمان‌اند. ظلمتی وجود ندارد، جمیع نورند. کلّ عباد الهی هستند و انسان باید به عالم انسانی از صمیم قلب محبت داشته باشد. باید فی الحقیقه عالم انسانی را مستغرق در بحر رحمت الهی مشاهده کند.

حضرت بهاء الله هیچ استثنائی بر این حکم قائل نشد. نهایت این است بعضی نادانند باید هدایت و تربیت کرد؛ بعضی مریضند، باید معالجه کرد؛ بعضی نابالغند باید مساعدت کرد تا به بلوغ رسند. در سایر موارد عالم انسانی مستغرق در بحر رحمت الهی است. خداوند پدر کلّ است. تربیت می‌فرماید، همه منظور نظر عنایتند و مشمول محبت حضرت احدیت؛ چه که کلّ بندگان اویند و مخلوق او. تردیدی نیست که خالق مخلوقش را دوست دارد. نمی‌توان نقّاشی را یافت که به محصول کار خویش عشق نورد. آیا هرگز انسانی را دیده‌اید که افعال خود را دوست نداشته باشد؟ حتی اگر افعالش مطلوب نباشد، او آنها را دوست دارد. لهذا، چه قدر این فکر جاهلانه است که خدا، که انسان را خلق فرمود، او را تربیت کرد، پرورش داد، موهوب به جمیع مواهب نمود، خورشید و جمیع وجود عنصری را برای استفاده او خلق کرد، مهر و محبت خود را نثار او فرمود، او را دوست نداشته باشد. این جهل محض است و غفلت تمام، چه که انسان به هر مذهبی که متمسک باشد، حتی اگر ملحد یا مادی باشد، خداوند او را پرورش می‌دهد، محبت خود را نصیب او می‌فرماید و نورش را به او می‌تاباند. پس چطور می‌توان اعتقاد داشت که خداوند با غیظ و غضب است و عاری از مهر و محبت؟ چطور می‌توانیم چنین تصویری داشته باشیم در حالی که شاهد شفقت و رحمت الهی نسبت به جمیع هستیم؟ در جمیع اطراف خود مظاهر محبت الهی را مشاهده می‌کنیم. لهذا، اگر خداوند مهربان است، ما چه باید بکنیم؟ غیر از آنچه که او فرموده انجام ندهیم. همانطور که او جمیع را دوست دارد و به جمیع مهربان است، ما هم باید کمال محبت را دربارهٔ یکدیگر معمول داریم و نسبت به همه مهربان باشیم. احدی را بد ندانیم، از احدی بیزاری نجوییم، احدی را دشمن حساب نکنیم. باید جمیع را دوست داشته باشیم؛ بلکه باید همه را خویش و منسوب خود بدانیم، چه که جمیع بندگان یک خدای واحدند. جمیع تحت هدایت ربّی واحدند. روز و شب باید سعی کنیم که محبت و وداد افزایش یابد، این علقه وحدت تقویت گردد، مسرت و سعادت احاطه کند، کلّ عالم انسانی در کمال اتحاد و اتفاق در سایه رحمت و اوسع الهی جمع شوند؛ جمیع ناس برای معاش خود به خداوند روی آورند؛ حیات ابدی را در وجود او بیابند. به این ترتیب در ملکوت الهی مؤید گردند و به فضل و موهبت الهی حیات ابدیه یابند.<sup>60</sup>

(ترجمه - خطابه ۱۷ اوت ۱۹۱۲)

آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید؛ وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را وسیله محبت و مودت به جمیع بشر شمردید و جمیع خلق را اغنام الهی دانید و خدا را شبان مهربان شناسید که

<sup>60</sup> ترجمه قسمتی از این خطابه در صفحه ۱۸۱-۱۸۰ بهاء الله و عصر جدید مندرج است - م

جمع غنم را می‌پرورد و در چمن و مرغزار رحمت خویش می‌چراند و از چشمه حیات می‌نوشاند. این است سیاست الهی؛ این است موهبت رحمانی؛ این است وحدت عالم انسانی که از جمله تعالیم الهی است. باری، ابواب موهبت مفتوح است و آیات الهی مشروح؛ نور حقیقت تابان است و الطاف بی‌پایان. وقت را غنیمت شمردید، به جان بکشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد و این گلخن فانی آئینه گلشن باقی شود و این عالم جسمانی بهره و نصیب از فیوضات رحمانی یابد؛ بنیاد عناد برافتد و اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود تا شجره مبارکه بر شرق و غرب سایه افکند و در قطب امکان خیمه وحدت عالم انسانی افراشته شود و علم محبت و الفت در جمیع آفاق موج زند و موج دریای حقیقت اوج گیرد؛ جهان سراسر جنت ابهی شود و گل و ریحان موهبت کبری برویاند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۵-۳۴)

اصل وحدت عالم انسانی که محور جمیع تعالیم حضرت بهاءالله است صرفاً منبعث از اظهار احساساتی ناسنجیده و بیان امیدی مبهم و نارسا نیست و نباید آن را منحصرأ ناشی از آرزوی احیاء روح اخوت بشری و خیرخواهی بین مردم انگاشت و هدفش را فقط در این دانست که بین افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدی حاصل گردد؛ بلکه مقصدش بسیار برتر و دعوی‌اش بسیار عظیم‌تر از آن است که حتی پیامبران پیشین مجاز به بیانش بوده‌اند. پیامش فقط متوجه افراد نیست، بلکه به روابط ضروری‌ای نیز مربوط می‌شود که ممالک و ملل را به هم پیوند می‌دهد و عضو یک خانواده بشری می‌نماید؛ و چنان نیست که فقط مرامی را اعلان کرده باشد، بلکه با تشکیلات و مؤسساتی همراه و پیوسته است که آن تشکیلات حقیقت ذاتی اصل وحدت عالم انسانی را تجسم می‌بخشد و صحت و اعتبارش را نمایان و تأثیر و نفوذش را جاودان می‌کند. و نیز مستلزم آن است که در بنیان جامعه کنونی تغییراتی حیاتی (ارگانیک) صورت پذیرد که شبهش را چشم عالم ندیده است. این اصل متضمن مقابله‌ای دلیرانه و عمومی با معیارهای پوسیده افکار و مرام‌های ملی است که هر چند در زمان خود لازم و مجری بوده‌اند، ولی حال به تقدیر پروردگار جای خود را به مبانی اعتقادی تازه‌ای داده که اساساً با اصول عقائد سابق متفاوت و از جمیع آنها برتر است. بلی، اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجدید بنیان جامعه و طالب خلع سلاح کشورهای متمدن جهان است؛ جهانی که بمانند هیکلی زنده در جمیع جنبه‌های اصلی حیاتش، در نظم سیاسی‌اش، آمال روحانی‌اش، تجارت و اقتصادش، خط و زبانش متحد باشد و در عین حال کشورهای عضو آن حکومت متحده جهانی بتوانند آزادانه خصائص ملی خود را حفظ کنند.

خلاصه، وحدت عالم انسانی نماینده و نشانه تحقق تکامل نوع بشر در این جهان است؛ این تکامل با حیات خانواده شروع شد و متعاقباً به اتحاد قبیله و بعد به وحدت حکومت در یک شهر و سپس به نظام کشورهای مستقل ارتقاء جست.

بهمچنین، اصل وحدت عالم انسانی که حضرت بهاءالله اعلان فرموده با خود این دعوی را به کمال تأکید همراه دارد که وصول به این هدف عظیم که مقصد نهائی در تکامل جامعه انسانی است، نه فقط امری است ضروری و لازم، بلکه حتمی و یقین الوصول و قریب الوقوع است و هیچ قوه‌ای نیز جز قوه الهیه نمی تواند تحقق چنان مقصد اعلائی را میسر سازد. (نظم جهانی بهائی، ص ۶۱-۵۹)

يا ابناء الانسان هل عرفتم لم خلقناكم من تراب واحد؟ لثلا يفتخر احد على احد وتفكروا في كل حين في خلق انفسكم اذ ينبغي كما خلقناكم من شيء واحد ان تكونوا كنفس واحدة بحيث تمشون على رجل واحد وتأكلون من فم واحد و تسكنون في ارض واحدة حتى تظهر من كينوناتكم و اعمالكم و افعالكم آيات التوحيد و جواهر التجريد. هذا نصحي عليكم يا ملأ الأنوار، فانتصحو منه لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منيع.

(کلمات مکتونه عربی، شماره ۶۸)

شما باید همت را بلند نمایید؛ به دل و جان بکوشید بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد؛ این ظلمت بیگانگی زائل گردد؛ جمیع بشر یک خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد؛ شرق به غرب معاونت کند، غرب به شرق اعانت نماید. زیرا کره ارض یک وطن است و نوع انسان در تحت فیض و حمایت یک شبان.

(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۳۴۵)

#### ترک جمیع تعصبات

حضرت بهاءالله خطاب به عالم انسانی فرمود، آی نوع بشر، جمیع اوراق و اثمار یک شجرید، جمیع واحدید. پس، در کمال روح و ریحان معاشرت نمایید، به یکدیگر محبت کنید؛ تعصبات جنسی را ترک کنید، این ظلمت اسفبار جهالت بشری را برای همیشه ترک کنید، چه که قرن انوار، شمس حقیقت ظاهر شده. حال زمان الفت و محبت است، حال زمان اتفاق و وحدت است. هزاران سال در نزاع و جدال به مخالفت با یکدیگر پرداختید. کافی است. حال زمان وحدت است. منافع شخصیه را کنار گذارید و بیقین مبین بدانید که جمیع انسانها بندگان یک خدای واحدند که آنها را در محبت و اتفاق وحدت خواهد بخشید.

(ترجمه - خطابه ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲)

اهمّ تعالیم حضرت بهاء الله ترک تعصبات جنسیه، دینیّه، ملیّه و وطنیه است. مادام که این تعصبات بالمره از میان نرود، نوع بشر آرامش نیند و آسایش نیابد. بلکه نزاع و سفک دماء یوماً فیوماً تزايد یابد و اساس سعادت عالم انسان معدوم گردد. (ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء)<sup>61</sup>

خدا انسان را بجهت محبت خلق فرموده؛ به عالم انسانی محبت تجلی نموده؛ سبب اتحاد کائنات محبت بوده؛ جمیع انبیاء مروج محبت بوده اند. حالاً، انسان مقاومت رضای الهی می کند؛ به آنچه مخالف رضای الهی است عمل می نماید. لهدا، از بدایت تاریخ تا به حال، عالم راحت ننموده؛ همیشه حرب و قتال بوده؛ همیشه قلوب از همدیگر متنفر بوده و به آنچه مخالف رضای الهی است عاملند. هر محارباتی که واقع و خونریزی هایی که شده یا منبعث از تعصب دینی بوده یا منبعث از تعصب جنسی بوده یا منبعث از تعصب وطنی بوده یا منبعث از تعصب سیاسی. لهدا، عالم انسانی همیشه در عذاب است. (خطبات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۵)

شش هزار سال است که تاریخ از عالم انسانی خبر می دهد. در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد؛ در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصب دینی بود و یا منبعث از تعصب جنسی و یا منبعث از تعصب سیاسی و یا منبعث از تعصب وطنی. پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصبات هادم بنیان انسانی است و تا این تعصبات موجود، منازعه بقا مستولی و خونخواری و درتدگی مستمر. پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز به ترک تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۴)

چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مظمور است از نتایج بغض و عداوت. با وجود این عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد؛ باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۵)

ملاحظه می نمائید که جهان چگونه به یکدیگر در افتاده و اقلیمی چند به خون انسان رنگین گشته، بلکه خاک به خون مخمر گردیده؛ نائره حرب چنان شعله ای زد که نه در قرون اولی و نه در قرون وسطی و نه در قرون اخیره چنین جنگ مهیبی واقع گشته؛ سرها چون دانه شده و حرب چون آسیاب؛ بلکه اشد از

<sup>61</sup> توضیح مترجم: مؤلفین هیچ مأخذی ذکر نکرده و صرفاً عنوان کرده اند که ترجمه جدیدی است که معهد اعلی عنایت کرده اند.

آن؛ اقلیم آباد ویران شد و شهرها زیر و زبر گشت و قرای معموره مطموره شد، پدران بی‌پسر گشتند، پسران بی‌پدر شدند، مادرها بر ماتم نورسیدگان خون گریستند، اطفال یتیم شدند، نساء بی سر و سامان شدند، عالم انسانی در جمیع مراتب تدنی نمود. فریاد و فغان است که از یتیمان بلند است؛ ناله و حنین است که از مادران به اوج اعلی می‌رسد. جمیع این وقایع منشأش تعصّب جنسی است و تعصّب وطنی و تعصّب دینی و تعصّب سیاسی است و منشأ این تعصّبات تقالید قدیمه است، تقالید دینی است و تقالید جنسی است و تقالید وطنی است و تقالید سیاسی است. تا این تقالید باقی، بنیاد انسانی بر باد است و عالم بشری در خطر عظیم.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۳۸)

زیرا تقالید انسان را بلید می‌نماید و چون تحرّی حقیقت گردد عالم انسانی از ظلمات تقالید رهائی یابد.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله، ج ۱، ص ۲۴۰)

اوّل نظر به اهل ادیان نمائید. اگر اهل ادیان تابع خدا هستند و مطیع تعالیم الهی، تعالیم الهی امر می‌فرماید ابدأ نباید تعصّب داشت. زیرا تعالیم الهی صریح است که باید نوع بشر با یکدیگر به محبت معامله کنند و انسان هر قصوری است در خود ببیند نه در دیگری. و هرگز خود را ترجیح به دیگری ندهد، زیرا حُسن عاقبت مجهول است و نمیدانند. چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بوده، بعد منصرف از آن شده، نظیر یهودای اسخرویوطی؛ در بدایت بسیار خوب و در نهایت بسیار بد شد. و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب، مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت اعظم بنده مسیح. پس عاقبت حال انسان مجهول است. در این صورت چگونه می‌تواند خود را ترجیح بر دیگری دهد؟ لهدا باید که در بین بشر ابدأ تعصّبی نباشد؛ نگویید من مؤمنم و فلان کافر؛ نگویید من مقرب درگاه کبریا هستم و آن مردود، زیرا حُسن خاتمه مجهول است.

و ثانیاً این که باید بکوشد تا نادان را دانا کند؛ اطفال نادان را به بلوغ برساند؛ نفوس بدخلق را خوش‌خو کند؛ نه این که به او عداوتی داشته باشد؛ بلکه باید به کمال محبت او را هدایت کند.

و ثالث تعصّب جنسی است. این مجرد وهم است. زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده؛ کلّ یک جنسیم؛ اختلافی در ایجاد نداریم؛ امتیاز ملی در میان نیست؛ جمیع ما بشریم؛ جمیع از سلاله آدم هستیم. با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این تُرک است این روم است این ایرانی است؛ این مجرد وهم است. آیا بجهت وهمی جائز است که نزاع و جدال کرد؟ فرقی را که خدا نگذاشته، می‌توان آن را اعتقاد نمود و اساس قرار داد؟ جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسان است؛ هیچیک امتیازی ندارد، مگر نفوسی

که بموجب تعالیم الهی عمل نمایند، بنده صادق مهربان باشند، محبّ عالم باشند، رحمت پروردگار باشند. این نفوس ممتازند، خواه سیاه باشند، خواه زرد، خواه سفید. هر چه باشند، در نزد خدا این نفوس مقربند؛ این نفوس چراغ‌های روشن عالم بشوند؛ و این نفوس درختان بارور جنت ابهی هستند. لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبت و عرفان است نه از جهت شرقی و غربی.

چهارم تعصب سیاسی است. نفوسی در عالم پیدا می‌شوند که آرزوی تفرّد دارند. این نفوس فکرشان این است که مملکت خویش را ترقی دهند، ولو سائر ممالک خراب شود. لهذا به جمیع وسائل تشبث نمایند و عاقبت لشکر کشند؛ مملکتی را ویران کنند؛ هزاران نفوس را به قتل رسانند تا یک نامی پیدا نمایند و گفته شود این مدبّر و فاتح فلان مملکت است و حال این که سبب شده که هزاران بیچارگان هلاک شده‌اند و هزاران خانمان خراب شده؛ هزاران طفل بی‌پدر مانده؛ و این فتوحات هم باقی نمی‌ماند، بلکه یک روزی غالب مغلوب می‌شود و مغلوب روزی آید که غالب شود. به تاریخ مراجعت کنید؛ چه بسیار واقع شد که فرانسه بر آلمان غلبه کرد و بعد مغلوب شد؛ و چه بسیار که انگلیس به فرانسه غلبه کرد، بعد از مدتی فرانسه غلبه نمود. پس این غالیّت نمی‌ماند، متقلب می‌شود. مادام که باقی نیست، چرا انسان تعلق به آن داشته باشد و سبب خونریزی شود و ابتداء انسان را که بنیان الهی هستند، هدم کند؟

امیدواریم که در این عصر نورانی این تعصب‌ها نماند، نورانیت محبت عالم را روشن کند، فیض ملکوت‌الله احاطه نماید، رحمت پروردگار شامل کلّ گردد، عالم انسانی از این قیود آزادی یابد و متابعت سیاست الهی کند. زیرا سیاست بشر ناقص است، اما سیاست الهی کامل است...

ما بنده خدا هستیم؛ بنده باید متابعت مولای خود را به جان و دل نماید. پس تضرّع و زاری و دعا به ملکوت الهی کنید تا این ظلمات زائل شود و نورانیت حقیقی جلوه نماید. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۵۹)

جمیع روی زمین یک کره است و جمیع امم یک سلاله‌اند و کلّ بندگان یک خداوندند. پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود، نزد خدا گناه کار است. خدا جمیع قلوب را مسرور می‌خواهد، تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۳۴۴-۳۴۳)

لذا خداوند در این یوم مقدر و مقرر فرموده که این تعصبات و اختلافات باید کنار گذاشته شود. جمیع مأمور به کسب رضای حضرت احدیت‌اند و متابعت اوامر او و تبعیت از اراده او. عالم انسانی به این ترتیب به نور حقیقت محبت و الفت منور گردد. (ترجمه - خطابه ۵ سپتامبر ۱۹۱۲)

چون شما خُدام عالم انسانی هستید، باید به جان و دل بکوشید تا عالم انسانی از این تاریکی عالم بشری و تعصبات طبیعی نجات یابد و به روشنائی عالم الهی فائز شود ... پس شما با قلبی نورانی و روحی رحمانی و قوتی ملکوتی و تأییدی آسمانی بکوشید که عالم انسانی را موهبتی ربّانی گردید و سبب راحت و آسایش از برای بشر گردید. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۲۴۲)

### کاهش تسلیحات جهان

امید آن که از توجهات مظاهر قدرت حقّ جلّ جلاله سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد. (بشارت پنجم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۱۸)

یا معشر الامراء لما صرتم سحاباً لوجه الشمس و منعمواها عن الاشرار، ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الأعلى لعلّ تستريح به انفسكم ثمّ الفقراء و المساكين. نسل الله بأن يؤيد الملوك على الصلح انه لهُو القادر على ما يريد

یا معشر الملوك انا نراکم فی کلّ سنة تزدادون مصارفکم تحملونها على الرعية ان هذا الاظلم عظیم. اتقوا زفرات المظلوم و عبراته و لاتحملوا على الرعية فوق طاقتهم و لاتخربوهم لتعمير قصورکم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسکم كذلك نبین لکم ما ینفعکم ان اتم من المتفرسين انهم خزائنکم؛ ایاکم ان تحکموا علیهم ما لاحکم به الله و ایاکم ان تسلّموها بأیدی السارقین. بهم تحکمون و تأکلون و تغلبون و علیهم تستکبرون. ان هذا الامر عجب...

یا معشر الامرین ان اصلحوا ذات بینکم اذا لاحتاجون بکثرة العساكر و مهماتهم الا على قدر تحفظون به ممالکم و بلدانکم. ایاکم ان تدعوا ما نصحتم به من لدن علیم امین. ان اتحدوا، یا معشر الملوك؛ به تسکن ارباب الاختلاف بینکم و تستريح الرعية و من حولکم ان اتم من العارفين. ان قام احد منکم على الآخر، قوموا علیه. ان هذا الا عدل مبین...

(لوح ملکه، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۷ / کتاب مبین، ص ۶۴)

امر صلح اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضدّ استقرار این امر. این ملل چنان گمان می کنند که حرب سبب سرور است و چنان گمان می کنند که تفرقه سبب عزّت است؛ به گمان این که اگر ملّتی بر ملّتی هجوم آرد و فتح و فتوحی نماید و مملکت و دولتی را مغلوب کند، این سبب ترقّی آن ملّت و دولت است؛ و حال آن که این خطاء محض است. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۹۹)



جهانگشایی و کشورستانی مدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر؛ مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی صف جنگ بیاراید و یا آن که بجهت جمع شمل هیئت و ممالک مشتته پراکنده سمند همت را در میدان جلادت و شجاعت برانگیزد، خلاصه محاربه‌اش مبنی بر نوایای صالحه باشد، فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است. الیوم شایسته ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومی است، زیرا فی الحقیقه آزادی جهانیان است. (رساله مدینه، ص ۸۳)

صلح عمومی چگونه تأسیس شود؟ با تربیت عموم با احساسات صلح. الیوم تحقّق کامل صلح عمومی درمان هر دردی است. این امراض کدامند؟ یکی از این امراض فقر زارع و طبقات متوسطه در اثر حمل ثقیل عوارض و مالیات‌های جنگ است.

این موج تب لشکرکشی به اوج خود رسیده؛ عنقریب فرو نشیند. عایدات زارعین و نفوس آخری به قوه جبریّه حکومت عسکریه اخذ شود و احمقانه برای آلات بی‌ثمر تخریب و انهدام صرف شود. هر سال، منظر آتیه جمیع حکومت تیره تر شود، چه که مخارج حرب هر حکومتی بدون توجه به امارات و علائم اضطراب و اضطراب اجتماعی و اغتشاشات صنعتی ازدیاد می‌یابد. افکار و آراء قیام و عصیان ناس را به جوش و خروش می‌آورد. فشار حمل ثقیل شدت گرفته؛ صبر و بردباری نوع بشر به پایان رسیده؛ آنها در زیر این بار سنگین می‌نالند و در تیرگی و تاریکی در جستجوی نور صلح و اخوت‌اند. فریادهای ملتسمانه آنها به عرش خدا می‌رسد. ذات الهی آنها را استماع نموده و ادعیه آنها را اجابت فرموده. طلیعه صلح آشکار شده؛ انوار اخوت غمام تیره تعصبات بشری را زائل می‌سازد. مسرور باشید، ای عاشقان صلح. ای کسانی که حمل ثقیل بر شما تحمیل شده، مجبور باشید، شادمان باشید. دیگر نوحه نکنید و ندبه ننمایید، چه که بار سنگین از شانه شما برداشته خواهد شد.

مخارج این قوای عسکریه و بحریه مرضی عظیم است. نتایج حرب بین ایتالیا و عثمانی<sup>۶۲</sup> را ملاحظه کنید. چه قدر هولناک است. پدران خبر مرگ پسران می‌شنوند، پسران در مرگ پدران ماتم می‌گیرند. چه قدر قراء و قصبات آباد ویران می‌شود؛ چه مقدار ثروت و مال دو ملت از بین می‌رود. درمان این درد، صلح عمومی است. امنیت عمومی را تضمین کند. الیوم علت تشّت و تفرّق، جنگ است. گر ملل به اتفاق صحیح و دائم واصل شوند که از هر تدارک جنگی بلافاصله دست بردارند،

<sup>62</sup> مقصود جنگ ۱۹۱۲-۱۹۱۱ ایتالیا و ترکیه است.

امنیت خود و رفاه و سعادت ابدی اخلاف را تأمین کنند. آنها از هر مشکلی و هر پریشانی بین‌المللی خلاصی یابند. این هدف باید با توسعه افکار و القاء آمال عالیّه صلح‌آمیز در جمیع مؤسسات مدنیت جدیده حاصل گردد. (ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۴۴-۴۳ *Waging Peace*)

وقتی که ... دول عالم ... پیمان اخوت ابدی منعقد سازند، احتیاجی به نگهداری قوای عسکریه و بحریه عظیمه ندارند. چند فوج برای حفظ نظم داخله و قوه نظمیّه بین‌المللی برای حفظ شوارع بحری کفایت کند. بعد، این مخارج باهظه به موارد مفیده هداید شود، تکدی محو و نابود شود، علم ازدیاد یابد، فتوحات صلح در اشعار شعرا و فصحاء تجلی نماید، علم و دانایی اوضاع و شرایط را بهبود بخشد و نوع بشر در مهد سعادت و برکت بیارامد. در این صورت، امراء و حکام، اعم از این که حکومت مشروطه باشد یا جمهوری، سلطنتی موروثی باشد یا ذیمقراطی، هم و وقت خود را صرف سعادت و ثروت ملت‌های خود، وضع قوانین عادلّه سلیمه و ایجاد روابط بهتر و دوستان‌تر با ممالک مجاوره نمایند - به این طریق، عالم انسانی مجلی فضائل و سجایای ملکوت الهی گردد...

... توافق عمومی دول عالم، باید توأم با خلع سلاح باشد ... و اگر یکی از خود خلع سلاح کند و دیگری نکنند، این میسر نگردد. ملل عالم باید در این موضوع بسیار مهمّ اتفاق آراء داشته باشند، به این طریق با هم اسلحه مهلکه قتل و کشتار انسانها را بالمرّه تک کنند. مادام که ملتی به تزاید مخارج قوای عسکریه و بحریه مبادرت کند، ملت دیگر مجبور است با علائق طبیعی و تصویری خود، در این رقابت جنون‌آمیز وارد شود...

حال، مسأله خلع سلاح باید توسط کلیّه ملل، نه یکی دو ملت، تنفیذ شود. در نتیجه، مدافعین صلح باید لیلأ و نهارأ بذل سعی و جهد نمایند، تا آحاد نفوس جمیع ممالک طالب صلح شوند، آراء عمومیّه اساس مستحکم و دائم پیدا کند، و یوماً فیوماً جنود صلح بین‌المللی تزاید یابد، خلع سلاح کامل تحقق پذیرد، و علم ائتلاف عمومی در اعلی قتل ارض به اهتزاز آید...

منویات عالیّه صلح باید در میان سگان ارض ترویج شود و انتشار یابد؛ مقررات صلح و مفاسد جنگ باید تعلیم داده شود. اول آن که، مالیون و بانکداران باید اعطای وام به هر دولتی را که در فکر شروع جنگی ناعادلانه علیه ملتی معصوم و بی‌گناه است، متوقف سازند. ثانی آن که، رؤسا و مدیران شرکت‌های خطوط آهن و سفاین بخار باید از حمل و نقل مهمات حربیه، و آلات و ادوات ناریه، سلاح‌ها، توپها و باروت از مملکتی به مملکت دیگر امتناع کنند. ثالث آن که، عساکر باید از طریق وکلای خود، از وزرای حرب، از سیاسیون، از وکلای مجالس و جنرالها تقاضا کنند به لسانی فصیح و کلامی بلیغ دلایل و عللی را

که آنها را به ورطهٔ چنین مصیبتی ملّی کشانده، بیان نمایند. عساکر باید این را به عنوان حقوق قانونی خود مطالبه نمایند. آنها باید بگویند، برای ما ثابت کنید که این حرب عادلانه است تا ما وارد میدان نبرد شویم؛ والا قدم از قدم برداریم... اگر مایلید به همدیگر هجوم کنید و یکدیگر را پاره پاره کنید، اگر می‌خواهید به مشاجرات و مجادلات خود پردازید، بسیار خوب، از محلّ اختفای خود خارج شوید و به میدان جنگ بیایید. اختلاف و نزاع میان شما است؛ چرا ما، افراد بی‌گناه، را در آن شرکت می‌دهید؟ اگر جنگ و خونریزی خوب است، با حضور خود ما را در میدان جنگ هدایت کنید.

خلاصه، هر وسیله‌ای که موجد جنگ است باید بررسی شود و عللی که مانع از وقوع حرب است توسعه پیدا کند تا منازعات عنصری مستحیل و محال شود. از طرف دیگر، هر کشوری باید حدود و نفوذش به نحو صحیح تعیین گردد، مرزهایش علامت گذاشته شود، تمامیت ملّی‌اش محفوظ ماند، استقلال ابدی‌اش صیانت شود، و منافع حیاتی‌اش را عائلهٔ ملل محترم داند. این خدمات باید توسط هیأتی بی‌طرف و بین‌المللی مُجری گردد. به این طریق کلّیهٔ علل اصطکاک و اختلاف رفع شود. و اگر اختلافی بین آنها ایجاد شود، حکمیت را به محکمهٔ بشری واگذار کنند که نمایندگانش باید از میان اعلم حکما و اعقل عقلاي جمع ملل عالم انتخاب گردند. (ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء در نجم باختر، سال پنجم، ص ۱۱۶-۱۱۵)

و اما مسألهٔ خلع سلاح؛ جمع ملل باید در آن واحد خلع سلاح شوند. اگر بعضی ملل سلاح خود کنار گذارند و دیگران، ممالک مجاوره مسلّح باقی بمانند، این خلع سلاح فائده‌ای نخواهد داشت، و چنین موردی مطرح نمی‌شود. صلح عالم باید با توافق بین‌المللی تأسیس گردد. جمع ملل باید موافقت نمایند که توأمأ خلق سلاح شوند... هیچ ملّتی نمی‌تواند سیاست صلحی را تعقیب کند در حالی که ملّت مجاور در حالت جنگ باقی بماند... در این عمل هیچ عدالتی وجود ندارد. احدی در خواب هم نمی‌بیند که پیشنهاد کند صلح عالم به چنین عملی برقرار شود. صلح باید با توافق جامع و عمومی بین‌المللی تأسیس شود، لاغیر...

حضرت عبدالبهاء در ادامه فرمودند، اقدام هم‌زمان در هر طرح خلع سلاح ضروری است. جمع دول عالم باید سفاین جنگی بحری و جوّی خود را به سفاین تجاری تبدیل کنند. اما هیچ ملّتی نمی‌تواند به تنهایی به این کار مبادرت ورزد و اگر یک قوهٔ به چنین امری مبادرت نماید کاری احمقانه کرده... و فقط از سایرین دعوت کرده که او را منهدم سازند...

از حضرت عبدالبهاء سؤال شد، آیا علائمی وجود دارد که صلح ابدی عالم در زمانی معقول تأسیس شود؟

جواب فرمودند، "در این قرن تأسیس شود. در قرن بیستم عمومیت یابد. جمع ملل مجبور به آن شوند."

"آیا فشار اقتصادی باعث می‌شود؟"

"بله؛ ملّت‌ها مجبور به صلح شوند و برای از بین بردن جنگ توافق کنند. حمل و حشتناک مالیات برای اهداف جنگی از قوه و تحمّل بشر بیشتر شود..."

حضرت عبدالبهاء در خاتمه فرمودند، "تکرار می‌کنم هیچ ملّتی نمی‌تواند تحت این شرایط خلع سلاح شود. لابدّ بر این است که خلع سلاح واقع شود، باید واقع شود، با رضایت عمومی ملل متمدّنه ارض واقع خواهد شد. با توافق بین‌المللی، آنها سلاح خود را بر زمین خواهند گذاشت و طلیعه عصر صلح اشراق خواهد کرد. به این طریق، نه به هیچ طریق دیگر، صلح بر وجه ارض تأسیس خواهد شد."

(ترجمه - گزیده‌ای از مصاحبه حضرت عبدالبهاء با گزارشگر روزنامه، نقل در صفحات ۳۵-۳۴ - *Abdu'l-*  
*Baha in Canada* که در جلد ثانی *Compilation of Compilations* صفحه ۱۷۱ درج شده است.)

#### دعوت از مجمعی جهت تأسیس اتحادیه جهانی ملل

حضرت موجود در سبب و علت اولیّه سکون و راحت امم و عمار عالم می‌فرماید، لابدّ بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دولت عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبّث شوند؛ و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمّات حربیه و صفوف عسکر به نبوده و نیست، الا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم. این است سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت. إنشاءالله ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهی‌اند، به این مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند. (لوح مقصود، ص ۸ / دریای دانش، ص ۱۶)

هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سید سلاطین است عندالله. طوبی له و نعیماً له. (لوح شیخ نجفی، ص ۲۴)

از حقّ ... سائل و آمل که ... ملوک ارض ... را بر صلح اکبر تأیید فرماید. این است سبب اعظم از برای راحت امم. سلاطین آفاق ... باید به اتفاق به این امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند. امید آن که قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح به

اصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد، سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه، الاً علی قدر مقدور لحفظ بلادهم. و اگر به این خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کلّ به راحت و مسرتّ به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود. نسأل الله أن يؤتدھم علی ما یحبّ و یرضی أنّه هو ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الاولی.

(لوح شیخ نجفی، ص ۲۴-۲۳)

هر قرنی دارای راه حلّی برای مسأله مبتلا به آن قرن است. اگرچه ممکن است مسائل بسیاری وجود داشته باشد، اما یکی از مسائل متعدّده با هیبت و عظمت جلوه کند و از همه مهم تر شود ... در این قرن نورانی اعظم موهبت عالم انسانی صلح عمومی است، که باید تأسیس شود تا عالم خلقت آسایش یابد، شرق و غرب، که قارّات خمسّه عالم را شامل شود، دست در آغوش یکدیگر شوند، عالم انسانی تحت سرپرده وحدت عالم انسانی مستریح شوند، و علم صلح عمومی در جمیع اقطار به اهتزاز آید...

الیوم وظیفه حقیقی هر سلطان مقتدری تأسیس صلح عمومی است؛ چه که فی الحقیقه اعلام حرّیت جمیع اهل عالم است. بعضی از نفوس که از عالم انسانیت حقیقی و منویات عالیه اش برای خیر عموم غافلند، درک چنین وضعیت جلیل حیات را مشکل تصوّر کنند، بلکه مستحیل شمزند. اما چنین نیست که آنها تصوّر می کنند.

(ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء، نجم باختر، سال پنجم، ص ۱۱۷-۱۱۵)

هیأت اجتماعیه را می توان به هیكل بشری تشبیه کرد. مادام که اعضاء و اجزاء این هیكل در کمال تعاون و تعاضدند، تجلّی حیات به اکمل وجه در آن مشهود است. وقتی که این اعضاء متفق و متحد نباشند، عکس قضیه مصداق دارد، یعنی هیكل بشری مریض می شود، تحلیل می رود و می میرد. همینطور در هیأت اجتماعیه، اختلاف، نفاق و نزاع همیشه مورث تخریب و مسلماً موجب هلاک است. وجود جمیع کائنات منوط به صلح و معاضدت است، چه که هر ممکن الوجودی عبارت از ترکیب عناصر مختلفه است. مادام که ائتلاف و استحکام در میان عناصر متشکله وجود داشته باشد، قوت و حیات مشهود است؛ اما وقتی که اختلاف و انزجار در میان آنها ایجاد شود، نتیجه غیر از تلاشی و اضمحلال نیست. پس مبرهن است که صلح و دوستی، که خداوند برای ابناء خود اراده فرموده، عوامل ناجیه جامعه انسانی است، و نزاع و جدال، که عدول و تخطی از احکام الهی است، علت مرگ و نابودی است.

(ترجمه - خطابه ۵ مه ۱۹۱۲)

ملاحظه نمائید چون اتحاد و اتفاق در میان خاندانی واقع شود، چه قدر امور سهل و آسان گردد و چه قدر ترقّی و علویّت حاصل شود، امور منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود، خاندان محظوظ ماند،

مقام محفوظ شود، سبب غبطه عموم گردد و روز به روز بر علویت و عزت ابدیه بیفزاید و چون این دائره اندکی اتساع یابد، یعنی اهل قریه‌ای به محبت و اتحاد پردازند و الفت و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند، چه قدر ترقی نمایند و چگونه محفوظ و مصون گردند. پس این دائره را اندکی واسع تر نمائیم؛ یعنی اهل مدینه‌ای بتمامها اگر روابط اتحاد و اتفاق را محکم سازند، در اندک زمانی چه قدر ترقی نمایند و به چه قدرت و قوتی تجلی فرمایند و چون دائره اتحاد بیشتر اتساع یابد، یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند و به صمیم دل و جان اتحاد و اتفاق جویند و با یکدیگر مهربان گردند، آن اقلیم سعادت ابدیه یابد و عزت سرمدیه جوید و به ثروت کلیه رسد و راحت و نعمت موفوره یابد.

حال، ملاحظه نمائید که اگر جمهور طوائف و احزاب و قبائل و تمام دول و ملل و جمیع اقالیم عالم در ظل یک خیمه یک‌رنگ وحدت عالم انسانی آید و به اشراقات شمس حقیقت اعلان عمومیت بشر فرمایند، جمیع ملل و مذاهب دست در آغوش یکدیگر کنند و انجمن عمومی تأسیس نمایند و افراد بشر را با یکدیگر نهایت ارتباط بخشند، آنوقت چگونه خواهد شد؟ شبهه نیست که دلبر رحمانی با جنود مواهب عالم انسانی و تأییدات ربانی در نهایت صباحت و ملاححت در انجمن عالم جلوه نماید.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۶۸)

تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزاد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر به عزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده مسأله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و به جمیع وسائل و وسائط تشبث نموده، عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط محکمه ثابته تأسیس نمایند و اعلان نموده به اتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند. این امر اتم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است، کل سگان ارض مقدس شمرده، جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحدی معلوم مخصص شود. چه، اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی ازدیاد یابد، سبب توهم دول سائره گردد. باری، اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید، کل دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند، بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آن حکومت برخیزد. اگر جسم مریض عالم به این داروی اعظم موفق گردد، البته اعتدال کلی کسب نموده به شفای باقی دائمی فائز گردد.

ملاحظه فرمائید که اگر چنین نعمتی میسر شود، هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تهباً و تدارکات مهمات جنگ و حرب نباشد و مضطرّ به اصطناع آلات حریبه جدیده بجهت مقهوریت نوع انسان نگردد. بلکه به عسکر قلیلی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیه است، محتاج و بس. از این جهت، اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمّل اُنقال مصارف باهظه حریبه دول راحت و مستریح شوند. ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطناع آلات مضره که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است، صرف نمایند؛ بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیان است، کوشیده سبب فلاح و نجاج نوع بشر گردند و عموم دول عالم به کمال عزّت بر سریر تاجداری مستقرّ و کافه قبائل و امم در مهد آسایش و راحت ارمیده و مستریح شوند.

(رساله مدتیّه، ص ۷۵)

حضرت بهاءالله بنفسه المبارک چنین فرموده‌اند، لسان عظمت در یوم ظهور فرموده، «لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم»<sup>۶۳</sup>. و نیز می‌فرمایند، «به این کلمات عالیات طیور افتده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود»<sup>۶۴</sup>. ... حبّ وطن چنان که تعالیم اسلام تلقین و تأکید کرده و یکی از شرایط ایمان می‌داند، به این اظهار و نفخه صور حضرت بهاءالله محکوم یا مطعون نگردیده است.

... این ندا را نباید منافی و مخالف یک وطن‌پرستی سالم و از روی درایت محسوب داشت و همچنین امر حضرت بهاءالله نمی‌خواهد امانت و صداقت اشخاص را نسبت به وطنشان سلب نماید و با تمایلات حقّه و حقوق و وظائف هیچ دولتی و ملّتی هم قصد مبارزه و منازعه ندارد، بلکه آنچه را طالب و مدعی است، آن است که وطن‌پرستی در اثر تغییرات اساسی که در حیات اقتصادی جامعه و ارتباط ملل روی داده و در نتیجه نزدیک شدن ابعاد عالم بواسطه تغییر وسائل حمل و نقل، نارسا و غیر کافی شده است، زیرا این اوضاع در زمان حضرت مسیح و حضرت محمّد هیچکدام نبوده و ممکن نبود وجود داشته باشد. امر بهائی به وفاداری به امر وسیع‌تری دعوت می‌کند که البته با موارد محدودتر از آن تضادی نداشته و نباید داشته باشد و حبّی را در دل می‌نشانند که نظر به توسعه آن نباید فاقد، بلکه باید واجد و متضمّن حبّ وطن باشد و به وسیله این علاقه‌ای که تلقین می‌کند و بذر حبّی که در دل می‌نشانند، یگانه اساسی را پایه می‌نهد که بر آن فکر اهلیت جهانی ممکن است نموّ کرده و بنای وحدت عالم انسانی بر آن استقرار یابد. معذکک، امر بهائی تأکید می‌کند در این که نظریات ملّی و منافع خصوصی باید تابع حوائج ضروریّه عالیّه جامعه

<sup>۶۳</sup> این بیان مبارک حضرت بهاءالله در لوح دنیا، دریای دانش، ص ۸۹ مندرج است - م

<sup>۶۴</sup> همان مأخذ

انسانیت گردد؛ زیرا مسلم است در دنیائی که ملل و شعوب آن به همدیگر ارتباط نزدیک دارند، نفع جزء در ضمن نفع کل بهتر تأمین می‌شود.  
(قد ظهر يوم الميعاد، ص ۲۳۸)

موضوعی که الیوم در عالم از اهمیت عظیم برخوردار، امر صلح عمومی است ... حتی الآن جنگ بکمال شدت و حدت در بعضی از نقاط جریان دارد، دماء نفوس بی‌گناه ریخته می‌شود، اطفال اسیر می‌شوند، زنان بدون ملجأ و ملاذ می‌مانند، و خانه‌ها منهدم می‌گردند. لهذا، احتیاج اعظم الیوم در عالم، صلح عمومی است. زمان مقتضی فرا رسیده. زمان منسوخ شدن جنگ، وحدت ملل و دول فرا رسیده؛ زمان عشق و محبت است. زمان تحکیم روابط شرق و غرب است.  
(ترجمه - خطابه ۲۶ اکتبر ۱۹۱۲)

### حکومت بر امور عالم انسانی

#### معیار عدالت

اشراق پنجم معرفت دول بر احوال مأمورین و اعطاء مناصب به اندازه و مقدار. التفتات به این ققره بر هر رئیس و سلطانی لازم و واجب؛ شاید خائن مقام امین را غضب ننماید و ناهب مقرّ حارس را.  
(لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۷)

انشاءالله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید. اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله اند همت نمایند و بما ینتفع به من علی الارض قیام فرمایند، عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد. حضرت موجود می‌فرماید، "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات." و در مقام دیگر ... می‌فرماید، "للعادل جندٌ و هی مجازات الأعمال و مکافاتها. بهما ارتفع خباء النّظم فی العالم و أخذ کلّ طاغ زمام نفسه من خشية الجزاء..." انتهى  
(لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۵)

عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد و از این کلمات محکمه مبارکه که علّت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد.  
(بیان حضرت بهاءالله منقول در صفحه ۵۹ ظهور عدل الهی)

حضرت موجود می‌فرماید، آسمان سیاست به تیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است، ینبغی لكلّ امرٍ أن یزین نفسه فی کلّ یوم بمیزان القسط و العدل ثمّ یحکم بین الناس و یأمرهم بما یهدیهم الی صراطه الحکمة و العقل... انتهى.



این است اسّ سیاست و اصل آن. حکیم آگاه از این کلمه استخراج می‌نماید آنچه سبب راحت و امنیت و حفظ نفوس و دماء و امثال آن است. اگر صاحبان افنده از دریای معانی که در این الفاظ مستور است بیاشامند و آگاه گردند، کلّ شهادت می‌دهند بر علوّ بیان و سموّ آن... اسرار سیاست در این کلمه مکنون و آنچه ناس به آن محتاج، در او مخزون. این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ابصار عالم را به نور حکمت منور فرماید تا کلّ ادراک نمایند آنچه را که الیوم لازم است.

(لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۸-۱۹)

در جمیع احوال به عدل و انصاف ناظر باشید. در کلمات مکتونه این کلمه علیا از قلم ابهی نازل، یا ابن الرّوح احبّ الأشياء عندی الانصاف؛ لا ترغب عنه إن تكن الیّ راغباً و لا تغفل منه لتكون لی امینا و أنت توفّق بذلک أن تشاهد الأشياء بعینک لا بعین العباد و تعرفها بمعرفتک لا بمعرفة أحدٍ فی البلاد. فکّر فی ذلک کیف ینبغی أن تكون. ذلک من عطیتی علیک و عنایتی لک. فاجعله أمام عینک.

اصحاب انصاف و عدل بر مقام اعلی و رتبه علیا قائمند. انوار برّ و تقوی از آن نفوس مُشرق و لائح. امید آن که عباد و بلاد از انوار این دو تیر محروم نمانند. (طراز سوم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۱)

هیچ نوری به نور عدل معادله نمی‌نماید؛ آن اسب سبب نظم عالم و راحت امم.

(بیان حضرت بهاءالله، مندرج در صفحه ۵۸ ظهور عدل الهی)

اشراق سوم اجرای حدود است؛ چه که سبب اوّل است از برای حیات عالم. آسمان حکمت الهی به دو تیر روشن و منیر: مشورت و شفقت؛ و خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات.

(لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۷)

مکافات و مجازات مانند دو عمود می‌ماند که خیمه عالم بر آن بلند است. لهذا مأمورین حکومت را رادع از ظلم، خوف از مجازات است و شوق امید به مکافات. ملاحظه می‌کنید در حکومت استبداد چون خوف مجازات و امید مکافات نیست، لهذا امور حکومت بر محور عدل و انصاف دوران ندارد.

مکافات و مجازات دو نوع است: یک مکافات و مجازات سیاسی و یک مکافات و مجازات الهی. البتّه اگر نفسی معتقد مکافات و مجازات الهی باشد و همچنین در تحت مکافات و مجازات سیاسی، البتّه آن شخص اکمل است. زیرا مانع و رادع از ظلم. اگر خوف الهی و بیم مجازات، یعنی رادع معنوی و سیاسی باشد، البتّه این اکمل است.

بعضی از مأمورین که خوف انتقام دولت و خوف از عذاب الهی دارند، البتّه ملاحظه عدالت را بیشتر نمایند، علی‌الخصوص اگر نفسی خوف عقوب ابدی و امید به مکافات ابدی داشته باشد، البتّه این نفس بنهایت همّت در فکر اجراء عدل است و بیزار از ظلم. زیرا انسانی که معتقد است اگر ظلم کند، در عالم باقی به عذاب الهی معذب می‌شود، البتّه از ظلم و اعتساف اجتناب نماید، علی‌الخصوص معتقد این که اگر به عدالت پردازد، مقرّب درگاه کبریا می‌گردد و حیات ابدیه می‌یابد و داخل در ملکوت الهی می‌شود و رویش به انوار فضل و عنایت حق روشن می‌شود. پس اگر مأمورین دولت متدین باشند، البتّه بهتر است. زیرا اینها مظهر خشیه الله‌اند. (خطبات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۴)

[یک] ... صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن؛ خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و الم و تأثر هر جزئی سبب تألم کلّ اجزاء هیئت بالبداهه تیقّن نمودن است. (رساله مدنیّه، ص ۴۶)

عدل مختصّ به ارباب حکومت نیست؛ تاجر نیز باید در تجارت عادل باشد؛ اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشد. جمیع بشر از کوچک و بزرگ باید به عدل و انصاف پردازند. عدل این است که باید از حقوق خود تجاوز نکنند، و از برای هر نفسی آن را بخواهند که برای خویش خواسته‌اند. این است عدل الهی... از برای جمیع اصناف بشر مقامی مقررّ که باید از آن تجاوز نکنند... اهل هر صنعتی را در صنعت خود عدل لازم؛ یعنی تجاوز از استحقاق خود نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل پادشاه ظالم است، تفاوت ندارد؛ و هر نفسی در معاملات خود عدالت را ملاحظه نداشته باشد، مثل رئیس ظالم است. پس معلوم شد هر یک از بشر ممکن است هم عادل باشد هم ظالم. (خطبات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۷)

سلاطین باید با درایت و عدالت حکومت کنند؛ امیر و اعیان و دهقان باید در رعایت عادلانه از حقوق مساوی برخوردار باشند؛ نباید نسبت به یکی بر خلاف دیگری نظر مساعد نشان داده شود. قاضی باید طرفدار اشخاص" باشد، بلکه باید در هر قضیه‌ای که نزد او آورده می‌شود، در کمال بی‌طرفی و حقیقت‌جویی قانون را اجرا کند. (ترجمه - خطابه مبارک مندرج در صفحه ۱۵۴ Paris Talks)

وقتی که عدالت کامل بر هر مملکتی از شرق و غرب عالم حاکم شود، کرهٔ ارض جمیل و زیبا شود. شأن و برابری هر یک از بندگان الهی مراعات گردد؛ منویات عالیّه و وحدت و همبستگی نوع بشر، اخوت حقیقی انسان، تحقق یابد و نور جلیل شمس حقیقت کَلْبَهٔ نفوس انسانی را منور سازد.  
(ترجمه - مأخذ فوق، ص ۱۵۵)

دو رایت اعظم است که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند، بمثابة تیر اعظم انوار ساطعهٔ حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند. رایت اولیّه عقل و رایت ثانیّه عدل. این دو قوهٔ عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند و سدّ سکندری را متانت نماند. و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور. در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد.  
(رسالهٔ مدتیّه، ص ۸۳)

یا معشر الامراء لیس فی العالم جندهٔ اقوی من العدل و العقل. براستی می گویم جندی در ارض اقوی از عدل و عقل نبوده و نیست. طوبی لملک یمشی و تمشی أمام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبۃ العدل. انه غرة جبین السلام بین الأنام و شامة و جنة الأمان فی الإمكان... انتهى  
فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود، ارض غیر ارض مشاهده گردد.  
(لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۶-۱۵)

سراج عباد داد است؛ او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد.  
(ورق ششم از کلمات فردوسیّه، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۲)

#### صفات سیاستمداران

قل اول الحکمة و اصلها هو الاقرار بما ینه الله لأنّ به استحکم بنیان السیاسة الّتی کانت درعاً لحفظ بدن العالم ... کلّ امر سیاسیّ أنتم تتکلمون به کان تحت کلمة من الکلمات الّتی نزلت من جبروت بیانہ العزیز المنیع.  
(لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۵۲)

یا معشر السلاطین ... أن افتخارکم لم یکن فی سلطنتکم بل بقربکم الی الله و أتباعکم امره فیما نزل علی الواح قدس حفیظ ولو أن واحداً منکم یحکم علی الأرض کلّها و کلّمها فیها و علیها من بحرّها و برّها و جبلها و سهلها و لن یذکر عندالله ما ینفعه شیء من ذلك إن أنتم من العارفين ... اذاً قوموا برجل الإستقامة و

تدارکوا ما فات عنکم ثمّ أقبلوا الی ساحة القدس فی شاطیء بحرٍ عظیم لیُظهر لکم لثالی العلم والحکمة الّتی کتزاها الله فی صدف صدرٍ منیر ... ایاکم أن لاتمنعوا عن قلوبکم نسمة الله الّتی بها تحیی قلوب المقبلین ... ایاکم أن لاتظلموا علی الذینهم هاجروا الیکم و دخلوا فی ظلکم اتقوا الله و کونوا من المتّقین لاتظلمنّوا بقدرتکم و عسا کرکم و خزائنکم؛ فاطمئنّوا بالله بارئکم ثمّ استنصروا به فی امورکم و ما النصر الّا من عنده؛ ینصر من یشاء بجنود السموات و الارضین.

(سورة الملوک، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صفحات ۸-۵)

سمعنا انک اودعت زمام المشاوره بأیدی الجمهور نعم ما عملت لأن بها تستحکم اصول ابنیه الامور و تطمئن قلوب من فی ظلک من کلّ و ضیع و شریف. ولكن ینبغی لهم بأن یتقنوا امانه بین العباد و یرون أنفسهم و کلاء لمن علی الأرض کلها. هذا ما وُعظوا به فی اللوح من لدن مدبّر حکیم ... طوبی لمن یدخل المجمع لوجه الله و یحکم بین الناس بالعدل الخالص الّا أنه من الفائزین.

(لوح ملکه، کتاب مبین، ص ۶۲، مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۳)

تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است؛ ولكن از لوازم این اساس امور چندی است: اول آن که باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلندهمت و عیف النفس باشند؛ ثانیاً آن که مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفّن در فنون نافعۀ مدتیّه و قانع به مداخل ملکی خود باشند.

و همچو گمان نرود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است. به عنایات حقّ و خاصان حقّ و همت بلند اصحاب غیرت، هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهنون از لحظات اعین و انظار. واما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیه، دون و نادان و بی خبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت، جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند، ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود. (رساله مدتیّه، ص ۲۲)

هر یک که در دربار دولت مستخدم گردید، باید به نهایت راستی و حقیقت پرستی و عفت و پاکدامنی و تنزیه و تقدیس و عدالت و انصاف سلوک و حرکت نمائید و اگر چنانچه معاذالله یکی ذره ای خیانت کند و یا در امور موکوله خویش تهاون و سستی نماید و یا خود مقدار دیناری بر رعیت تعدی کند

و یا آن که منفعت خصوصی خویش جوید و فوائد شخصی طلبید، البتّه محروم از فیوضات حضرت پروردگار شود. زنهار زنهار در آنچه تحریر یافت قصور ننمائید. (حضرت عبدالبهاء، امر و خلق، ج ۳، ص ۲۸۷)

و این معلوم است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است؛ مجالس انکار نه. ولکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه چه به ظهور رساند. اگر به نیت خالصه موفق شوند، البتّه نتایج مبارکه و اصلاحات غیرمترقبه حاصل گردد، والاّ البتّه مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود.

أری الف بان لایقوم بهادم فکیف بیان خلفه الف هادم

(رساله مدینه، ص ۲۹)

مثل عالم سیاسی مثل عالم انسان است که اوّل نطفه، پس تدرّج در مراتب علقه و مضغنه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تا به رتبه احسن الخالقین واصل گردد. همچنان که این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیّه است، بهمچنین عالم سیاسی دفعهً واحده از حضيض فتور به اوج کمال و سداد نرسد؛ بلکه نفوس کامله لیلأ و نهارأ به وسائل ما به الترقی تشبث نموده تا دولت و ملت یوماً فیوماً بلکه آناً فأتأ ترقی و نموّ در جمیع مراتب نماید ... نیت خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور و همت و غیرت اهالی چون جمع شود، روز به روز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد. (رساله مدینه، ص ۱۲۷)

### جریان مشورت

یا اصحاب المجلس فی هناک و دیار آخری تدبّروا و تکلموا فیما یصلح به العالم و حاله لو أنتم من المتوسّمین. (لوح ملکه، کتاب مبین، ص ۶۲ / مجموع الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۴)

یا حزب الله بشنوید آنچه را که اصغای آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کلّ است. از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب. ولکن شایسته آن که حسب الاراده حضرت سلطان<sup>۶۵</sup> ایدالله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود. باید به اطلاع ایشان مقرری معین گردد و حضرات در آن مقرّ جمع شوند و به حیل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند. چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود، علت اختلاف و ضوضاء گردد. (لوح دنیا، دریای دانش، ص ۹۵)

<sup>65</sup> مقصود ناصرالدین شاه است که از ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ حکومت کرد.

لا انسان الا بالانصاف و لا قوة الا بالاتحاد و لا خير و لا سلامة الا بالمشورة.

(حضرت بهاء الله، بیانیة رفاه عالم انسانی، بخش ۳)

مشورت بر آگاهی بینزاید و ظنّ و گمان را به یقین تبدیل نماید. او است سراج نورانی در عالم ظلمانی؛ راه نماید و هدایت کند. از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود؛ بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا.<sup>66</sup>

(مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۶۰)

در امور جزئی و کلی انسان باید مشورت نماید تا به آنچه موافق است اطلاع یابد. شور سبب تبصر در امور است و تعمق در مسائل مجهول؛ انوار حقیقت از رخ اهل مشورت طالع گردد و معین حیات در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد؛ انوار عزت قدیمه بتابد و سدره وجود به اثمار بدیعه مزین شود. ولی باید اعضاء مشورت در نهایت محبت و الفت و صداقت با یکدیگر باشند. اصول مشورت از اعظم اساس الهی و باید افراد ملت در امور عادیّه نیز شور نمایند.

(حضرت عبدالههء - امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۲)

از مشورت مقصود آن است که آراء نفوس متعدده البته بهتر از رأی واحد است، نظیر قوت نفوس کثیره البته اعظم از قوت شخص واحد است. لهذا شور مقبول در گاه کبریاة مأمور به و آن از امور عادیّه شخصیه گرفته تا امور کلیّه عمومیه؛ مثلاً شخصی را کاری در پیش، البته اگر با بعضی اخوان مشورت کند البته تحرّی و کشف آنچه موافق است گردد و حقیقت حال واضح و آشکار شود؛ و همچنین مافوق آن اگر اهل قریه‌ای به جهت امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند البته طریق صواب نمودار شود و همچنین هر صنف از اصناف، مثلاً اهل صنعت در امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند و تجار در مسائل تجاریّه مشورت کنند. خلاصه، شور مقبول و محبوب در هر خصوص و امور.

(امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۲)

شور از اهمّیت بسیار برخوردار است، اما مشاوره روحانی نه فقط بیان نظرات شخصی که مطمح نظر باشد. در فرانسه در یکی از جلسات سنا حضور داشتیم، اما تجربه حاصله تأثیری نداشت.<sup>66</sup> خطّ مشی پارلمان باید هدفش وصول به نور حقیقت در مورد مسائلی باشد که بیان می‌شود نه آن که میدان نبردی برای مخالفت و بیان عقیده خود فراهم آید. خصومت و مخالفت، تلخ، نامناسب و همیشه مضرّ به حال حقیقت است. در جلسه پارلمانی که ذکر شد، منازعه و و مباحثه بیهوده مکرراً واقع شد؛ نتیجه، اکثراً

<sup>66</sup> حضرت عبدالههء در سال ۱۹۱۱ ملّت نه هفته در پاریس بودند.

آشفستگی و پریشانی بود؛ حتی در یک مورد مواجهه جسمانی نیز بین دو عضو واقع شد. این مشورت نبود بلکه نمایش مضحک و خنده‌دار بود.

هدف عبارت از تأکید بر بیان این نکته است که مشورت باید مقصدش تحرّی حقیقت باشد. نفسی که عقیده‌ای را ابراز می‌نماید نباید به نحوی بیان کند که صحیح است و درست؛ بلکه باید آن را برای کمک به اجماع عامّ بیان نماید، چه که نور حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است. وقتی که سنگ چخماق با فولاد برخورد کنند، بارقه‌ای پدید می‌آید. انسان باید عقایدش را در کمال آرامش، سکون و بسنجند. قبل از بیان عقایدش باید آرائی را که قبلاً دیگران بیان کرده‌اند به دقت مطمح نظر قرار دهد. اگر متوجه شود نظری که قبلاً ابراز شده صحیح‌تر و شایسته‌تر است، باید بلافاصله آن را قبول کند نه آن که لجوجانه به عقیده خود متشبّث گردد. با این روش عالی، او سعی می‌کند به وحدت و حقیقت نائل گردد. اختلاف و انشقاق مایه تأسّف است. در این صورت بهتر آن که به عقیده شخصی خردمند و دانا رجوع شود؛ والا، منازعه و مجادله واقع شود، که در طی آن نظریه‌های مختلف و متغایر ابراز گردد و لازم خواهد شد که هیأت حکمیه در مورد موضوع اتخاذ تصمیم کند. حتی رأی اکثریت یا اجماع عامّ ممکن است غلط باشد. هزار نفر ممکن است به عقیده‌ای متمسک باشند و آن غلط باشد، در حالی که شخصی آگاه و دانا ممکن است عقیده‌اش صحیح باشد. لهذا، مشورت صحیح عبارت از تبادل آراء در کمال روحانیت و در جوّ و حالتی از محبّت است. اعضاء باید با روح مودّت به یکدیگر محبّت داشته باشند تا نتایج حسنه حاصل شود. محبّت و شفقت اسّاس است. (ترجمه - خطابه ۲ مه ۱۹۱۲)

اول فریضه اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ماسوی‌الله و انجذاب به نفعات‌الله و خشوع و خشوع بین احباء و صبر و تحمّل بر بلاء و بندگی عتبه سامیه الهیه است و چون به این صفات موفق و مؤید گردند، نصرت ملکوت غیب ابهی احاطه نماید. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۰۴)

اعضاء ... در نهایت خلوص و وقار و سکون و آداب در انجمن قرار یابند و بنهایت ادب و ملایمت کلام و اهمّیت خطاب به بیان آراء پردازند؛ در هر مسأله‌ای تحرّی حقیقت کنند، نه اصرار در رأی. زیرا اصرار و عناد در رأی منجر به منازعه و مخاصمه گردد و حقیقت مستور ماند. ولی اعضاء محترمه باید بنهایت آزادگی بیان رأی خویش نمایند و ابدأ جائر نه که نفسی تزییف رأی دیگری نماید، بلکه بکمال ملایمت بیان حقیقت کند و چون اختلاف آراء حاصل شود، رجوع به اکثریت آراء کنند و کلّ اکثریت را مطیع و متقاد گردند و دیگر جائر نه که نفسی از اعضاء محترمه بر قرار اخیر، چه در خارج و چه در داخل،

اعتراض نماید و یا نکته گیرد، ولو مخالف صواب باشد. زیرا این نکته‌گیری سبب شود که هیچ قراری استقرار نیابد.

باری، هر کاری که به الفت و محبت و خلوص نیت فیصل شود، نتیجه‌اش انوار است و اگر ادنی اغبراری حاصل شود، نتیجه‌اش ظلمات فوق ظلمات است... (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۰۶)

باید به نوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب کدورتی و اختلافی فراهم نیاید و آن این است حین عقد مجلس هر یک به کمال حریت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت می‌کند، ابدأ او مکذّر نشود؛ زیرا تا بحث در مسائل نگردد، رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است. در نهایت مذاکره، اگر اتفاق آراء حاصل گردد، فنعلم المراد؛ و اگر معاذالله، اختلاف حاصل شود، به اکثریت آراء قرار دهند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۸۴)

هر یک از یاران باید دیگری را بسیار مدح و ستایش نماید و خود را در حضور سایرین فانی محض شمرد. جمیع مواضع باید در جلسه مورد مشورت قرار گیرد و هر آنچه که رأی اکثریت به آن تعلق گرفت، مجری گردد. قسم به حق، بهتر آن است که جمیع در مورد تصمیمی خطا متفق القول گردند تا آن که در مورد تصمیم صحیح اختلاف آراء یابند، چه که آراء مختلف ممکن که منشأ اختلاف شود و مورث تباهی شود. در حالی که اگر در یک مورد تصمیم خطا اتخاذ شود، در صد مورد دیگر تصمیمات صحیح اتخاذ نمایند، و اتفاق و اتحاد محفوظ ماند. این هر نقصی را جبران کند و نهایتاً به اصلاح خطا منتهی گردد. (ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در ص ۹۷ جلد اول *Compilation of Compilations*)

درک این نکته حائز اهمیت است که مشورت بهائی با آنچه که در جریانات تصمیم‌گیری در هیأت‌های غیربهائی رایج می‌باشد، بسیار متفاوت است.

کمال مطلوب در مشورت بهائی وصول به اتفاق آراء است. اگر چنانچه میسر نباشد، باید اخذ آراء شود. حضرت ولی محبوب امرالله می‌فرمایند، و چون موقع اخذ تصمیم فرا رسد، باید از روی خلوص نیت و حسن طویت و کمال رغبت مشورت کرده و سپس به آستان الهی توجه و تبتل نمایند و با صفای قلب و ایمان کامل و شهادت تام ابدای رأی نموده و مطیع نتیجه آراء اکثریت گردند؛ زیرا به فرموده حضرت



عبدالبهاء رأی اکثریت ندای حق بوده و قابل احتجاج نیست و باید همواره با کمال میل و اشتیاق به مورد اجرا گذاشته شود.<sup>67</sup>

به محض آن که تصمیمی اتخاذ شد، آن تصمیم کلّ محفل است، نه آن که فقط تصمیم آن اعضائی باشد که از قضا در زمره اکثریت قرار دارند.

(ترجمه - پیام ۶ مارس ۱۹۷۰ معهد اعلی به محفل روحانی ملی کانادا، مندرج در انوار هدایت، شماره‌های ۱۶۸ و ۵۸۴)

امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل به دریاق تدبیر، هیکل عالم را که حال مریض مشاهده می‌شود شفا بخشند و به طراز صحت مزین دارند. حضرت موجود می‌فرماید، آسمان حکمت الهی به دو تیر روشن و منیر، مشورت و شفقت. در جمیع امور به مشورت متمسک شوید، چه که اوست سراج هدایت؛ راه نماید و آگاهی عطا کند... (لوح مقصود، دریای دانش، ص ۲۱)

در چنین امور باید بامشورت تصمیم گرفت و هر آنچه که از مشورت نفوس منتخبه حاصل، هو حکم الله المهیمن القیوم. (ترجمه - بیان حضرت بهاءالله، *Compilation of Compilations*، ج ۱، ص ۹۳)

#### نظام حکومت جهانی

آنچه امروز لازم است، اطاعت حکومت و تمسک به حکمت؛ فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است. حق چنین خواسته و چنین مقدر فرموده... (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۶۶)

دول عالم باید بالاتحاد انجمنی تشکیل دهند و اعضای آن از مجالس شورای حکومتی و اشراف ملت انتخاب گردند و به کمال حکمت و قدرت قانونی ترتیب دهند... (نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء از ص ۱۶۴ بهاءالله و عصر جدید)

حضرت بهاءالله در الواح مبارکه خطاب به اهل مجالس عالم می‌فرماید که نفوس کامله عاقله‌ای را به مجلس کبرای بین‌المللی ارسال دارند تا مذاکره نمایند و حکم قطعی در مشاکل بین امم دهند و صلح

<sup>67</sup> نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۵۴ نظامات بهائی.

عمومی تأسیس کنند. این محکمه عالی استیناف خواهد بود، و پارلمان بشری که شعراء و کمال‌طلبان<sup>68</sup> در رؤیا می‌دیدند، تحقق خواهد یافت. (خطابه ۵ نوامبر ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء)

عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود، عالم راحت نیابد. لابد دولت و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را به آن محکمه کبری راجع کنند و آن محکمه کبری فیصل نماید، مانند اختلافاتی که بین افراد است، محکمه فیصل می‌کند؛ همین‌طور اختلافات دول و ملل را محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۰)

علاج این [حرب مهیب مستمر] صلح عمومی است و صلح عمومی باید محکمه کبری از قبل جمیع دولت و ملل تشکیل شود و مسائل مللی و دولتی به آن محکمه راجع. آنچه آن محکمه کبری حکم نماید، مجری و اگر دولتی یا ملتی تخلف نماید عالم انسانی بر آن دولت و ملت قیام نماید. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۱)

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود؛ زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد، ولی از عهده صلح عمومی برنیاید. اما محکمه کبری که حضرت بهاء‌الله بیان فرموده، این وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد. و آن این است که مجالس ملیه هر دولت و ملت، یعنی پارلمان، اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین‌دولتی و بین‌مللی مطلع و در فنون متقن و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف، دو شخص یا سه شخص، انتخاب نمایند، بحسب کثرت و قلت آن ملت؛ این اشخاص که از طرف مجلس ملی، یعنی پارلمان، انتخاب شده‌اند، مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور، تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند. از این اشخاص محکمه کبری تشکیل می‌شود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است، زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملت است. چون این محکمه کبری در مسئله‌ای از مسائل بین‌المللی یا بالاتفاق یا بالاكثریه حکم فرماید، نه مدعی را بهانه‌ای ماند نه مدعی علیه را اعتراضی. هر گاه دولتی از دولت یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلل و تراخی نماید، عالم انسانی بر او قیام کند، زیرا ظهیر این محکمه کبری جمیع

<sup>68</sup> توضیح مترجم: این ترجمه عمده از صفحه ۲۷۱ بهاء‌الله و عصر جدید نقل شد. اما، اصل خطابه که مورخ ۵ نوامبر ۱۹۱۲ و مندرج در صفحه ۳۸۹ *Promulgation of Universal Peace* است، تفاوت مختصری با ماخذ مترجمین بهاء‌الله و عصر جدید (نجم باختر، جلد ششم، ص ۸۱) دارد. در نجم باختر به جای شعراء و کمال‌طلبان کلمه "انبیاء" ذکر شده است.

دول و ملل عالمنند. ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی است. ولکن از جمعیت محدود و محصور، مقصود چنان که باید و شاید حصول نیابد. این حقیقت حال است که بیان می‌شود.

(لوح لاهه، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۱۱)

محکمه کبرایی بواسطه ملل و دول عالم که اعضایش منتخَب از طرف هر ملت و حکومتی است، تشکیل یابد و در این مجلس بزرگ اعضاء در کمال اتحاد مجتمع شوند و منازعات بین‌المللی به این محکمه ارجاع گردد. وظیفه این محکمه مشورت در هر قضیه و حکمیت در هر امری از امور است، و الا اسباب جنگ پیش آید. تکلیف این محکمه جلوگیری از جنگ است.

(نقل ترجمه خطابه حضرت عبدالبهاء از صفحه ۱۸۹ بهاء‌الله و عصر جدید)

نوعی از حکومت جهانی فوق حکومت‌ها باید تدریجاً به وجود آید که جمیع ملل دنیا بر آن سَرِ تمکین نهند. حق جنگ کردن و برخی از حقوق مربوط به وضع مالیات و جمیع حقوق مربوط به تهیه اسلحه را جز آنچه جهت انتظام داخلی کشورها لازم باشد، به آن حکومت دنیایی تفویض نمایند. این حکومت جهانی دارای قوه مجریه بین‌المللی، که اعضایش از طرف جمیع ملل عالم منتخبد، تشکیل خواهد شد و این انتخاب به صحه و تأکید دول متبوعه‌شان نیز می‌رسد. محکمه کبرای بین‌المللی ایجاد می‌گردد که قضاوت آن به حدی کامل و بالغ است که حتی درباره طرفینی که قضایای خود را تحت مذاقه و حکمیت آن هیأت نیاورده‌اند، فرمانش مطاع و مجری است. بدین ترتیب بسط خاک جامعه عظیم واحدی گردد که هر گونه موانع اقتصادی در آن محو و زائل می‌شود، احتیاج مبرم و شدید و قطعی سرمایه‌داران و کارگران به یکدیگر مفهوم و معلوم عموم می‌گردد؛ فریاد و فغان و منازعات دیرینه مذهبی برای ابد افسرده و شعله سوزان خصومت نژادی برای همیشه خاموش می‌شود. در چنین جامعه جهانی قوانین بین‌المللی که نتیجه ممارست و قضاوت و مشاوره نمایندگان ملل عالم است، حکمفرمای مطلق خواهد بود و برای تحکیم و تأکید و تنفیذ قوانین موضوعه، قوای متحده مستعده جمیع دول را تحت اختیار و سیطره خود دارد. خلاصه، در ظل تعالیم حضرت بهاء‌الله عالمی از نو به ظهور خواهد رسید که میهن‌پرستی توأم با هوس و حرص و تفوق قوای لشکری مبدل به احساس عمیق و توجه قلبی بدین نکته می‌گردد که انسانیت حقیقتی است زنده و هر فردی خود را عضو این جامعه انسانی می‌شمرد، و در چنین دنیای متحدی می‌داند که قصر مشید نظم بدیع جهانی را حضرت بهاء‌الله به ابادی قدرت استقرار بخشیده‌اند و این نظمی است که

سرانجام پا به عرصه ظهور گذارده علی رؤوس الأشهاد مشهود عمومی خواهد گشت و ابهی ثمره بلوغ عالم انسانی به شمار خواهد رفت.<sup>69</sup> (نقل ترجمه بیانات حضرت ولی امرالله از فصل چهاردهم در گره دوست)

دیگر عصر شیرخوارگی و کودکی بشر به سر رسیده و عالم انسانی حال به هیجان و التهابی دچار است که با سخت‌ترین دوره تکاملش، یعنی دوره بلوغش، ملازمت دارد؛ دوره‌ای که غرور جوانی و سرکشی‌اش به حد اعلی رسیده، به تدریج فروکش می‌کند و آرامش و معقولیت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جایش می‌نشیند. سپس نوع بشر به مرحله رشد و کمال می‌رسد و قادر می‌شود به قوا و قابلیت‌های فائز شود که ترقیات نهائی‌اش وابسته به آن است.

اتحاد اهل عالم درخشان‌ترین مرحله‌ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتحاد خانواده،<sup>70</sup> اتحاد دولت - شهر، و اتحاد ملی مراحل است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. دوره ملت‌سازی سپری گردیده و هرج و مرجی که از ایجاد دولت‌های ملی مختلف ناشی شده، به اعلی درجه خود نزدیک می‌شود. لهذا، جهانی که به بلوغ می‌رسد، باید خود را از شر این بت برهاند و وحدت و یگانگی جمع روابط انسانی را قبول کند و یکباره دستگاهی را به راه اندازد که این اصل اصیل وحدت را در آن تجسم بخشد...

وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده، مستلزم آن است که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکب‌اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. این جامعه متحد جهانی، تا جایی که می‌توان تصورش را نمود، باید دارای یک هیأت مقننه باشد که اعضایش بمنزله امنای تمام نوع انسان، بالمآل جمع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه‌ای یک هیأت مجریه به پشتیبانی یک نیروی پلیس بین‌المللی مصوبات هیأت مقننه را اجرا کند؛ به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید. و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکب این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم‌الاجرایش را صادر نماید. یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین‌المللی به وجود آید که با سرعتی

<sup>69</sup> توضیح مترجم: ترجمه‌ای متفاوت را می‌توان در بهاءالله و عصر جدید، ص ۳۰۴ / نظم جهانی بهائی، ص ۵۶ ملاحظه کرد.

<sup>70</sup> توضیح مترجم: در متن انگلیسی بعد از اتحاد خانواده، اتحاد قبیله ذکر شده که در فارسی مشاهده نمی‌شود.

حیرت انگیز و نظم و ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را در بر گیرد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد باشد. یک پایتخت بین‌المللی بمنزله کانون و مرکز اعصاب مدنیّت جهانی تعیین شود که کانونی برای تمرکز و توجه قوای وحدت‌بخش حیات باشد و از آن انوار نیروبخش و جان‌افزایش به جمیع جهات ساطع گردد. یک زبان بین‌المللی ابداع شود و یا یکی از زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده شود. یک خطّ ادبیات جهانی، یک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط و تفاهم بین نژادهای متنوع و ملل جهان را ساده و سهل نماید. در چنین جامعه جهانی، علم و دین، یعنی دو نیروی بسیار توانای بشر با هم آشتی پذیرند و همکاری نمایند و در پیشرفتشان هم‌آهنگ شوند. در سایه چنین نظامی، مطبوعات به اظهار نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از این که مورد سوء استفاده ارباب غرض، چه شخصی و چه عمومی، قرار گیرد، ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آید و از موادّ خامش بهره‌برداری و استفاده شود، بازار فروشش توسعه و هم‌آهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود.

رقابتها و کینه‌ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوت‌های نژادی به دوستی و حُسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومت‌های دینی رفع و موانع و قیود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی ناپود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگهای اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشجیذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسان گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند، پردازد.

در چنان جامعه‌ای یک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جمیع بلاد حکومت نماید و فرمانروای بلامنازع منابع بسیار عظیمش باشد و مرام‌های عالیّه شرق و غرب را در بر گیرد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جمیع منابع موجود در زمین راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقایش متکی باشد بر شناسائی خداوند یگانه و پیروی از یک دین عمومی. این است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزیر بر اثر نیروهای وحدت‌بخش حیات به سویش روان است.

(نظم جهانی بهائی، ص ۱۶۷-۱۶۳)

حال، اکثریت عالم انسانی متوجه است که جنگ چه مصیبت عظیمی است و حرب چگونه انسان را به حیوان وحشی تبدیل می‌کند و سبب می‌شود بلاد و قراء آباد به ویرانه بدل گردد و بنیان بنای انسانی

متلاشی شود. حال، چون جمیع نفوس انسانی بیدار شده و آذان مستعد و شنوا گشته، زمان ترویج صلح عمومی فرا رسیده است - صلحی که مبتنی بر حق و عدالت است، که نوع بشر در معرض خطرات آتیه قرار نگیرد. حال طلیعه صلح عمومی است و اولین اشعه نور آن در حال ظهور و بروز است. امید و طید چنان است که شمس مضمیء آن بدرخشد و شرق و غرب را در انوار خود مستغرق سازد.

(ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در ص ۱۶۴ جلد ثانی *Compilation of Compilations*)

سراپرده یگانگی بلند شد؛ به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید ... همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار ... عالم یک وطن محسوب و من علی الارض اهل آن... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم.<sup>71</sup>

(بیان حضرت بهاءالله، نظم جهانی بهائی، ص ۵۷)

---

<sup>71</sup> توضیح مترجم: مؤلفین این بیانات حضرت بهاءالله را از مأخذ ذکر شده نقل کرده‌اند. اما اصل بیانات حضرت بهاءالله را می‌توان به ترتیب در صفحات ۶ و ۱۲ لوح مقصود زیارت نمود.

حصول هدف غائی: وحدت ذاتی عالم انسانی

تصدیق اساس روحانی وحدت

ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است... این است راه مستقیم و اسّ محکم متین. آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند.

(لوح مقصود، ص ۱۳-۱۲)

اصلاح عالم و راحت امم ... ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر به نصائح قلم اعلی.

(مجموعه اشراقات، ص ۲۷۹)

اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند، ادراک می نماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم "الملک لله" منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید. حقّ جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده؛ نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد... اگر علمای عصر بگذارند و و من علی الارض رائحه محبت و اتحاد را بیابند، در آن حین نفوس عارفه بر حرّیت حقیقی آگاه شوند، راحت اندر راحت مشاهده نمایند، آسایش اندر آسایش.

(لوح مقصود، ص ۴-۳)

واضح و میرهن است که عالم انسانی متنوع است. سلیق انسانی متفاوت، افکار، اقالیم، اجناس و السنه کثیرند. احتیاج به مرکزی مشترک که توسط آن بتوان این تفاوتها را جبران کرد و اهل عالم را اتحاد بخشید، بدیهی است. ملاحظه کنید هیچ چیز جز قوه روحانی نمی تواند مورث این اتحاد شود، چه که شرایط مادی و وجوه فکری آنقدر تفاوت وسیعی دارند که اتفاق و اتحاد به وسائل ظاهره میسر نیست. اما، همه می توانند از طریق روحی واحد وحدت یابند، همانطور که کلّ از نور یک شمس استفاده می کنند. لهذا، با مساعدت مرکزی مشترک و الهی که عبارت از شریعت الله و حقیقت مظهر ظهورش است می توانیم بر این شرایط فائق آئیم تا بکلی زائل گردند و اجناس مختلف ترقی و تقدّم یابند. (ترجمه - خطابه ۲ ژوئن ۱۹۱۲)

در عالم وجود غلّقه های متعددی وجود دارد که قلوب انسانها را به یکدیگر پیوند می دهد، اما هیچیک از این غلّقه ها کاملاً مؤثر نیست. اولین و مهم ترین آنها ارتباط عائله است، که وحدت مؤثری

نیست، چه که غالباً اتفاق می‌افتد که اختلاف و تضاد این رابطه و ارتباط نزدیک را از بین می‌برد. پیوند وطنی ممکن است وسیله‌ای برای دوستی و اتفاق باشد، اما وحدت وطنی کاملاً قلوب انسانها را به یکدیگر وابسته نمی‌سازد؛ چه، اگر تاریخ را ملاحظه کنیم می‌بینیم که نفوس انسانی از یک جنس و یک وطن مکرراً با یکدیگر به نزاع و جدال مشغول شده‌اند. آنها غالباً در منازعات داخلی خون جنس خود را ریخته و اموال هم‌نوعان و هم‌وطنان خود را نهب و غارت نموده‌اند. پس، این پیوند کافی نیست. وسیله دیگر برای وحدت ظاهره عبارت از پیوند روابط سیاسی است که در آن، دول و امرا به دلیل مبادلات و حمایت‌های متقابل متفق شده‌اند، اما این اتحاد و اتفاق بعدها در معرض تغییر واقع شده و تنفر شدید حاصل شده و حتی در منتهی درجه خود به نزاع و سفک دماء منجر شده است. بدیهی است که وحدت سیاسی نیز تأثیر ابدی ندارد.

منشأ وحدت و محبت کامل در عالم وجود عبارت از پیوند و وحدت حقیقت است. وقتی حقیقت الهی و بنیادی در قلوب و حیات نفوس انسانی وارد شود، جمیع اوضاع و شرایط نوع انسان را حفظ و حراست می‌کند، و وحدت ذاتیه عالم انسانی را که فقط در اثر روح القدس قابل حصول است، تأسیس می‌کند. چه که روح القدس مانند حیات برای جسم انسان است، که جمیع تفاوت‌های اجزاء و اعضاء را در اتحاد و اتفاق به هم می‌آمیزد. ملاحظه کنید چه قدر این اجزاء و اعضاء کثیر و متعدّدند، اما وحدت روح حیات بخش جمیع آنها را در ترکیبی کامل وحدت می‌بخشد. چنان وحدتی در هیكل عنصری امکان تأسیس کند اگر جزئی در معرض لطمه واقع شود یا مریض گردد، در اثر وجود وحدت کامل، جمیع اجزاء و اعمال دیگر به نحوی مشفقانه جواب دهند و متأثر شوند. درست همانطور که روح حیات انسان علت هماهنگی در میان اجزاء مختلف هیكل انسانی است، روح القدس علت مسلط و تنظیم کننده وحدت و معاضدت نوع بشر است. یعنی، پیوند یا وحدت عالم انسانی را، جز به قوه روح القدس، نمی‌توان به نحوی مؤثر برقرار ساخت، چه که عالم انسانی هیكلی مرکب است، و روح القدس اصل حیات بخش زندگی آن است. (ترجمه - خطابه ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲)

در کائنات خارجه تفکر کنید تا عبرت حاصل شود. سحاب متفرق فیض باران ندارد و در اندک مدّت متلاشی شود؛ گله پراکنده در تحت تسلط گرگ افتد؛ طیور متفرقه به چنگال باز مبتلا شود. چه برهانی اعظم از این که اتحاد و اتفاق سبب ترقی و حیات است و اختلاف و افتراق مورث ذلت و هوان و اعظم اسباب خذلان و خسران. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۶۷)



اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین؛ با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد.

گوییم اختلاف به دو قسم است: یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند؛ و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است، آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال.

ملاحظه نمایند گلهای حدائق هرچند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الأشکالند، ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند، آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد. چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد، این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضاء و اجزای انسان است که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضاء و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضاء و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمران است، این اختلاف و تنوع مؤید اتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت.

اگر حدیقه‌ای را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد، به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد. ولیکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد، هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد، در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود. الیوم جز قوه کلّیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیا است، عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند. او است نافذ در کل اشیا و او است محرک نفوس و او است ضابط و رابط در عالم انسانی. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۱۹-۳۱۷)

جمیع نوع بشر باید به اخوت روحانیه نائل شوند، یعنی اخوت در روح قدسی الهی، چه که اخوت وطنی، جنسی و سیاسی ثمری ندارد. نتایج آنها جزئی است؛ اما اخوت الهیه، اخوت روحانیه، مورث وحدت و محبت در میان نوع بشر است. چون تا به حال مدنیّت مادیّه در ترقی و توسعه بوده، حال، باید

مدنیت الهیه ترویج شود. مادام که این دو انطباق و اتفاق نداشته باشند، سعادت حقیقی در میان نوع بشر مجهول خواهد بود. فقط با ترقی فکری و قوه عقل و استدلال، انسان نمی‌تواند به اعلی مدارج صعود کند، یعنی تنها به قوه فکر نمی‌تواند ترقی و تقدیمی را که منبعث از دیانت است حاصل نمود. چه که فلاسفه در گذشته تلاش بیهوده کردند تا به قوه تفکر و تعقل به عالم انسانی حیات تازه ببخشند. خداکثر توفیقی که حاصل کردند این بود که توانستند خود را و معدودی از پیروان را تربیت کنند؛ خود آنها به عجز و ناتوانی خود معترف شده‌اند. لذا، عالم انسانی باید به نفعات روح القدس مؤید گردد تا از تربیت عمومی نصیب برسد. با القاء قوه الهیه جمیع ملل و امم حیات تازه یابند و سعادت عمومی حاصل شود. (ترجمه - خطابه ۲ ژوئن ۱۹۱۲)

هر امر عظیمی در این عالم به سه وسیله امکان تجلی مشهود می‌یابد: اول، نیت؛ ثانی، تأیید؛ ثالث، عمل. الیوم در این کره ارض، نفوس بسیاری هستند که مروج صلح و ائتلافند و مشتاق تحقق وحدت و یگانگی عالم انسان؛ اما این نیت مستلزم قوه فعاله است تا در عالم وجود ظهور و بروز یابد. الیوم، هدایات الهیه و وصایای ربانیه حضرت بهاءالله این مقصد بسیار عظیم را ترویج می‌کند و تأییدات ملکوت حامی و مدافع این نیت عالیه است. چه که قوه کلمه‌الله نافذ است و وجود ملکوت الهی لاینقطع. لهذا، عنقریب مشهود و معلوم گردد که علم صلح اعظم عبارت از تعالیم حضرت بهاءالله است. چه که نیت، قوه و عمل، هر سه عنصر اساسی جمع گردد و تحقق هر امری در عالم امکان منوط به این اصل است.

(ترجمه - لوح حضرت عبداله‌بهاء مندرج در صفحه ۶۹۰ ج ۳ *Tablets of Abdu'l-Baha*)

وحدت که مورث نتایج کثیره است، اول وحدت عالم انسانی است که به موجب آن جمیع در ظل جلال و عظمت محیطه الهیه قرار می‌گیرند، و جمیع بندگان الهی‌اند؛ چه که جمیع در یک هوا نفس می‌کشند، روی یک ارض زندگی می‌کنند، زیر یک آسمان حرکت می‌کنند، از اشعه یک شمس بهره می‌برند و تحت حراست و صیانت یک خدا هستند ... یقین است که انوار و الطاف خداوند محیط است، اذهان توسعه یابد، افکار ترقی کند، ادراکات تزیاید یابد، علوم و فنون وسعت یابد، و قابلیت برای اعلام و ترویج وحدت حقیقیه اصلیه نوع بشر، که سبب نتایج عظیمه است، موجود شود. ادیان را ائتلاف بخشند، ملل متنازعه را محب یکدیگر سازد، سلاطین متخاصمه را مودت و شفقت بخشد و صلح و سعادت را به عالم بشر آورد. شرق و غرب را متحد سازد، اساس جنگ را الی الابد از بنیان براندازد و علم صلح اعظم را به اهتزاز آورد.

(ترجمه - خطابه ۱۶ ژوئن ۱۹۱۲)

### ایجاد پیوندهای دائمی وحدت

حضرت موجود می‌فرماید، ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد؛ به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید؛ همه بار یک دارید و برگ یک ساخسار.  
(لوح مقصود، صفحه ۶)

يا احبَاء الله لا تعملوا ما يتكدر به صافی سلسیل المحبة و ينقطع به عرف المودة. لعمري قد خلقتم للوداد لا للضعينة و العناد. ليس الفخر لحبكم انفسكم بل لحب ابناء جنسكم. و ليس الفضل لمن يحب الوطن بل لمن يحب العالم.  
(لوح حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹-۳۸)

اياکم أن تفرقکم شئون النفس و الهوى؛ كونوا كالأصابع في اليد و الأركان للبدن. كذلك يعظکم قلم الوحي إن أنتم من الموقنين.  
(کتاب اقدس، بند ۵۸)

اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمایند، چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است. طوبی از برای نفوسی که به جبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد. این مظلوم اهل عالم را وصیت می‌نماید به بردباری و نیکوکاری. این دو دو سراچند از برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی امم. طوبی لمن فاز و ویل للغافلین.  
(طراز دوم از لوح طراوات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۰)

امروز اعظم مواهب الهیه اتحاد و اتفاق احبء است، تا این اتحاد و اتفاق سبب ترویج وحدت عالم انسانی گردد و جهان از این ظلمت شدید بغض و عدوان رهائی یابد و شمس حقیقت بنهایت اشراق بتابد. امروز جمیع طوائف عالم به خودپرستی مشغول؛ نهایت سعی و کوشش می‌نمایند که منافع ناسوتی خویش را ترویج نمایند؛ خود را می‌پرستند نه ذات الهی را و نه عالم انسانی را؛ منفعت خویش می‌طلبند نه منفعت عمومی را و این به سبب آن است که اسیر عالم طبیعتند و از تعالم الهی و فیض ملکوتی و انوار شمس حقیقت بی‌خبر.  
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۸۸)

جمال مبارک می‌فرماید، همه بار یک دارید و برگ یک ساخسار. عالم وجود را به یک شجر و جمیع نفوس به منزله اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند. لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط به ارتباط و الفت است.

پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند. پس احبای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود؛ نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند. همیشه به این فکر باشند که خیری به نفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی به نفسی نمایند؛ دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند؛ جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند و به قیدی مقید نباشند، بلکه از هر بندی آزاد گردند.

الیوم مقرّب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را دُرّ عطا مبذول دارد، حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود. این است وصایای جمال مبارک، این است نصایح اسم اعظم. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱-۲)

با یکدیگر در نهایت اتحاد باشید. ابدأ از یکدیگر مکدر نشوید. نظرتان به ملکوت حقّ باشد، نه عالم خلق. خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود؛ چون برای خدا دوست می‌دارید، هیچوقت مکدر نمی‌شوید، زیرا انسان کامل نیست، لابد هر انسانی نقصی دارد. اگر نظر به نفوس نمائید همیشه مکدر می‌شوید. اما اگر نظر به خدا نمائید، چون عالم حقّ عالم کمال است، رحمت صرف است، لذا برای او همه را دوست می‌دارید، به همه مهربانی می‌کنید. پس به قصور کس نظر ننمائید، جمیع را به نظر عفو ببینید. زیرا چشم خطابین نظر به خطا کند، اما نظر خطاپوش به خالق نفوس بنگرد، چه که جمیع را او خلق کرده، کلّ را او می‌پروراند، رزق می‌دهد؛ جمیع را روح و روان مبذول می‌فرماید، چشم و گوش عطا می‌کند. لهذا کلّ آیات قدرت او هستند. باید جمیع را دوست داشت؛ به جمیع مهربانی کرد، فقرا رعایت نمود، ضعفا را حمایت کرد، مریضان را شفا بخشید، نادانان را تعلیم و تربیت نمود. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۵۸)

از جمیع شما می‌خواهم که هر یک جمیع افکار و قلب خود را بر محبت و وحدت متوجه سازید. وقتی که فکر جنگ به مخیله شما خطور می‌کند، با تفکر قوی تر صلح مقابله کنید. فکر نفرت را باید با فکر قوی تر محبت از بین برد. افکار مربوط به جنگ اتفاق، رفاه، آرامش و رضایت را بالمره معدوم سازد. افکار محبت آمیز موجد اخوت، صلح، مودت و سعادت است.

وقتی که جنود عالم شمشیرها را برای قتل و کشتار بیرون می‌کشند، جنود الهی دست یکدیگر را می‌گیرند. امید آن که توخس انسان با تأثیر رحمت الهی در قلوب صافیه و نفوس صادقه بکلی از بین برود. تصور نکنید که وصول به صلح عالم مستحیل است. برای عنایات ربّانیّه الهیه هیچ امری محال نیست.

اگر به تمام جان و دل مشتاق مودت و دوستی با کلیه اجناس روی زمینید، افکار روحانی و مثبت شما انتشار یابد؛ اشتیاق جمیع نفوس گردد، هر دم قوی تر شود، تا به اذهان کلیه نفوس انسانی رسد.  
(ترجمه - خطابه ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱)

مشکوة بیان را این کلمه نمثابه مصباح است، ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. به کمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید. قسم به آفتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد. حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهت نمائید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است، فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال.  
(مجموعه اشراقات، ص ۱۳۴)

### مطالعه الگوی مؤثر وحدت و کثرت

وجوه خصایص بهانی

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آن که آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم. نعیماً للعالمین.  
(لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۷)

یا حزب الله زینوا هیاکلکم بطراز الأمانة و الدیانة ثم انصروا ربکم بجنود الأعمال و الأخلاق. انا منعناکم عن الفساد و الجدل فی کتبی و صحفی و زبری و الواحی و ماأردنا بذلك الأعلوکم و سموکم.  
(لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۰)

باید حزب الله جهد بلیغ مبذول دارند که شاید نار ضغینه و بغضا که در صدور احزاب مکنون است، به کوثر بیان و نصایح مقصود عالمیان ساکن شود و اشجار وجود به اثمار بدیعه منیعه مزین گردد. اَنَّهُ هُو النَّاصِحُ الْمَشْفِقُ الْكَرِيمُ.  
(لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۸۳)

اَنَا نَحْبُ أَنْ نَرَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَبْدَأَ كُلِّ خَيْرٍ وَ مَشْرِقَ الصَّلَاحِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ. آتَرُوا إِخْوَانَكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ. فَانظُرُوا إِلَى هَيْكَلِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ. أَنَّهُ أَنْفَقَ نَفْسَهُ لِإِصْلَاحِ الْعَالَمِ، أَنَّهُ لَهْوُ الْمُنْفِقِ الْعَزِيزِ الْمُنْبَعِ. إِنْ ظَهَرَتْ كِدْوَرَةٌ بَيْنَكُمْ، فَانظُرُونِي أَمَامَ وَجْهِكُمْ وَ غَضُّوا الْبَصَرَ عَمَّا ظَهَرَ خَالِصاً لَوْجْهِهِ وَ حُبّاً لِأَمْرِ الْمَشْرِقِ

المنير. انا نحب أن نريكم في كلّ الأحيان في جنة رضائي بالروح و الریحان و نجد منكم عرف الالفة و الوداد و المحبة و الإتحاد. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۰۲)

احبای حق ... باید ... با ناس به مدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و به کمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند. (اقتدارات، ص ۳۲۴)

حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند؛ با جمیع ناس به صدق و صفا بوده اند؛ ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر؛ حقیقت امر پوشیده و پنهان نه، أمام وجوه ظاهر و هویدا. نفس اعمال گواه این مقال. (مجموعه اشراقات، ص ۱۳۷)

ایاکم یا ملأ البهاء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه فی انفسهم أن اجهدوا بأن يظهر منكم علی الأرض آثار الله و اوامره ثم اهدوا الناس بأفعالكم لأن فی الأقوال یشاركون اکثر العباد من کلّ وضع و شریفا ولكن الأعمال یمتازکم عن دونکم و يظهر أنوارکم علی من علی الأرض. فطوبی لمن یسمع نصحی و یتبع ما أمر به من لدن علیم حکیم. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۹۵)

بهائیان باید ممتاز باشند؛ باید عملشان بیش از قولشان باشد؛ به عمل رحمت عالمیان باشند، نه به قول؛ به رفتار و کردار و اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند، فضائل عالم انسانی را آشکار کنند، نورانیت آسمانی را واضح نمایند؛ اعمالشان فریاد بر آرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۲۸)

امر جمال قدم ... عبارت از حقیقت محبت است و سبب اتحاد و الفت تا کلّ امواج یک بحر گردند و نجوم باهرة اوج نامتناهی یک فلک؛ لثالی اصداق توحید گردند و جواهر مثلثه معدن تفرید؛ بنده یکدیگر گردند و نیایش و ستایش و پرستش همدیگر کنند؛ زبان به مدح و ستایش هر یک از احبباء گشایند و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند؛ نظر به افق عزت کنند و به انتساب آستان مقدس؛ جز خیر یکدیگر نبینند و جز نعت یکدیگر نشنوند و بجز مدح و ستایش یکدیگر کلمه ای بر لسان نرانند.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴)

ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم؛ باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد، یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند؛ زیرا اطلاق امری است الهی و تقیید از خواص امکانی. لهذا، باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبدول بر عالمیان؛ نسیم جانبخش هر ذی‌روح را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد. در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. (الواح وصایا، نوحات فضل، ج ۳، ص ۲۲)

ای یاران این مظلوم نظر را از مشاهده غیر پاک نمانید، بیگانه نبینید، بلکه جمیع را آشنا دانید. زیرا با وجود ملاحظه بیگانگی، محبت و یگانگی مشکل است و در این دور بدیع به نصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر به عنف و شدت و سوء نیت و ظلم و عداوت ننمود، بلکه به افق عزت قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هر یک آیتی از رب‌الآیاتند و به فیض الهی و قدرت ربانی به عرصه وجود قدم نهادند، لهذا آشنا هستند نه بیگانه، یار هستند نه اغیار و به این نظر باید معامله نمود.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۲)

بایستی به جمیع افراد انسانی محبت ورزید. هرگز خود را برتر و بالاتر از دیگران مگیرید، بلکه کل را مساوی و برابر خود شمردید. جمیع را بندگان خدا و خدا را به جمیع مهربان دانید. چون حال چنین است، شما هم آنها را به محبت الهیه دوست بدانید. عاشروا مع الأدیان کلها بالروح و الریحان. سراسر وجودتان مملو از محبت کلیه اجناس و ابناء آدم شود و به کافه ملل و ادیان نهایت محبت را داشته باشید. هرگز به تحقیر از دیگران صحبت نکنید و بدون تفاوت، کل را به نیکی یاد نمائید. زبان را به گفتار زشت میلانید. دشمنان را دوست و بدخواهان را خیرخواه بدانید. هرگز بد نبینید و بد ندانید. زیرا اگر کسی را شریر پندارید ولی به ظاهر به او محبت ورزید، این تظاهر است و تظاهر ابداً ممدوح و پسندیده نیست، بلکه حرام است. بایستی دشمنان را دوست و بدخواهان را خیرخواه بدانید و به همین نحو با آنان معامله کنید. بطوری رفتار نمائید که قلبتان بالکل از شائبه بغض و کره مقدس و منزّه باشد. هرگز از احدی آزرده خاطر مباشید و اگر نفسی به شما خطائی ورزید و یا جفائی روا داشت، فی‌الحین از او درگذرید و زبان به شکایت احدی مگشائید؛ از توییح و سرزنش بالکل بیزار می‌شوید و اگر خواستید شخصی را اندرز دهید و یا نصیحتی الفا نمائید، به نحوی باشد که ابداً مستمع رنجور و دل آزرده نگردد. افکار را حصر در تسریر خاطر

نفوس کنید. مبدا مبدا خاطر احدی را بیازارید.<sup>۷۲</sup> حتّی المقدور به عالم انسانی مساعدت کنید. موجب تسلیّ جمیع غم‌زدگان باشید، هر ضعیفی را مُعین گردید، هر مسکینی را دستگیر شوید، از هر مریضی مراقبت کنید، سبب تجلیل هر حقیری شوید و هر مرعوبِ خانفی را ملجاء و پناه گردید. باری، هر یک از شما چراغی منیر به نور فضائل عالم انسانی باشد. امین، صادق، مهربان و عقیف باشید. بندگان نورانی، روحانی، ربّانی، دلپذیر خداوند، و مملو از روح الهی باشید؛ بهائی باشید. (ترجمه - خطابه ۲ دسامبر ۱۹۱۲)

پس ای یاران الهی تا توانید بر اتحاد و اتفاق با یکدیگر کوشید؛ زیرا کلّ قطرات یک بحرید و اوراق یک شجر و لثالی یک صدف و گل و ریاحین یک ریاض. پس از آن، در تألیف قلوب سائر ادیان به یکدیگر جانفشانی کنید؛ نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه مشمرید. چنان رفتار نمایند که جمیع خلق خویش و پیوندند و آشنا و ارجمند. چنان سلوک نمایند که این جهان فانی نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود. این است وصیّت عبدالبهاء. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۲۶۹)

وجه حق از افق اعلیٰ به اهل بهاء توجّه نموده و می‌فرماید در جمیع احوال به آنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید؛ همّت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم، به اسم اعظم، محو شود و کلّ اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده گردند. قلب را منور دارید و از خار و خاشاکِ ضغینه و بغضا مطهّر نمایند. کلّ اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید. نیکوست حال نفسی که به محبّت تمام با عموم آنان معاشرت نماید. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۲۱۴)

#### خصوصیات مطلوب جامعه بهائی

این حزب اهل فساد نبوده و نیستند؛ قلوبشان به نور تقوی منور و به طراز محبّه‌الله مزین؛ همشان اصلاح عالم بوده و هست و اراده آن که اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعه واحده مشاهده گردد. (لوح شیخ نجفی، ص ۹۰)

از اعظم تعالیم اساسی حضرت بهاءالله وحدانیت الهیه و وحدت عالم انسانی است. این عبارت از علقه وحدت بین بهائیان در سراسر عالم است. آنها با خود متحد شوند، بعد سایرین را اتحاد بخشند. اتحاد بخشیدن بدون متحد شدن مستحیل و محال. مسیح فرمود، شما ملح ارضید اگر ملح فاسد شود، ارض به

<sup>72</sup> ترجمه خطابه مبارکه تا اینجا از فصل یازدهم درگه دوست نقل گردید.



چه چیز نمکین گردد.<sup>۷۳</sup> این ثابت می‌کند که در میان پیروان، اختلاف و بیگانگی وجود داشت. لهذا به وحدت عمل توصیه فرمود.

حال، ما هم باید در نهایت وحدت به یکدیگر متفق شویم، نسبت به یکدیگر محبت و مهر داشته باشیم؛ جمیع آنچه که در اختیار داریم، اموال و افتخار و احترام، حتی جان خود را فدای همدیگر کنیم. بعد ثابت خواهد شد که طبق تعالیم الهی رفتار کرده‌ایم و مؤمنین حقیقی به وحدانیت الهیه و وحدت عالم انسانی بوده‌ایم. (ترجمه - خطابه ۲۹ مه ۱۹۱۲)

حضرت بهاءالله از افق شرق طالع شد و اساس ضروریّه تعالیم دینی عالم را مجدداً تأسیس فرمود. عقاید منسوخه قدیم را که در میان نفوس انسانی متداول بود بر انداخت. سبب شد مودت و اتفاق بین نمایندگان فرق مختلفه به وجود آید به نحوی که محبت در میان ادیان متنازعه ظاهر و باهر گردید. حضرت بهاءالله در میان احزاب متخاصمه اتفاق را برقرار کرد و علم وحدت عالم انسانی را به اهتزاز آورد. اساس صلح عمومی را بگذاشت، قلوب ملل را به یکدیگر التیام داد و حیات جدید به امم متنوعه شرق بخشید. در میان کسانی که از تعالیم حضرت بهاءالله تبعیت می‌کنند احدی نمی‌گوید من ایرانی هستم، من ترک هستم، من فرانسوی هستم، من انگلیسی هستم. احدی نمی‌گوید من مسلمانم و به تنها دین حقیقی متمسکم، من مسیحی‌ام و به عقاید سنتی و موروثی‌ام وفادارم، من یهودی‌ام، و تابع تفاسیر تلمودی هستم، یا من زردشتی‌ام و مخالف جمیع ادیان دیگر. بلکه، جمیع از تعصبات دینی، جنسی، سیاسی و وطنی نجات یافته و الآن در کمال محبت و مودت معاشرند به حدی که اگر در یکی از اجتماعات آنها حضور یابید هیچ تفاوتی بین مسیحی و مسلمان، یهودی و زردشتی، ایرانی و ترک، عرب و اروپایی مشاهده نکنید؛ چه که اجتماعات آنها بر اساس ضروری دین مبتنی است، و وحدت حقیقیه در میان آنها تثبیت شده است. خصومت قبل از میان رفته؛ قرن‌ها نفرت فرقه‌ای منتهی شده؛ دوران نفرت و بیزاری سپری شده؛ شرایط غفلت و جهالت قرون وسطائی دیگر وجود ندارد. (ترجمه - خطابه ۱۲۶ اکتبر ۱۹۱۲)

احباء در ایران به چنان اخوت و محبتی نائل شدند که سد و مانعی در اداره امور مادیّه شد. هر یک از آنها وارد هر یک از خانه‌های احباء می‌رفت خود را در خانه خویش تصور می‌کرد. ابدأ دوگانگی وجود نداشت، بلکه علاقه و محبت متقابله کامله برقرار بود. آن که مهمان بود در گشودن صندوق تدارکات و برداشتن غذا برای احتیاجات خود تأمل نمی‌کرد. آنها در صورت لزوم از لباس‌های یکدیگر استفاده

<sup>73</sup> توضیح مترجم: اشاره به بیان حضرت مسیح خطاب به حواریون مندرج در باب ۵ انجیل متی، آیه ۱۳ است: «شما نمک جهانید؛ لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟»

می کردند. اگر کسی احتیاجی به کلاه یا بالاپوش داشت، برمی داشتند و استفاده می کردند. صاحب لباس شاکر و ممنون بود که لباس استفاده شده. وقتی که به منزل مراجعت می کرد شاید به او می گفتند، فلان و بهمان اینجا بود و لباس تو را برد. او جواب می داد، "الحمد لله. از او متشکرم. الحمد لله. ممنونم که به من این فرصت داده شد محبتم را به او نشان بدهم." این محبت و مودت به چنان درجه ای رسید که حضرت بهاء الله امر فرمودند که احدی نباید به اموال دیگری دست بزند مگر آن که به او داده شود. مقصود این است که نشان داده شود وحدت و محبت تا چه حد در میان اجزای شرف حاکم بود.

(ترجمه - خطابه ۲۰ ژوئن ۱۹۱۲)

الحمد لله اليوم نورانیت کلمة الله بر جميع افاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد و در نهایت ائتلاف مجتمع و متحد و متفقند؛ چه بسیار محافل تشکیل گردد و به ملل و طوائف و قبائل مختلفه تزئین یابد؛ اگر نفسی وارد محفل گردد، حیران ماند، گمان کند که این نفوس از وطن واحد و ملت واحده و طائفة واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آن که یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک؛ یکی از آسیا است دیگری از اروپا؛ یکی از هندوستان است و دیگری از ترکستان؛ یکی عرب است و دیگری تاجیک؛ یکی ایرانی است و دیگری یونانی. با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و وحدت و فرزادگی با هم دمساز و هم آواز و هم داستاند و این از نفوذ کلمة الله است. اگر جميع قوای عالم جمع شوند، مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که به این محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد. آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمة الله تواند؟ لا والله. برهان واضح و حجت بالغ. اگر نفسی دیده انصاف باز کند، مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جميع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و ممنون و خشنود باشند؛ زیرا این تعالیم الهیه هر درنده ای را چرنده کند و هر جنبنده ای را پرنده نماید، نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۱۹)

آئین حضرت بهاء الله به برکت قوای خلاقه و نظم آفرین و عزت بخشش قادر شد که نزادها و ملل و مرامها و طبقات مختلفی را که در سایه اش پناه گرفته و به امرش تمسک جسته اند در آغوش باز خویش پذیرد و قلوبشان را تقلیب نماید و پرده تعصباتشان را بسوزاند و آتش عداوتشان را فرو نشاند و مفاهیمشان را بالا برد و نیات و مقاصدشان را والا کند و مجهوداتشان را هم آهنگ سازد و وجهه نظرشان را دگرگون

نماید و توانست که با حفظ وطن پرستی و وفاداری به تعهدات ثانویه‌شان، آنان را دوستداران بشر و حامیان سرسخت مصالح عالم انسانی سازد و توانست با حفظ اعتقاد کامل به الهی بودن ادیانشان آنان را بر مقاصد اصلیّه ادیان واقف گرداند و قدر و مقامشان را معلوم دارد و ظهور پی در پی و ارتباط و جامعیت اتحادشان را آشکار نماید و آنان را مُذعن سازد که جمیع آن ادیان با پیوندی مستحکم با آئین بهائی پیوسته‌اند. این عشق و محبت جامع و فائقی را که پیروان آئین بهائی به ممنوع خویش از هر نژاد و دین و طبقه و ملّتی دارند، هرگز نباید مرموز و تصنعی تلقی کرد؛ زیرا آن عشق عشق حقیقی است و آن محبت محبتی ذاتی است و هر کسی که دلش با آتش عشق الهی افروخته شد، خلق را بخاطر خدا دوست می‌دارد و صورت هر انسانی را آینه نور خدا می‌بیند.

درباره مردان و زنانی که چنین اعتقادی را دارند، می‌توان گفت که در نظرشان هر کشور بیگانه‌ای وطنی است و هر وطنی کشور بیگانه‌ای. زیرا اهل بهاء رعایای ملکوت حضرت بهاءالله‌اند و با آن که حتی المقدور در بهره‌برداری از منافع این جهان فانی شریکند و از شادمانی‌های ناپایدار این حیات خاکی برخوردار و هرچند که به هر کاری که بر غنا و سرور و صلح و آرامش این زندگانی فانی بیفزاید شائق و راغبند، اما یک دم از یاد نمی‌برند که حیات جسمانی‌شان چیزی جز مرحله کوتاه و موقتی از مراحل وجودشان نیست و هر که در این جهان است زائر رهگذری بیش نیست که مقصدش کشور آسمانی است و وطنش ملک جاودانی و نورانی و پر از سرور و شادمانی. (حضرت ولی امرالله، نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۵)

قوة حیاتیه‌ای که به وجه اتمّ از مؤسسات اصلیّه این نظم اعظم دائم‌الاتّسع الهی ظاهر می‌شود، مواقعی را که شهامت و عزم راسخ بنیان نظم اداری بر آن فائق آمده‌اند، شعله فروزان انجذاب که به کمال شدت در قلوب مبلغین سیّار مشتعل است، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسّسین نظم بدیع می‌پیمایند، وسعت نظر و امید واثق و روح نشاط‌انگیز و آسایش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و یگانگی خلل‌ناپذیری که از مدافعین دلیرش به ظهور می‌رسد، توانائی و لیاقتی که روح نباضش در جذب عناصر مختلفه و تطهیر آنها از انواع تعصّب و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است؛ کلّ آیات قدرتی است که جامعه مایوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نمی‌تواند آن را انکار نماید. (دور بهائی، ص ۹۵)

بیگانگان و آنان که خارج از جامعه‌اند از این محبت و لمعان مودت موجود در میان بهائیان در حیرتند و از آن سؤال می‌کنند. آنها مشاهده می‌کنند که اتحاد و اتفاق در میان آنها ظاهر و مشهود. می‌گویند، چه روح زیبایی در سیمای آنها می‌درخشد! جمیع غبطه خوردند و مایلند که چنین علقه محبتی در همه جا مشهود گردد. لهذا، اول توصیه من به شما این است در کمال محبت معاشر باشید، مانند یک

عائله باشید، در یک سبیل سالک گردید، نیت شما واحد باشد تا محبت شما در قلوب دیگران نفوذ کند و تأثیر گذارد تا سایرین هم به یکدیگر محبت ورزند و به این وحدت و یگانگی نائل شوند.  
(ترجمه - خطابه ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۲)

امیدوارم همین درجه و شدت محبت در اینجا<sup>۷۴</sup> ظاهر و آشکار شود؛ روح الهی در قلوب شما نفوذ نماید تا هر یک از احبای الهی به منزله کلّ مشاهده شود؛ که هر یک سبب وحدت و مرکز اتفاق شود و جمیع نوع بشر در کمال محبت و مودت حقیقی با یکدیگر متحد شوند. (ترجمه - خطابه ۲۰ ژوئن ۱۹۱۲)

### تصدیق قابلیت موهوبه الهیه برای ترقی انسان

استعداد بالقوه عالم انسانی برای تعالی روحانی  
یا ابن الانسان كنت في قديم ذاتي و ازلية كينونتي. عرفت حبي فيك، خلقتك و القيت عليك  
مثالی و اظهرت لك جمالی.  
(کلمات مکتوبه عربی، فقره ۳)

کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود  
مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت و کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و  
مرحمت قدیم خود اختصاص نمود. (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۳۹)

چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته؛  
خاصه انسان که از بین موجودات به این خلیع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته، چنانچه جمیع  
صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات  
راجع به او است. این است که فرموده، "الإنسانُ سرّی و أنا سرّه".<sup>۷۵</sup> (کتاب ایقان، ص ۷۵)

انسان را امتیاز از حیوان به چند چیز است ... صورت رحمانیت است و مثال نورانیت چنانچه در  
تورات می‌فرماید، "لنعلمنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا".<sup>۷۶</sup> این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات  
کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیّه نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و

<sup>74</sup> این خطابه در ۲۰ ژوئن ۱۹۱۲ در نیویورک ایراد گردید.

<sup>75</sup> توضیح مترجم: حدیث قدسی است. به صفحه ۱۲۰ جلد اول قاموس ایقان تألیف جناب اشراق خاوری مراجعه کنید.

<sup>76</sup> تورات، سفر تکوین، باب ۱، آیه ۲۶

دانائی است. پس باید شب و روز بکشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلی بر مرابای عقول و نفوس نماید.  
(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۷)

لابد هر کائنی از کائنات جلوه گاه تجلی الهی است، یعنی کمالات الهی در وی ظاهر است و تجلی کرده است؛ مثل این که آفتاب در این صحرا در این دریا، در این اشجار، در این اثمار، در این ازهار، در کلّ اشیاء ارضیه جلوه کرده. اما عالم کائنات، یعنی هر کائنی از موجودات از یک اسمی از اسماء الهی حکایت می کند. اما حقیقت انسانیه حقیقت جامعه است، حقیقت کلیه است، جلوه گاه تجلی جمیع کمالات الهیه است. یعنی هر اسم و صفتی، هر کمالی که از برای حق ثابت می کنیم، یک آیتی از آن در انسان موجود است. اگر آن در انسان موجود نبود، انسان تصور آن کمال را نمی توانست کرد و ادراک نمی توانست نمود. مثلاً می گوئیم که خدا بصیر است؛ این چشم آیت بصر او است. اگر این بصر در انسان نبوده، چگونه تصور بصیری الهی می نمودیم؟ زیرا اکمه، یعنی کور مادرزاد، تصور بصر نتواند و اصم، یعنی کر مادرزاد، تصور سمع نتواند و مرده تصور حیات نتواند. لهذا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کمالات است، تجلی در حقیقت انسانی کرده، یعنی ذات احدیت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام، یک تجلی بر حقیقت انسانیت کرده، یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نموده. این است که انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه گاه او است، تجلی کمالات الهیه در حقیقت انسان ظاهر است. این است که خلیفه الله است، رسول الله است. اگر انسان نباشد، عالم نتیجه ندارد، چه که مقصد از وجود ظهور کمالات الهیه است.  
(مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۵۰-۱۴۹)

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس در گاه احدیت پروردگاری را سزا است که از بین کافه حقائق کوئیه حقیقت انسانیه را به دانش و هوش که تیرین اعظمین عالم کون و امکان است مفتخر و ممتاز فرمود و از نتایج و آثار این موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائنات را به صور بدیعه و نقوش جدیده مرتسم و منطبع نمود. چه، اگر به دیده پاک در عالم وجود نگری، مشهود گردد که از فیوضات فکر و دانش، هیکل عالم در هر دوری به جلوه و طوری مزین و به لطائف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث "اول ما خلق الله العقل" شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید.  
(رساله مدتیّه، ص ۲)

ای بنده من مثل تو مثل سیف پرجوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند. پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید. (کلمات مکنونه فارسی، فقره ۷۱، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹۴)

معرفت و محبت الهی: مایه آسایش و پرورش انسان

مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود، چنانچه در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربانیه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶۸)

یا ابن الانسان احببتُ خَلْقَكَ فَخَلَقْتُكَ. فَأَجِيبْنِي كَيْ أذْكُرَكَ وَ فِي رُوحِ الْحَيَاةِ أُبَيِّنُكَ.

(کلمات مکنونه عربی، شماره ۴)

بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلائق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۹)

خداوند ... گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود، سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد. این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است. (باران پارسی، ص ۴۵)

این معلوم است که معرفت حقّ مقدم بر هر عرفانی است و این اعظم منقبت عالم انسانی است. زیرا در وجود معرفت حقایق اشیا فواید جسمانی بخشد و مدتیت صوری ترقی نماید. اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت عالم انسانی و مدتیت ربانی و تعدیل اخلاق و نورانیت وجدان گردد؛

و ثانیاً محبة الله است که به عرفان حقّ نور محبة الله در زجاجة قلب برافروزد و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله و محبة الله روح حیات است و فیض ابدی است. اگر محبة الله نبود، عالم امکان ظلمانی بود؛ اگر محبة الله نبود، قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود؛ اگر محبة الله نبود، کمالات عالم انسانی محو و نابود بود؛ اگر محبة الله نبود، ارتباط حقیقی در نشأه انسانی نبود؛ اگر محبة الله نبود، اتحاد روحانی مفقود بود؛ اگر

محبة الله نبود، نور وحدت عالم انسانی محمود بود؛ اگر محبة الله نبود، شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمی نمود؛ اگر محبة الله نبود، اختلاف و انشقاق بدل به ائتلاف نمی گشت؛ اگر محبة الله نبود، بیگانگی به یگانگی منتهی نمی شد؛ اگر محبة الله نبود، اغیار یار نمی شد. و محبت عالم انسانی اشرافی از محبة الله و جلوه‌های از فیض موهبة الله است.

و واضح است که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان منبعث از لوازم ذاتی است؛ زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که منحل به صور نامتناهی است. پس محتاج به یک قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و به آن قوت این اختلاف را حکمی نماید و جمیع افراد را در تحت نفوذ وحدت عالم انسانی در آرد و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبة الله است؛ ملل مختلفی را به ظل خیمه یگانگی آرد و شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ائتلاف بخشد. (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۲۲۱)

پس معلوم شد که عزت و علویت انسان مجرد به لذات جسمانی و نعم دنیوی نه، بلکه این سعادت جسمانی فرع است و اما اصل علویت انسانی خصائل و فضائلی است که زینت حقیقت انسان است و آن سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائی و احساسات وجدانی و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومی و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنی است؛ عدل و انصاف است؛ صدق و الطاف است؛ شهامت ذاتیه است؛ مروّت فطریه است؛ صیانت حقوق است؛ محافظت عهد و میثاق است؛ راستی در جمیع امور است و حقیقت پرستی در جمیع شؤون؛ جانفشانی بجهت خیر عموم است و مهربانی و رأفت با جمیع طوائف انسانی و اتباع تعالیم الهی است و خدمت ملکوت رحمانی؛ هدایت خلق و تربیت ملل و امم است. این است سعادت عالم انسانی؛ این است علویت بشر در عالم امکانی؛ این است حیات ابدی و عزت آسمانی.

و این مواهب در حقیقت انسان جز به قوه ملکوتی الهی و تعالیم آسمانی جلوه ننماید؛ زیرا قوتی خواهد ماوراء الطبیعه و در عالم طبیعت نمونه‌ای از این کمالات ممکن، ولی بی ثبات و بی بقا، مثل شعاع آفتاب بر دیوار. خداوند مهربان چنین تاج و هاجی بر سر انسان نهاده. پس باید بکوشیم تا گوهر آبدارش بر جهان بدرخشد. (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۶۲)

اگرچه لازم است انسان برای تأمین حوائج و راحت جدّ و جهد نماید، اما احتیاج حقیقی او کسب فیوضات الهیه است. اگر از فضل حق، احساسات روحانیه و بشارات سماویّه محروم گردد، حیات انسان در این جهان مثمر ثمر نشده است. در حالی که از حیات عنصری نصیب دارد، باید از حیات روحانی بهره مند

شود، به رضایت الهیّه نائل گردد. در این صورت سزاوار عنوان انسان است؛ در این صورت به صورت و مثال الهی است، چه که مثال رحمانی شامل صفات ملکوت الهی است. اگر اثمار ملکوتی در حدیقه روح انسانی ظاهر نشود، انسان صورت و مثال الهی نیست. (ترجمه - خطابه ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۲)

مدنیت مادیّه به تنهایی کفایت نکند و مفید فایده نشود. سعادت عنصری اوضاع مادی مختصّ حیوان است. ملاحظه کنید چگونه حیوان به اعلی درجه سعادت عنصری نائل می‌شود. پرنده بر بلندترین شاخه‌ها می‌نشیند و در کمال جمال و مهارت آشیانه می‌سازد. جمیع دانه‌ها و بذره‌های مراتع ثروت و غذای او است؛ آبهای زلال چشمه‌های کوهستانها و انهار دشته‌ها برای استفاده او است. فی الحقیقه این حدّ اعلای سعادت مادی است، که حتّی انسان به آن نائل نمی‌شود. این فخر عالم حیوان است. اما فخر عالم انسان وصول به سعادت روحانیّه در عالم بشری است، کسب معرفت و محبّت الهی است. فخر مخصوص انسان کسب فضائل عالیّه عالم بشری است. این سعادت و مسرّت حقیقی او است. اما اگر سعادت مادیّه و مسرّت روحانیّه توأم گردد، به قول عرب‌ها "سرور علی سرور" است. (ترجمه - خطابه ۲ ژوئن ۱۹۱۲)

ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید، البتّه از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و قعماق مکرتم را در خود به چشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهتیّه ظاهر و مشهود بینید. این مقام امنع اقدس را به مشتتهیات ظنون و هوی و افکنیات وهم و عمی ضایع مگذارید. (لوح احمد فارسی، دریای دانش، ص ۱۲۱ / مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۲۵)

#### شرایطی که موجب پیشرفت مدنیت می‌شود

جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند. لعمرالله شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست. شأن انسان رحمت و محبّت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۴۰)

اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است، مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعه بما قدر له و الصبر فی البلایا بل



الشُّكْرُ فِيهَا وَ التَّوَكَّلَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ الْاِحْوَالِ. این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود... (اقتدارات، ص ۱۶۲)

الامانة، أنها باب الاطمینان لمن فی الامکان و آية العزة من لدى الرحمن. مَنْ فاز بها فاز بكنوز الثروة و الغناء. امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق. قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست. عوالم عزّت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر. (طراز چهارم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۲)

ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید؛ زحمات خود را به توهمات این و آن ضایع ننمائید. شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان؛ شمائید میاه جاریه که حیات کلّ معلق به آن است و شمائید احرف کتاب. به کمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید به آنچه سزاوار یوم الهی است. براستی می گویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲۹)

همچنان که خداوند همه را دوست دارد و به همه مهربان است، ما هم باید جمیع را واقعاً دوست داشته باشیم و به آنها مهربان باشیم. احدی را نباید بد و نامطبوع بدانیم، احدی را مستحقّ نفرت شماریم، نفسی را دشمن بخوانیم. باید به جمیع عشق بورزیم؛ بلکه باید همه را از خویشان خود بدانیم، چه که کل بندگان یک خداوندند. جمیع تحت هدایت یک مربّی هستند. ما باید روز و شب تلاش کنیم که عشق و دوستی تزیید یابد، این علقه وحدت تقویت شود، مسرت و شادمانی بیش از پیش حاکم گردد، جمیع نوع بشر در کمال وحدت و اتحاد در ظلّ خداوند در آیند، جمیع نفوس برای تأمین معاش خود به خدا توجه کنند، و او را حیات ابدیه یابند. به این ترتیب آنها در ملکوت الهی مؤید شوند و به فضل و عنایت الهی الی الابد زندگی کنند. (ترجمه - خطابه ۱۷ اوت ۱۹۱۲)

اگر انسانی از این مواهب الهی نصیب نداشته باشد، معدوم بهتر؛ زجاج محروم از سراج، شکسته خوشتر؛ درختی که ثمر ندارد، بریده بهتر. پس انسانی که از فضائل عالم انسانی بی بهره، بمیرد خوشتر؛ چشم بجهت دیدن است، اگر نبیند چه ثمر؛ گوش بجهت شنیدن است، اگر نشنود چه فائده؛ زبان بجهت نطق است، اگر گنگ باشد، چه ثمر. همینطور انسان بجهت این خلق شده که به عرفان و ایمان و موهبت رحمن و حسن اعمال و اخلاق و نورانیت افکار این جهان را روشن کند. اگر از این موهبت محروم بماند، البتّه از حیوان پست تر است. زیرا حیوان از عقل محروم است، لهذا معذور است. لکن خدا به انسان عقل داده تا انسانی شود در خیر عموم بشر بکوشد. (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۲۰۲)

اگر به تاریخ مراجعه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که ترقی بشر در توسعه فضائل مادیّه بسیار عظیم بوده. مدنیت علامت و نشانی از این ترقی است. در سراسر عالم، مدنیت مادیّه به مدارج واقعاً عالیّه نائل شده و به درجاتی از ثمربخشی فائز شده؛ به این معنی که قوا و فضائل ظاهره انسان بسیار توسعه یافته، اما فضائل و کمالات باطنی به همان میزان در عهده تعویق مانده و از آن غفلت شده است. حال، در تاریخ عالم زمان مقتضی فرا رسیده که ما همت کنیم و در ترقی و تقدّم قوای باطنه تحرّکی ایجاد کنیم - یعنی به خدمت در عالم اخلاق قیام کنیم، چه که اخلاقیات محتاج تعدیل مجدّد است. ما باید به عالم افکار هم خدمت کنیم تا قوای ذهنی نفوس انسانی تزاید یابد و ادراک قوی تر شود، به قوای فکریّه انسان مساعدت شود تا به تفوق و اعتلاء نائل گردد تا فضائل عالیّه ظاهر و باهر شود. (ترجمه - خطابه ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۲)

عالم وجود در ترقی است. در معرض تحوّل و رشد است. ملاحظه کنید ترقی در این قرن نورانی چقدر عظیم بوده، مدنیت شکوفا شده، ممالک پیشرفت کرده، صنعت و قضاوت توسعه یافته، علوم و اختراعات و اکتشافات تزاید یافته است. جمیع اینها نشان می‌دهد که عالم وجود مستمراً در حال ترقی و تحوّل است و لهذا، لابدّ بر این است که فضائلی که دلالت بر بلوغ انسان دارد آن هم باید توسعه یابد و رشد کند. (ترجمه - خطابه ۲۶ اکتبر ۱۹۱۲)

اگر اصول اخلاقی و اساس مدنیت الهیه با ترقی مادی انسان اتّحاد یابند، لابدّ بر این است که سعادت عالم انسانی حاصل گردد و از هر طرف بشارت صلح بر وجه ارض اعلام شود. در این صورت نوع بشر به ترقیّات فوق‌العاده نائل شود، محدوده افکار بشری بی‌نهایت توسعه یابد، اختراعات عجیبه به ظهور پیوندند، و روح الهی خود را ظاهر سازد، جمیع نفوس بشری در کمال روح و ریحان معاشرت کنند و حیات ابدیه به ابناء ملکوت عنایت گردد. در این صورت قوه الهیه تأثیر گزاد و نفثات روح‌القدس در کُنه جمیع اشیاء رسوخ و نفوذ نماید. لهذا، مدنیت مادیّه و مدنیت الهیه، یا رحمانیه، باید با هم ترقی کنند تا اعلی و اشرف آمال و امیال عالم انسانی تحقّق یابد. (ترجمه - خطابه ۷ مه ۱۹۱۲)

هیكل عنصری انسان هر قدر تعلیم بیند و متحوّل شود، ترقی حقیقی در موقف و مقام انسان حاصل نشود مگر آن که روح و روان او نیز به همان میزان اعتلاء یابد. هر قدر انسان کسب فضائل مادیّه کند، بدون فیوضات روحانیّه قادر به درک و بیان امکانات عالیّه حیات نیست. (ترجمه - خطابه اوّل سپتامبر ۱۹۱۲)

لهذا به شما وصیت می‌کنم که در فکر تربیت روحانی باشید، چنانچه در مادیات به این درجه رسیده‌اید، همینطور بکوشید تا در مدنیّت روحانیّه ترقی نمائید، احساسات روحانی یابید، توجه به ملکوت نمایید و استفاضه از روح القدس کنید، قوه معنویّه حاصل نمائید تا علویّت عالم انسانی ظاهر و نهایت سعادت حاصل شود، حیات ابدیّه یابید، عزّت سرمدیّه جوئید، ولادت ثانویّه یابید و مظهر الطاف ربّانیّه شوید و ناشر نفعات رحمانیّه گردید. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۵۳)

چون این قرن انوار است، امید من چنان است که شمس حقیقت جمیع عالم انسانی را منور سازد. چشمها باز شود، گوشها شنوا گردد، نفوس احیاء شوند و چون نفوس نورانیّه به نور واحد، در نهایت اتّفاق به معاشرت پردازند. تا خداوند این نزاع و جدال هزاران ساله را از میان بردارد. این سفک دماء سپری شود، این ظلم و ستم متوقف گردد، این جنگ به پایان رسد، نور محبت بتابد و قلوب را روشن کند و حیات انسانها به یکدیگر مرتبط و مستحکم شود تا جمیع ما در ظلّ یک سرابنده اتّفاق و راحت یابیم و در ظلّ علم صلح اعظم مستمراً ترقی کنیم. (ترجمه - خطابه ۱۲ مه ۱۹۱۲)

### ایجاد تحوّل در مدنیّت به قوه سلطنت الهیّه

ظهور حضرت بهاءالله

أَنْتِ كُنْتِ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَ رَاقِدًا عَلَى الْمَهَادِ، مَرَّتْ عَلَيَّ نَسَائِمُ السَّبْحَانِ وَ عَلَّمَنِي عِلْمَ مَا كَانَ. لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ وَ أَمَرَنِي بِالْتَدَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ بِذَلِكَ وَرَدَّ عَلَيَّ مَا تَذَرَفَتْ بِهِ عَيُونُ الْعَارِفِينَ. مَا قَرَرْتُ مَا عِنْدَ النَّاسِ مِنَ الْعُلُومِ وَ مَا دَخَلْتُ الْمَدَارِسَ فَاسْتَلْتُ الْمَدِينَةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا لِتَوْقِنِ بَأْتِي لَسْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ. هَذَا وَرَقَةٌ حَرَكْتَهَا أَرْيَاحُ مَشِيَّةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛ هَلْ لَهَا اسْتِقْرَارٌ عِنْدَ هَبُوبِ أَرْيَاحِ عَاصِفَاتٍ لَا وَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ بَلْ تُحَرِّكُهَا كَيْفَ تُرِيدُ. لَيْسَ لِلْعَدَمِ وَجُودٌ لِتَلْقَاءِ الْقِدَمِ قَدْ جَاءَ أَمْرُهُ الْمُبْرَمُ وَ أَنْطَقَنِي بِذِكْرِهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ. أَنِّي لَمْ أَكُنْ إِلَّا كَالْمَيْتِ تَلْقَاءَ أَمْرِهِ قَلْبَتَنِي يَدُ إِرَادَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. (لوح سلطان ایران، طبع ۱۳۲ بدیع، ص ۷ / کتاب مبین، ص ۶۷ / الواح نازله خطاب به ملوک، ص ۱۴۸)

فَوَعَزَّتْكَ لَا يَمْنَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَا أَمَرْتُ بِهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ، مَعَ إِرَادَتِكَ لَيْسَ لِي إِرَادَةٌ وَ عِنْدَ مَشِيَّتِكَ لَيْسَ لِي مَشِيَّةٌ، أَكُونُ بِفَضْلِكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ حَاضِرًا لِعِدْمَتِكَ وَ مُتَقَطِعًا عَمَّا سِوَاكَ. (مناجاة، ص ۱۲۵)

امری که لم یزل و لایزال مقصود نبیین و غایه رجای مُرسَلین بوده به ارادهٔ مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده؛ او است موعودی که جمیع کتب الهی به او بشارت داده. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲)

در این ظهور اعظم جمیع شرایع قبل به مقصد اقصی و کمال مطلوب فائزند.<sup>۷۷</sup> آنچه در این ظهور امع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد. (نظم جهانی بهائی، ص ۱۰۷)

هذا یومٌ فیهِ أتى الرَّحمنُ علی ظلل العرفانِ بسُلطانٍ مشهود. أَنَّهُ لَهُوَ الشَّاهِدُ عَلَى الْأَعْمَالِ وَأَنَّهُ لَهُوَ المشهود لو أتمت تعرفون. قد انفطرت سماء الأديان و انشقت ارض العرفان... (کتاب مبین، ص ۲۰۴)

فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است؛ هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مُشرق و لائح. باید جمیع آنچه شنیده شد، محو نمود و به عدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۵)

میقات امم منقضى شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدسه مذکور است، جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم به تجلیات انوار ربّ مزین. طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم. ای دوستان الهی تفکر نمائید و به آذان واعیه اصغای کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و بر امرالله مثل جبل راسخ و ثابت باشید. (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۶۸)

نعمه حضرت داود را بشنو، می‌فرماید، مَنْ یقودنی الی المدینة المحصنة<sup>۷۸</sup>. مدینهٔ محصنه عکا است که سجن اعظم نامیده شده و دارای حصن و قلعهٔ محکم است. ... اقرأ ما نطق به اشعیا فی کتابه قوله، "علی جبلٍ عالٍ اصعدی یا مبشرة صهیون، ارفعی صوتک بقوة یا مبشرة اورشلیم، ارفعی لاتخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهک هو ذا السید الربّ بقوة یأتی و ذراعه تحکم

<sup>77</sup> ترجمه - توضیح مترجم: بیان حضرت بهاءالله که حضرت ولی امرالله ترجمه فرموده‌اند و مترجم نظم جهانی بهائی و نیز ظهور عدل الهی (ص ۱۶۰) مجدداً آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند، در دو موضع دیگر از ترجمه‌های حضرت ولی امرالله عیناً مشاهده شده که از اصل عربی برگردانده شده است. اصل عربی بیان حضرت بهاءالله چنین است، "قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم". (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۵۷ و ۲۱۸). این دو بیان به همین ترتیب در "نفحات ظهور حضرت بهاءالله، تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمهٔ باهر فرقانی، ص ۳۳۲ نقل شده است.

<sup>78</sup> توضیح مترجم: این بیان حضرت داوود در دو موضع از مزامیر ذکر شده است: (۱) مزمور ۶۰، آیه ۹ (کیست که مرا به شهر حصین در آورد) و مزمور ۱۰۸، آیه ۱۰ (که مانند عبارت قبل ترجمه شده است).

له.<sup>79</sup> امروزه جمیع علامات نمودار، مدینه بزرگی از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حق مهتر و مسرور، چه که نداءالله را از کلّ جهات اصفا نموده.  
(لوح شیخ نجفی، ص ۱۰۶-۱۰۷)

قد ظهرت الكلمة التي سترها الابن انها قد نزلت على هيكل الانسان في هذا الزمان تبارك الرب الذي هو الاب قد اتي بمجده الاعظم بين الامم توجهوا اليه يا ملا الأختيار ... هذا يوم فيه تصيح الصخرة<sup>80</sup> باعلى الصيحة و تسبح باسم ربها الغني المتعال، قد اتي الأب و كمل ما وعدتم به في الملكوت.  
(لوح باب بی نهم، كتاب مبین، ص ۴۱)

أن اخرق الحجاب، قد اتي رب الأرباب في ظلل السحاب و قضى الأمر من لدى الله المقتدر المختار ... أنه قد اتي من السماء مرة أخرى كما اتي منها أول مرة اياك أن تعترض عليه كما اعترض عليه الفريسيون من دون بيّنة و برهان.  
(لوح باب، كتاب مبین، ص ۳۸)

در جمیع کتب مقدّسه الهیّه بشاراتی است که بشارت می دهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد، علم صلح و سلام بلند خواهد شد، وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید، در میان اقوام و امم بغض و عداوت نمائند، جمیع قلوب ارتباط به یکدیگر نمایند. در تورات مذکور است، در انجیل مذکور است، در قرآن مذکور است، در زند اوستا مذکور است، در کتاب بودا مذکور است؛ خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آن که تاریکی عالم را احاطه نمود، آن روشنائی طلوع نماید. نظیر آن است که چون شب خیلی تاریک شود، دلیل بر ظهور روز است و همچنین هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات به روحانیات غلبه نمایند، جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بی خبر و خدا را فراموش نمایند ... در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد.  
(خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۶۱)

سبحان الله، بهار الهی فرا رسیده؛ این قرن فی الحقیقه فصل ربیع است. عالم جان و ملکوت روح با فیوضاتش طراوت و خضارت یافته، تمام عالم وجود را حیات جدید بخشیده. از طرفی انوار حقیقت تابان

<sup>79</sup> توضیح مترجم: این عبارت در کتاب اشعیا، باب ۴۰، آیات ۹ و ۱۰ ذکر شده است، بقوله: ای صهیون که بشارت می دهی، به کوه بلند بر آی؛ و ای اورشلیم که بشارت می دهی، آوازت را با قوت بلند کن؛ آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان، خدای شما است؛ اینک خداوند بهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید.

<sup>80</sup> مقصود از صخره، پطرس قدیس است.

شده، و از طرف دیگر از سحاب رحمت الهیه فیوضات ربّانیه بتمامها نازل و هاطل. ترقّیات مادیّه عالیّه مشهود و اکتشافات روحانیه معمول و موجود. حقیقه می توان گفت معجزه قرون است، چه که از مظاهر معجزه مشحون است. زمان مقتضی فرا رسیده که نوع بشر متحد شود، جمیع اجناس به یک وطن وفادار باشند، جمیع ادیان دین واحد شود، تعصبات جنسی و دینی بکلی از میان برود. این یومی است که علم وحدت عالم انسانی و صلح عمومی به اهتزاز آید و صبح حقیقی عالم را غرق انوار سازد.

(ترجمه - خطابه ۲۸ مه ۱۹۱۲)

يا ملأ الأرض تالله الحقّ قد انفجرت من الأحجار الأنهار العذبة السائغة بما اخذتها حلالة بيان ربكم المختار وأنتم من الغافلين. دعوا ما عندكم ثمّ طيروا بقوادم الإنقطاع فوق الإبداع كذلك يأمرکم مالک الإختراع الذی بحرکة قلمه قلب العالمین.

(کتاب اقدس، بند ۵۴)

فداکاری حضرت بهاءالله برای استقرار صلح

این ایام از جمیع جهات اعداء ظاهر و نار بغضاء مشتعل. ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده وهست تا کلّ فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند...

سبحان الله امروز روزی است که عقلاء از این مظلوم اخذ رأی نمایند و از حق بطلبند آنچه را که سبب عزّت و آسایش است. ولکن، کلّ برعکس بر اطفاء این نور ساطع لمیع جاهد و ساعی و هر نفسی در صدد آن است که تقصیری ثابت نماید و یا ایرادی وارد آورد. امر به مقامی رسیده که از جمیع اطوار این مظلوم اظهار نموده اند آنچه را که ذکر آن شایسته نیست...

باری، این مظلوم در جمیع آنچه وارده آورده اند و گفته اند صابر و صامت؛ چه که اراده آن که از عنایت حقّ جلّ جلاله و رحمت مسبوکه حکم جدال و نزاع و سفک دماء را از عالم بقوه بیان محو نمائیم. در جمیع احوال در آنچه گفته اند به صبر جمیل تمسک جستیم و به حقّ گذارده ایم. (لوح شیخ نجفی، ص ۲۵)

وارد شد بر این مظلوم آنچه که شبه و مثل نداشته و کلّ را به کمال تسلیم و رضا لأجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمه الله حمل نمودیم. در ایامی که در سجن ارض میم<sup>۸۱</sup> بودیم ما را یک یوم به دست علما دادند. دیگر معلوم است که چه وارد شد. و اگر وقتی آن جناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند، از

<sup>81</sup> مقصود مازندران است. حضرت بهاءالله در آمل مسجون شدند.

نائب و رئیس آن محل بطلبند که آن دو زنجیر را که یکی به قره گُهر و یکی به سلاسل معروف است نمایند. قسم به تیر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذب و مغلول.

و حُزنی ما یعقوبُ بثَّ أَقلَّهُ      و کلَّ بلاءِ ایوب بعضُ بلیتی

(لوح شیخ نجفی، ص ۵۷)

قد قید جمال القدم لإطلاق العالم و حُبس فی الحصن الأعظم لعنق العالمین و أختار لنفسه الأحران لسرور من فی الأکوان. هذا من رحمة ربک الرّحمن الرّحیم. قد قبلنا الذلّة لعزکم و الشّدائد لرخانکم یا ملأ الموحّدين.

(کتاب مبین، ص ۲۴۴)

مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخماد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی تیر این بیان لائح و مُشرق، باید کلّ به آن ناظر باشند. ای اهل عالم، شما را وصیت می‌نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است. به تقوی الله تمسک نمایند و به ذیل معروف تشبث کنید.

(کتاب عهدی، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹۹)

جمال ابهی ... حمل جمیع بلایا فرمودند و اشدّ رزایا قبول کردند؛ اذیتی نماند که بر آن جسد مطهر وارد نیامد و مصیبتی نماند که بر آن نازل نگشت. بسا شبها که در تحت سلاسل از ثقل أغلال نیارمیدند و چه بسیار روزها که از صدمات کُند و زنجیر دقیقه‌ای آرام نیافتند. از نیاوران تا طهران آن روح مصور را که در بالین پرند و پرینان پرورش یافته بود، سر و پای برهنه با سلاسل و زنجیر دوآندند و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و سارقین و عاصین و یاعین محشور نمودند و در هر دقیقه‌ای اذیت جدیدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت یقین کلّ بود. بعد از مدتی از وطن به دیار غربت فرستادند. سنین معدودات در عراق، هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطهر نازل. ابدأ دقیقه‌ای امنیّت و سلامت مأمول نبود و اعداء با کمال بغضا از جمیع جهات مهاجم. بنفس مبارک فرداً و حیدراً مقاومت کلّ می‌فرمودند. بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که قاره آسیا است، به قاره اروپا انداختند و در آن غربت شدید و مصیبت عظیمه اذیّات شدید و مهاجمات عظیمه و دسائس و مفتریات و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان ضمیمه صدمات وارده از اهل فرقان شد. دیگر قلم عاجز از تفصیل است. البتّه شنیده و مطلع شده‌اید، و حال مدّت بیست و چهار سال بود که در این سجن اعظم به اعظم محن و بلایا اوقات مبارک گذشت.

مختصر این است که مدت اقامت جمال قدم ... در این جهانی فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدت آلام و محن بودند و یا در سجن اعظم هیکل مطهر از شدت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم از کثرت مصائب بمثابة تازی گشته بود. مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلاها که چون دریا موجش به اوج آسمان می‌رسد و حمل سلاسل و أغلال و تجسم مظلومیت کبری، اتفاق و اتحاد و یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم تا وحدت مبده در حقائق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت<sup>۸۲</sup> اشراق کند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۲)

جمال ابهی ... تحمل مصائب کبری فرمود ... تا این جهان را روحانیت بخشد و به سنوحات رحمانیت بیاراید و جهان بیاساید؛ نزاع و جدال از میان برخیزد و سیف و سنان بدل به روح و ریحان گردد و جنگ و عدوان منقلب به محبت و امان. یعنی میدان جیش و طیش مبدل به عشرت و عیش گردد و ساحت رزم خونریز بزم مشک‌بیز شود؛ جنگ ننگ گردد و حرب و ضرب بمثابة جرب منفور قبائل و امم شود؛ صلح عمومی در قطب عالم خیمه برافرازد و بنیاد حرب و قتال از بن براندازد. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۸)

به سبب این که امر به تعالیم صلح فرمود، ملوک شرق مخالفت او نمودند، زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند، هر نوع اذیتی بر او وارد نمودند، ضرب و حبس شدید وارد ساختند و سرگون به بلاد بعیده کردند. آخر در قلعه‌ای او را حبس نمودند و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترک تقالید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون بیست هزار نفر را ریختند، چه خاندانها را که پریشان نمودند، چه نفوس را که قتل و غارت کردند. لکن دوستان بهاء الله ابداً فتور نیاوردند و الی الآن به دل و جان در نهایت سعی می‌کوشند که ترویج صلح و اتفاق نمایند و بالفعل بر این امر خطیر قائمند. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۶۷)

جمیع به جهت این که عالم انسانی نورانی گردد و نادانی به دانائی مبدل شود و نفوس بشری رحمانی گردند و نزاع و جدال بکلی از بیخ و بنیاد برافتد و ملکوت صلح بر عموم بشر استیلا یابد. حال شما همت نمائید که این دلبر آمال در انجمن عالم جلوه نماید و این موهبت حاصل شود. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۷۰)

<sup>82</sup> قرآن کریم، سوره ملک، آیه ۳



انّ الأحران مامنع ربك الرحمن انه قام على الأمر على شأنٍ ماخوفته سطوة العالم و لا ظلم الأمم  
ينادی بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يقول قد أتى يوم الميعاد.

(مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۵۱)

#### وعدة صلح

امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحاب جود مرتفع. باید  
نفوس پژمرده را به نسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود.

(اقتدارات، ص ۲۲۰)

قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده. قُلْنَا و قولْنَا الحقّ عاشروا مع الأديان  
كلّها بالروح و الریحان. از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در  
ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم. آنچه از لسان و  
قلم ملل اولی از قبل ظاهر، فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل.

(لوح دنیا، دریای دانش، ص ۸۸)

قد اضطرب النظم من هذا النظم الأعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى ماشهدت عين الإبداع

(کتاب اقدس، بند ۱۸۱)

شبهه.

از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در

(لوح دنیا، دریای دانش، ص ۸۵)

جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا.

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم  
نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدسه هر فیض موفور. رحمت صرف است و موهبت بحث و نورانیت  
جهان و جهانیان. ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط، بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و  
وحدت با جمیع من علی الأرض در نهایت آزادگی و فرزادگی. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌ا، ج ۱، ص ۱)

جهان از تقالید پوسیده قدیمه چون شب تاریک گشته، اساس تعالیم الهی بکلی فراموش شده بود؛  
تمسک به قشور نموده بودند و مغز و لب را بکلی فراموش نموده بودند. ملل مانند ثوب ریثت در حالت  
پُراسفی افتاده بودند. در این ظلمت شدید نور تعالیم بهاء الله طلوع کرد؛ هیکل عالم را به قمیص جدید

مزین فرمود و قمیص جدید تعالیم الهی است. دور جدید آمد، خلق جدید شد، عالم انسانی روحی تازه یافت، فصل خریف گذشت، موسم بهار جان‌پرور آمد. جمیع امور تجدید شد، صنایع تجدید شد، اکتشافات تجدید شد، اختراعات تجدید شد، حتی جزئیات امور از قبیل البسه و امتعه و اسلحه نیز تجدید شد و قوانین و نظامات هر حکومتی تجدید شد. خلاصه، تجدید اندر تجدید است.

و جمیع این تجدیدها از تجدید فیوضات جلیله رب‌الملکوت است که کون مجدّد شد. لهذا، باید مردم را بکلی از افکار قدیمه نجات داد تا جمیع فکرشان حصر در تعالیم جدیده گردد. زیرا روح این عصر است، نور این قرن است، تا بنهایت قوت این تعالیم در بین بشر منتشر نشود، و تا عوائد قدیمه و قواعد کهنه فراموش نگردد، عالم وجود راحت و آسایش نیابد و به کمالات ملکوتیه جلوه ننماید. شما به جان و دل بکشید که مردمان غافل را آگاه کنید و خفتگان را بیدار نمائید و جاهلان را دانا نمائید، کوران را بینا کنید، کران را شنوا نمائید، مردگان را زنده نمائید. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۴۴)

ندای الهی بلند شد، در هیكل انسان حیاتی جدید پدید آمد و در عالم امکان روحی بدیع دمیده شد. این است که امروز جهان هیجان یافته و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است و چیزی نمی‌گذرد که آثار این حیات جدید پدیدار شود و خفتگان را بیدار نماید.

(نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء، از ص ۱۱۱ نظم جهانی بهائی)

این موهبت عظمی و این منقبت کبری<sup>۸۳</sup> حال اساسش به ید قدرت الهیه در عالم امکان در نهایت متانت بنیان بنیاد یافت و بتدریج آنچه در هویت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد. الآن بدایت انبات است و آغاز ظهور آیات بیّنات. در آخر این قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی. (حضرت عبدالبهاء، منقول در صفحه ۲۸ دور بهائی / نظم جهانی بهائی، ص ۱۶۸)

حضرت بهاء‌الله فقط روحی جدید در کالبد بی‌جان عالم امکان ندیده و فقط کلیاتی را از اصول عمومی بیان ننموده و فقط فلسفه مخصوصی را عرضه نفرموده است. بلکه علاوه بر آنها حضرت بهاء‌الله و بعد از ایشان حضرت عبدالبهاء یک سلسله قوانینی را وضع و مؤسسات مشخصی را ایجاد کرده و آنچه را که لازمه تأسیس یک مجتمع منظم الهی است بیان فرموده‌اند و چنین امری در ادیان گذشته هرگز سابقه

<sup>83</sup> در نظم جهانی بهائی این موهبت کبری و این منقبت عظمی نقل شده است - م

نداشته است.<sup>۸۴</sup> و مقصد از اینهمه آن که نمونه‌ای برای جامعه آینده بشری به وجود آید و وسیله مؤثری برای استقرار صلح عمومی و وحدت عالم انسانی ایجاد شود و حکومت عدل و انصاف در بسط زمین اعلان گردد. (نظم جهانی بهائی، ص ۲۵ / بهاء الله و عصر جدید، ص ۳۰۲)

کیست که شک و شبهه نماید که وصول به چنین نقطه کمالی یعنی تحقق بلوغ عالم انسانی بنوبه خود فاتحه مدنیته جهانی است که نظیرش را چشم احدی ندیده و شبیهش به تصور احدی در نیامده است؟ کیست که بتواند عظمت مقام مدنیت مقدّری را که بتدریج شکفته می‌شود چنانکه باید در صفحه ضمیرش مرتسم سازد؟ کیست که بتواند بلندی اوج اعلانی را که منزلگاه طیر فکرت انسانی از قفس رسته است تقدیر کند؟ کیست که بتواند فضای جانفزائی را که روان آدمی به پرتو انوار درخشنده حضرت بهاء الله کشف می‌کند، تصویر نماید؟ (نظم جهانی بهائی، ص ۱۶۹)

آن قرن آمده که جمیع ملل با یکدیگر در نهایت الفت باشند؛ آن قرن آمده که جمیع ادیان عالم صلح عمومی نمایند، جمیع اقلیم عالم اقلیم واحد شود تا نوع بشر بتمامه در ظلّ خیمه وحدت عالم انسانی زندگانی نمایند. (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۳۱۸)

شمس حقیقت از افق عالم طالع شد و نور هدایت درخشید؛ فیض ابدی دائم و مستمر است و از نتایج آن فیض ابدی صلح عمومی است. یقین بدان در این عصر رحمانی ملکوت صلح و سلام در قطب آفاق خیمه برافرازد و اوامر امیر صلح چنان در عروق و اعصاب امم نافذ گردد که ملل عالم را در ظلّ خویش آورد. شبان حقیقی اغنام خویش را از چشمه راستی و دوستی و آشتی آب خواهد داد. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۳۸)

جمیع بشر ... در یک صقع جمع و محشور گردند؛ نزاع و جدال از جهان برخیزد و محبت جمال ذوالجلال کل را احاطه کند؛ نفاق به وفاق تبدیل شود و اختلاف به ائتلاف مبدل گردد؛ بنیان بغضا برافتد و اساس عداوت منهدم شود؛ نورانیت توحید ظلمات تحدید را زائل فرماید و تجلی رحمانی قلوب انسانی را معدن محبت ربّانی کند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۸)

<sup>۸۴</sup> توضیح مترجم: ترجمه بیان حضرت ولی امرالله تا اینجا از صفحه ۲۵ نظم جهانی بهائی نقل شد. بقیه آن چون در مآخذ مزبور نیامده، از صفحه ۳۰۲ بهاء الله و عصر جدید نقل می‌گردد.

آیا اگر تمام اقوام و ملل در ظلّ یک دینت در آیند و جمیع مردمان مانند برادر شوند، روابط محبت و یگانگی میان ابناء بشر استحکام یابد و اختلافات مذهبی از میان برود و تباین نژادی محو و زائل شود چه عیب و ضرری دارد؟.. بلی البتّه چنین خواهد شد. این جنگهای بی‌ثمر و منازعات خانمانسوز منتهی شود و صلح اکبر تحقق یابد... (نقل ترجمه بیانات حضرت بهاءالله به ادوارد براون از صفحه ۴۹ بهاءالله و عصر جدید)

بخش سوم

# دعا و مناجات

## برای حصول صلح

## فصل هفتم

### دعا و مناجات برای برقراری صلح

يا ربّ الأرباب اشهد أنّك أنت مولى الوجود و مربّى الغيب و الشّهود و اشهد أن قدرتك أحاطت الكائنات لا تحوّك جنود من على الأرض و لا تمنعك سطوة من عليها و أشهد أنّك ما أردت الأحيوة العالم و اتّحد اهله و نجاة من فيه. (اقتدارات، ص ۳۲۶)

الهی الھی اجمع قلوب احبائک علی الإتحاد و اظهر لهم عنايتک العظمی و اجعلهم یّبعون اوامرک و یحفظون شریعتک اعنهم یا الھی فی سعيهم و هب لهم من لدنک قوّة علی خدمة امرک و لا تتركهم یا الھی لأنفسهم أنر لهم خطواتهم بنور معرفتک و اشرح صدورهم بمحبّتک أنّک أنت الهمم و مُعینهم. (بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۱۴)

سبحانک اللّهم ان لك الخلق و الأمر و أنا کنا علی ربّنا متوکّلین. سبحانک اللّهم أنّک انت فاطر السموات و الأرض و ما بینهما و أنّک أنت الملک المبدع الحکیم. سبحانک اللّهم أنّک أنت جامع النّاس لیوم لا ربّ فیہ فیہ کلّ علیک یعرضون فیہ کلّ البک یبعثون ذلک یوم الحقّ تقدّر کیف تشاء بأمرک أنّک أنت الملک المبدع العزیز المحبوب... (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۴)

هو الله خدایا تاریکی نزع و جدال و قتال بین ادیان و شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان نموده؛ جهان محتاج نور هدایت است. پس ای پروردگار عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را کران به کران روشن نماید. عبدالبهاء عبّاس (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۵۵)

هو الله ای خداوند مهربان به فریاد بیچارگان برس. ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما. ای خداوند بی نیاز این سیل شدید را قطع کن. ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن. ای دادرس به فریاد یتیمان برس. ای داور حقیقی مادران جگرخون را تسلی ده. ای رحمان رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما. این طوفان را ساکت کن و این جنگ جهانگیر را به صلح و آشتی مبدّل فرما. توئی بینا و شنوا. ع ع (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۵۵)

هو الله اى پروردگار اين جمع ياران تو آند و به جمال تو منجذبند و به نار محبت مشتعلند. اين نفوس را ملائكة آسمانى نما و به نفحة روح القدس زنده فرما؛ لسانى ناطق بخش و قلبى ثابت عطا فرما؛ قوه آسمانى ده و سنوحات رحمانى بخش و مروج وحدت بشر فرما و سبب محبت و الفت عالم انسانى فرما تا ظلمات مهلكه تعصب جاهلى به انوار شمس حقيقت محو و زائل گردد و اين جهان ظلمانى نورانى شود و اين عالم جسمانى پرتو جهان روحانى گيرد و اين الوان مختلفه مبدل به يك رنگ گردد و آهنگ تسبيح به ملكوت تقدس تو رسد. تولى مقتدر و توانا. ع ع  
(مكاتب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۹۰)

الهي الهى ترى قد اشتد الظلام الحالك على كل الممالك و احترقت الآفاق من نائرة التفاق و اشتعلت نيران الجدال و القتال فى مشارق الأرض و مغاربها فالدماء مسفوكة و الأجساد مطروحة و الرؤس مذبوحة على التراب فى ميدان الجدال. رب رب ارحم هؤلاء الجهلاء و انظر إليهم بعين العفو و الغفران و اطف هذه النيران حتى تنشق هذه الغيوم المتكاثفة فى الآفاق حتى تشرق شمس الحقيقة بأنوار الوفاق و ينكشف هذا الظلام و يستضيء كل الممالك بأنوار السلام رب انقذهم من غمرات بحر البغضاء و نجهم من هذه الظلمات الداهية و ألف بين قلوبهم و نور ابصارهم بنور الصلح و السلام رب نجهم من غمرات الحرب و القتال و انقذهم من ظلام الضلال و اكشف عن بصائرهم الغشاء و نور قلوبهم بنور الهدى و عاملهم بفضلك و رحمتك الكبرى و لاتعاملهم بعدلك و غضبك الذى يرتعد منه فرائض الأقوياء. رب قد طالت الحروب و اشتدت الكروب و تبدل كل معمور بمطمور. رب قد ضاقت الصدور و تغرغرت النفوس فارحم هؤلاء الفقراء و لاتتركهم يفرط فيهم من يشاء بما يشاء. رب ابعث فى بلادك نفوساً خاضعة خاشعة منورة الوجوه بأنوار الهدى منقطعة عن الدنيا ناطقة بالذكر و الثناء ناشرة لنفحات قدسك بين الورى. رب اشد ظهورهم و قوازورهم و اشرح صدورهم بآيات محبتك الكبرى. رب أنهم ضعفا و أنت القوى القدير و أنهم عجزاء و انت المعين الكريم. رب قد تموج بحر العصيان و لاتسكن هذه الزواجر الأبرحمتك الواسعة فى كل الأرجاء. رب ان النفوس فى هاوية الهوى فلاينقذها الا أطفافك العظمى. رب أزل ظلمات هذه الشهوات و نور القلوب بسراج محبتك الذى سيضيء منه كل الأرجاء و وفق الأعباء الذين تركوا الاوطان و الأهل و الولدان و سافروا الى البلدان حباً بجمالك و انتشاراً لنفحاتك و بنأ لتعاليمك و كن انيسهم فى وحدتهم و معينهم فى غربتهم و كاشفاً لكربتهم و سلوة فى مصيبتهم و راحة فى مشقتهم و رواء لغلتهم و شفاء لعلتهم و برداً للوعتهم. أنك أنت الكريم، ذو الفضل العظيم و أنك أنت الرحمن الرحيم. ع ع  
(مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۵۶)

هو الله خداوند مهربانا این جمع در ظلّ رحمت توآند و این نفوس متوجّه به ملکوت تو. خدایا بندگانیم، کرمّ عنایت کن؛ فقرائیم، از کنز آسمانی بخش؛ نادانیم، به حقایق اشیاء دلالت کن؛ ضعیفیم، قوت آسمانی رسان؛ فانی هستیم، به عالم بقا در آر؛ محتاجیم و منتظر تأیید تو. اگر عنایتت رسد، قطره دریا شود، ذره آفتاب گردد؛ اگر از الطافت محروم ماند، از هر چیز بی بهره و نصیب شود. پس عنایت کن و مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند، جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند. تویی کریم، تویی معطی، تویی مهربان. ع ع (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۴۶)

ای پروردگار آرزوی این بنده درگاه آن است که یاران باختر را بینم دست در آغوش دوستان خاور نموده‌اند و افراد انسانی به نهایت مهربانی اعضای یک انجمنند و قطرات یک بحر؛ طیور یک گلشنند و لئالی یک دریا؛ اوراق یک شجرند و انوار یک شمس. تویی مقتدر و توانا و تویی قادر و عزیز و بینا. ع ع (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۴۹)

هو الله ای پروردگار یاران را کامکار کن و به عبودیتت همدم و دمساز فرما؛ قلوب را نورانی فرما و وجوه را رحمانی کن تا بنیان محبت و مهربانی در عالم انسانی تأسیس گردد و نوع بشر به یکدیگر مفتون و مهرپرور گردند؛ شرق دست در آغوش غرب نماید، فرنگ بی درنگ سیل محبت پوید؛ ترک تاجیک را همدم داند و هم آغوش و مهربان شمرد. کلّ با هم در نهایت الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت نمایند؛ بیگانگی نماند، ذکر اغیار نشود و همدگر را آشنا و یار و غمگسار گردند. ای پروردگار این شب تار را روز روشن فرما و این بغض و عداوت بین ملل را به انس و محبت مبدل کن تا عالم آفرینش آسایش یابد و جهان پرغرور از عالم الهی نصیب موفور جوید. تویی مقتدر و توانا و تویی بخشنده و درخشنده و بینا. ع ع (مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ص ۵۱)

هو الله خداوند مهربانا کریم رحیم ما بندگان آستان توئیم و جمیع در ظلّ وحدانیت تو. آفتاب رحمت بر کلّ مشرق و ابر عنایت بر کلّ می بارد؛ الطافت شامل کلّ است و فضل رازق کلّ. جمیع را محافظه فرمائی و کلّ را به نظر مکرم منظور داری. ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن، نور هدایت برافروز، چشم‌ها را روشن کن، دلها را سرور ابدی بخش، نفوس را روح تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما. ابواب عرفان بگشا، نور ایمان تابان نما، در ظلّ عنایتت کلّ را متحد کن و جمیع را متفق فرما تا جمیع انوار



يك شمس شوند، امواج يك دريا گردند، اثمار يك شجر شوند، از يك چشمه نوشند، از يك نسيم به  
اهتزاز آيند، از يك انوار اقتباس نمايند. توئی دهنده و بخشنده و توانا. ع ع  
(همان مأخذ، ص ۵۲)



## کتابشناسی مترجم

حضرت بهاء‌الله:

لوح مقصود، طبع مصر، ۹ صفر سنه ۱۳۳۹ هجری مطابق ۲۱ اکتوبر ۱۹۲۰ میلادی  
منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، طبع ۱۴۱ بدیع، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان  
اشراقات، بدون تاریخ و محل طبع در ۲۹۵ صفحه با عنوان اشراقات و چند لوح دیگر  
مجموعه الواح مبارکه، طبع قاهره مصر، ۹ ذوالقعدة ۱۳۳۸ مطابق ۲۵ جولای، ۱۹۲۰  
مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، چاپ دوم، هوفهایم آلمان، مؤسسه  
مطبوعات امری آلمان

آثار قلم اعلی، ج ۱ (کتاب مبین)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۰ بدیع

آثار قلم اعلی، ج ۳، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۱ بدیع

آثار قلم اعلی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۳ بدیع

آثار قلم اعلی، ج ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ بدیع

اقتدارات، خط مشکین قلم، بدون تاریخ و محل طبع

ایقان، طبع مصر، بدون تاریخ

اقدس، طبع مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی

دریای دانش، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۳ بدیع

لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران،

۱۱۹ ب

ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر

لوح سلطان، اعرابگذاری و لغتنامه توسط عزیزالله سلیمانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۲ بدیع

مناجاة، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل، شهرالبهاء ۱۳۸ بدیع

الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۴ بدیع

حضرت نقطه اولی:

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ بدیع

حضرت عبدالبهاء:

رساله مدنیّه، طبع ۱۳۲۹ هجری در مطبعه کردستان علمیه به همت شیخ فرج‌الله مریوانی

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، طبع مؤسسه ملی مطبوعات امری ویلمت، آمریکا، ۱۹۷۹ میلادی

مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، طبع مصر، ۱۳۲۸ هجری، مطابق ۱۹۱۰ میلادی

مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، طبع مصر، سنه ۱۳۴۰ هجری، مطابق ۱۹۲۱ میلادی

خطابات مبارکه، ج ۱، طبع مصر، سنه ۱۳۴۰ هجری، مطابق ۱۹۲۱ میلادی

خطابات مبارکه، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۷ بدیع

مفاوضات عبدالبهاء، طبع ۱۹۰۸ میلادی، مطبعه بریل در شهر لیدن از ممالک هلند  
مجموعه مناجاتها، چاپ دوم، ۱۵۷ بدیع، ۲۰۰۱ میلادی، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان

#### حضرت ولی امرالله:

نظم جهانی بهائی، ترجمه واقتباس هوشمند فتح اعظم، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، شهرالعرزة ۱۴۶ بدیع،  
سپتامبر ۱۹۸۹ میلادی

ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۲ بدیع

قد ظهر يوم المیعاد، لجنه ملی نشر آثار امری، طهران، ۱۰۴ بدیع

دور بهائی، بدون تاریخ و محل طبع (نسخه دیگر دور بهائی طبع ۱۱۴ بدیع در دهلی که منطبق با همین نشر است، اظهار  
می دارد که ترجمه آن توسط لجنه ملی ترجمه آثار امری ایران صورت گرفته است.)

نظامات بهائی (بهائی پروسیچر)، ترجمه لجنه ملی ترجمه آثار امری، ناشر، لجنه ملی نشر آثار امری، طهران، بدون

تاریخ طبع

#### بیت العدل اعظم:

وعدة صلح جهانی، اکتبر ۱۹۸۵ میلادی، بدون تاریخ و محل طبع

#### جامعه بین المللی بهائی:

بیانیه رفاه عالم انسانی، بدون تاریخ و محل طبع

#### مجموعه ها:

یاران پارسی، مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به افتخار بهائیان پارسی، مؤسسه ملی

مطبوعات امری آلمان، ۱۵۵ بدیع، ۱۹۹۸ میلادی

مائده آسمانی، ج ۸، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۱ بدیع

آثار مبارکه درباره توبیت بهائی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۵ بدیع

نفحات فضل، ج ۳، مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کانادا، ۱۴۹ بدیع، ۱۹۹۲ میلادی

امر و خلق، ج ۳، تألیف فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ بدیع

#### سایر کتب:

کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، طبع ۱۹۰۱ میلادی

نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۱، اثر ادیب طاهرزاده، ترجمه باهر فرقانی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۵ بدیع

حضرت بهاءالله، تألیف محمدعلی فیضی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۵ بدیع

بهاءالله و عصر جدید، تألیف جان ابنزر اسلمنت، ترجمه ع بشیرالهی، هرحیمی، ف سلیمانی، من منشورات دارالنشر

البهائیه فی البرازیل، طبع ۱۴۵ بدیع، موافق ۱۹۸۸ میلادی

درگه دوست، تألیف کلبی آیوز، ترجمه ابوالقاسم فیضی